



دانشگاه تهران
مجله علمی و پژوهشی
دوره اولین



۴

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع رسانی برای معلمان، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان آموزش و پرورش
دوره سی و ششم - دی ۱۳۹۶ - شماره پیاپی ۳۱۰ - صفحه ۶۴ - ۱۱۰۰۰ ریال

رشد

پل موفقیت



دروازه‌بانی خبر



تربیت کارساز



دوندگی برای بچه‌ها



هنر درنگ



ISSN: 1606-9129
www.roshomaj.ir

مدرسه به روایت شاهد عینی



اعظم لاریجانی



پیمان حمیدی پور، استان خراسان شمالی، بجنورد، نهمین جشنواره عکس رشد



محسن طیبی، خوزستان، هفتمین جشنواره عکس رشد



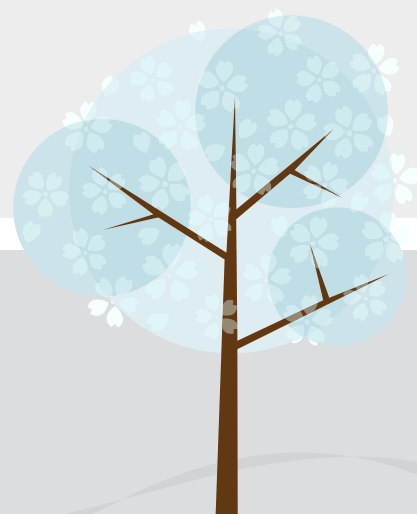
وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی
شرکت افست

مدیر مسئول: محمد ناصری
سر دبیر: محمدرضا حشمتی
شورای برنامه ریزی و کارشناسی:
علی اصغر جعفریان، نصرالله دادار
بهارک طالبلو، اشرف السادات فاطمی
لیلی محمدحسین، منصور ملک عباسی
فرزانه نوراللهی
کارشناس بخش شعر: سعید بیابانکی
کارشناس بخش داستان: داوود غفارزادگان
کارشناس بخش خاطره: سیدحسین حسینی نژاد
مدیر داخلی: شهلا قهیمی
ویراستار: جعفر ربانی
طراح گرافیک: سید جعفر دهنی
مشاوران این شماره: سهیلا نعیمی
(دبیر تاریخ شهرستان تنکابن)
شکوفه راستگو جهرمی
(دبیر شیمی شهرستان شیراز)
نشانی دفتر مجله:
تهران، ایران شهر شمالی، پلاک ۲۶۶
صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۶۵۸۶
تلفن: ۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۲
نمابر: ۰۲۱-۸۸۳۰۱۴۷۸
پیامک: ۳۰۰۰۸۹۹۵۲۰
roshdmag:
وبگاه: www.roshdmag.ir
پایان نگار: moallem@roshdmag.ir
صندوق پستی امور مشترکین:
۱۵۸۷۵/۳۳۳۱
تلفن بازگانی:
۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸
فکس:
۰۲۱-۸۸۴۹۰۲۳۳
شمارگان: ۲۸۰۰۰ نسخه
عکس روی جلد:
سید مجتبی مظلوم زاده، خراسان جنوبی
هفتمین جشنواره عکس رشد

- آیا حجم کتاب‌های درسی زیاد است؟/ دکتر خسرو داوودی ۲
- پل موفقیت / محمدحسین دیزجی ۳
- گفت‌وگوی شجاعانه / زینب وکیل ۶
- ابراهیم (ع) و آزمایش بزرگ / دکتر اسدالله مرادی ۸
- چهارضلعی باز خورد / دکتر نیره شاه‌محمدی ۱۰
- هنر درنگ / ایمان دهدشتی نسب ۱۲
- سنت‌های دیروز، اولویت‌های امروز / دکتر محمد نیرو ۱۴
- دیوار آموزشی / محمد تابش ۱۷
- دوندگی برای بچه‌ها / شکوفه راستگو جهرمی ۲۰
- شعر ۲۲
- تکریم‌های چاره‌ساز / مریم شریفی اوردکلو ۲۴
- به دانش‌آموزان چه می‌آموزیم؟ / سهیلا نعیمی ۲۶
- تربیت کارساز / دکتر امید مهربانی ۲۸
- قانون حوادث در مدارس / حسین عاملی ۳۱
- هنر معلمی را با رسم شکل توضیح دهید / رویا صدر ۳۲
- دروازه‌بانی خبر / حسین حق‌پناه ۳۴
- بازی در کلاس / بهاره میرزاپور، زهرا مشیری ۳۶
- خوب‌ها کمی پایین‌تر زندگی می‌کنند / نادر ابراهیمی ۳۸
- قورباغه پخته / محمدعلی اسماعیل‌زاده اصل ۴۲
- چرخه رشد / محمد دشتی ۴۵
- نوشتن مثل دویدن / سیدحسین حسینی نژاد ۴۶
- آتش نادر / آزاد سعیدی ۴۸
- الان نخوانید / عفت صوغانی ۵۰
- آجرهای محبت / فاطمه مسعودی ۵۲
- قبول اَلدُم / ماشاءالله فرمانی ۵۴
- کسر خوش‌مزه / علی‌اکبر صادقی ۵۶
- قدیمی‌ترین جشنواره کشور / محمدرضا حشمتی ۵۸
- مستندسازان معلم؛ معلمان مستندساز / محبت‌اله همتی ۵۹
- روزنگار / محمدحسین دیزجی ۶۰
- بیمه آقا صفر / حسین نامی ساعی ۶۲
- معرفی کتاب / ۶۴

قابل توجه نویسندگان و مترجمان

● مقاله‌هایی که برای درج در مجله می‌فرستید، باید با اهداف و رویکردهای آموزشی، تربیتی و فرهنگی این مجله مرتبط باشند و قبلاً در جای دیگری چاپ نشده باشند. ● مقاله‌های ترجمه شده باید با متن اصلی همخوانی داشته باشند و متن اصلی نیز همراه آن‌ها باشد. چنانچه مقاله را خلاصه می‌کنید، این موضوع را قید بفرمایید. ● حجم مطالب ارسالی حداکثر ۱۰۰۰ کلمه باشد. ● نثر مقاله باید روان و از نظر دستور زبان فارسی درست باشد و در انتخاب واژه‌های علمی و فنی دقت لازم مبذول شود. ● محل قراردادن جدول‌ها، شکل‌ها و عکس‌ها در متن مشخص شود. ● شماره تماس و نشانی الکترونیکی نویسنده حتماً نوشته شود. ● مجله در رد، قبول، ویرایش و تلخیص مقاله‌های رسیده مختار است. ● آرای مندرج در مقاله ضرورتاً مبین رأی و نظر مسئولان مجله نیست.



آیا حجم کتاب‌های درسی زیاد است؟

دکتر خسرو داوودی

اشاره

در جلسات و گفت‌وگوهایی که با معلمان در استان‌ها و مناطق مختلف کشور داشته‌ایم، اغلب موارد معلمان از حجم زیاد کتاب‌های درسی و کمبود زمان تدریس گلایه‌مند هستند. کمبود وقت دلایل متعددی می‌تواند داشته باشد از جمله عدم آشنایی ما معلمان با رویکرد تألیف کتاب‌های درسی، تعداد زیاد دانش‌آموزان، ساختار زمان‌بندی کلاس‌ها در مدارس و اجرا نشدن زنگ‌های کلاس درس ۵۰ دقیقه‌ای بر اساس سند برنامه درسی ملی (بند ۲-۱۳- زمان تعلیم و تربیت). در نوشته زیر پاسخی از مؤلفان کتاب ریاضی دوره متوسطه اول را می‌خوانیم.

زاویه باید تألیف و حجم مطالب و موضوعات انتخاب شده با در نظر گرفتن شیوه ارائه و روش‌های یاددهی - یادگیری قابل دفاع و توجه باشد.

اگر معلمان محترم به جدول درس‌ها در هر یک از دوره‌های تحصیلی توجه کنند، در تبصره ذیل جدول یک ساعت آموزش معادل ۵۰ دقیقه (۱۰ دقیقه زنگ تفریح) تعریف شده است. به این ترتیب مؤلفان انتظار دارند برنامه درسی و کتاب تألیف شده در همین چارچوب زمانی اجرا شود. چون محتوا و سازماندهی مطالب براساس آن صورت گرفته است. برای مثال، اگر ریاضی پایه نهم ۴ ساعت آموزشی در هفته (یعنی ۲۰۰ دقیقه) تعریف شده است، مؤلف نیز براساس ۴ زنگ مجزای ۵۰ دقیقه‌ای کتاب را برنامه‌ریزی و تألیف کرده است. اما وقتی به واقعیت اجرایی مدارس رجوع می‌شود، زمان‌های ۷۵، ۷۰، ۸۰ یا نهایتاً ۹۰ دقیقه معادل ۲ ساعت آموزش فرض و اجرا شده است. آیا ۲ زمان ۷۰ دقیقه‌ای (یعنی ۱۴۰ دقیقه) برای کتابی که برای ۴ ساعت (۲۰۰ دقیقه) طراحی شده مناسب است؟ در بهترین شرایط و با کلمه‌ای ۹۰ دقیقه‌ای نیز ۲۰ دقیقه از برنامه طراحی شده عقب هستیم!

آیا زمان آن نرسیده است که این مشکل را برای همیشه حل کنیم؟ فراموش نکنیم که در این نوشتار تنها یکی از وجه‌ها مورد توجه قرار گرفته است. شاید نگاه چندجانبه و موشکافانه به این چندوجهی، این شک را در ذهن‌ها تقویت کند که: «آیا واقعا حجم کتاب‌های درسی زیاد است؟»

با انتشار هر یک از کتاب‌های درسی، اولین مسئله‌ای که از زبان معلمان مطرح می‌شود، معضل حجم کتاب‌های درسی است. اگرچه نقدها و نظرهای دیگری نیز نسبت به محتوا، چینش و سازماندهی و روش‌های ارائه نیز مطرح می‌کنند اما اغلب نقطه‌نظرات آن‌ها با توجیهات و توضیحات مؤلفان کتاب‌های درسی پاسخ داده می‌شود، ولی تک مضراب «حجم زیاد کتاب‌ها» در انتهای همه جلسات و بحث‌ها مجدداً شنیده می‌شود. در اینجا قصد تعیین مقصر یا محکوم کردن هیچ‌کس را نداریم. مجالی هم برای بررسی همه‌جانبه موضوع و تعیین معیارهای سنجش درستی یا نادرستی این معضل نیست. فقط یک وجه از این چندوجهی پیچیده را مورد توجه قرار می‌دهیم با این امید که معلمان محترم نیز از این زاویه به مسئله نگاه کنند. یکی از اصول برنامه‌ریزی در هر سطحی و یا هر موضوع و زمینه‌ای توجه به زمان است. در برنامه درسی نیز این مسئله حائز اهمیت است. به هر حال مدت‌زمان حضور دانش‌آموزان در یک روز، هم‌چنین در یک سال تحصیلی محدود است. این زمان با تشخیص کارشناسان و برنامه‌ریزان و متخصصان بین حوزه‌های مختلف توزیع می‌شود. پس از نهایی شدن جدول دروس و تدوین هدف‌های کلی هر ساعت درسی، برنامه‌ریزی برای تألیف آغاز می‌شود. اولین نکته‌ای که مورد توجه مؤلفان قرار می‌گیرد تعداد ساعت‌های اختصاص داده شده به آن ماده درسی است. در کنار آن تلاش می‌کنند تا به‌طور متوازن به اهداف موردنظر، در چارچوب زمانی تعیین شده، پوشش متناسبی بدهند. از این

پل موفقیت

گفت‌وگو با هاجر صداقت‌مهر

دبیر عربی دبیرستان عفاف منطقه ۹ تهران

محمدحسین دیزجی



هر کس دیگری، جز هاجر صداقت‌مهر، اگر این سابقه و تجربه را در کارنامه زندگی خود داشت، شاید سه سال قبل به افتخار بازنشستگی نائل شده بود؛ اما او چنین نیست. دکترای زبان و ادبیات عرب را در سال ۱۳۹۴ گرفت و تازه تحصیل در رشته حقوق را شروع کرد و اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی است. سابقه‌اش از ۳۳ سال خدمت فراتر رفته اما همچنان عاشق مدرسه و تدریس در دبیرستان است. در دانشگاه هم تدریس می‌کند اما دبیری دبیرستان برای چیز دیگری است و همچنان برای شاگردانش در مدرسه مادری می‌کند. اگر او تنها یک معلم عربی موفق بود شاید این گفت‌وگو با او شکل نمی‌گرفت. وی فراتر از یک معلم است؛ امین، مونس، مشاور، رفیق و یار مهربان شاگردان خویش است. آن قدر با دانش آموزان صمیمی است که گاهی بچه‌ها به خودشان اجازه می‌دهند حتی در ساعت ۲ بامداد مشکل خود را با او در میان بگذارند، یعنی در وقتی که خانم معلم سرگرم پژوهش و تحقیق مباحث دانشگاهی خود، در دل شب، است. همین جا بگوییم که او سه فرزند دختر با تحصیلات عالی هم به جامعه تحویل داده است.

هاجر صداقت‌مهر کارنامه موفق و درخشانی دارد. تألیف کتاب‌های متعدد، نگارش مقالات متنوع، داوری مسابقات، عضویت در گروه‌های پژوهشی و تدریس در دانشگاه بخشی از زندگی پربار او را تشکیل می‌دهد. همین که مونس بچه‌ها و مورد اعتماد آن‌هاست بهترین بهانه بود تا ما باب مصاحبه با او را بکشاییم. در دنیای امروز که سخت می‌توان با فرزندان این نسل ارتباط گرفت او به سهولت با شاگردان خویش صمیمی می‌شود. حرمتش را پاس می‌دارند و رفاقتش را دوست دارند. گفت‌وگو با این دبیر موفق دبیرستان دخترانه عفاف منطقه ۹ آموزش و پرورش شهر تهران پیش روی شماست.

دارد در مقابل اشتباه شما عکس‌العمل نشان بدهد. برای مثال شما چند بار مرتکب خطایی می‌شوید و مادران که متوجه موضوع می‌شود برای مدتی با شما قهر می‌کند. این تاوان خطایی است که مرتکب شده‌اید. از این خطا و عکس‌العمل مرتبط با آن بیاموزید که دیگر آن را تکرار نکنید.

کار شما معلمی است و معلمی یعنی...؟

معلمی مانند معماری است. با این تفاوت که معلم، معمار روح و جان دانش‌آموزان است و عقل و جان را

باید به آن‌ها فرصت فکر کردن و اصلاح خطاها را بدهیم. اشتباه کردن یک چیز است و اشتباه را تکرار و دنبال کردن چیز دیگر. این دو را باید به او آموخت و به آنان فرصت داد. من معمولاً به دانش‌آموزان یادآوری می‌کنم که بدانند برخی اشتباهات تاوان دارد. می‌گویم امروز درس نخواندید نمره کم گرفتید، پاسخ اشتباه دادید یک نمره منفی گرفتید. در زندگی هم همین‌طور است. نباید خطا کنید و توقع داشته باشید همیشه مورد گذشت واقع شوید؟! در حالی که هر عملی، عکس‌العملی مناسب دارد. اگر اشتباه کنید مادران حق

شما معتقد هستید مفیدترین ساعات عمر خود را در کلاس و مدرسه گذرانده‌اید و اعتقاد دارید که باید به بچه‌ها فرصت داد از کلاس، درس و آموزش لذت ببرند. گام اول شما در این مسیر چگونه است؟

شما پرسشی را مطرح می‌کنید و بچه‌ها به آن پاسخ صحیح می‌دهند، حس خوبی به آنان دست می‌دهد و از اینکه احساس دانایی و توانایی می‌کنند لذت می‌برند. این گام اول است.

و آنجا که دانش‌آموز اشتباه می‌کند...؟



پرورش می‌دهد. امروز بعد از ۳۳ سال کار، من تردید ندارم که شغل خوبی انتخاب کرده‌ام. خدا را شاکرم که توفیق تعلیم و تربیت جوانان سرزمینم را به من عطا کرده است. امروز بعد از ۳۳ سال همچنان مشتاق فعالیت در حوزه تعلیم و تربیت هستم. من یک رشته تحصیلی دیگر هم خوانده‌ام تا بتوانم بعد از بازنشستگی در راستای آن باز مشغول به فعالیت باشم.

➡ در هر کاری سختی‌هایی هم هست. در طول این ۳۳ سال آیا هیچ‌وقت به خاطر سختی‌ها احساس پشیمانی از ورود به این حرفه نکردید؟

نه. گاهی آموزش می‌دهم، گاهی تربیت می‌کنم و گاهی سعی می‌کنم برای جلوگیری از عمیق شدن مشکل دانش‌آموزم، شرایطی را فراهم کنم تا از آن مرحله خاص عبور کند و به حدی از رشد برسد که بتواند صحیح‌تر عمل کند. همین اندازه که بتوانم با یک تدبیر مانع انجام یک یا چند خطای بزرگ‌تر بشوم، از کارم لذت می‌برم.

➡ اگر قرار باشد با بچه‌های دنیای امروز ارتباط بگیرید باید با امکانات و سیستم‌های ارتباطی جهان امروز هم آشنا باشید. در این صورت است که...

بله دقیقاً همین‌طور است. من سعی می‌کنم خودم را همیشه در زمینه شبکه‌های اجتماعی و تکنولوژی‌های جدید به‌روز نگه دارم. بچه‌ها وقتی می‌بینند که من با اصطلاحات روز آشنا هستم و نکته‌هایی را به آنان یادآوری می‌کنم که با آن‌ها سروکار دارند، به سمت من می‌آیند. وقتی با آنان از خطرات برخی پیام‌ها در شبکه‌های اجتماعی، بک‌آپ گرفتن و ریکاوری گوشی حرف می‌زنم، خوب می‌دانند که طرف مقابل‌شان بی‌خبر از دنیای آنان نیست. اینجاست که خودشان می‌آیند و در مورد دوستی و برخی ارتباط‌ها در شبکه‌های اجتماعی با من مشورت می‌کنند و راهنمایی می‌خواهند. گاهی که به خاطر همین ماجراها اتفاقاتی

➡ این یک موفقیت برای شما است. اما مهم برای ما این است که شما بفرمایید چطور با بچه‌ها ارتباط برقرار می‌کنید و آنان به شما اعتماد می‌کنند.

شاگردان من دختر هستند. در سنین خاصی قرار دارند. سعی می‌کنم با آنان از مسیر مورد علاقه خودشان وارد بشوم. یکی دوست دارد به اسم کوچک صدایش کنید. دیگری نام خانوادگی‌اش را دوست دارد. بعضی‌ها داوطلب یک مسئولیت در کلاس هستند. یک دانش‌آموز با نوعی تکنولوژی آشناست که به کار آموزش و کلاس می‌آید. باید با بچه‌ها ارتباط بگیرید و به آن‌ها اعتماد کنید تا شما را باور کنند. بچه‌ها دوست دارند توانایی‌ها و علایق خودشان را نشان بدهند و معلم هم باید آنان را باور کند. راه نفوذ، علائق و سلیقه‌های خود بچه‌هاست. دانش‌آموز می‌گوید نمره من در این درس کم شده است اما شما نسبت به من... بله من هم در جوابش می‌گویم چون برای من مهم هستی به تو اهمیت می‌دهم. این نمره کم شده قبول، اما تو ده‌ها صفت اخلاقی خوب داری که من باید به تو توجه کنم. دانش‌آموزی که این را از معلمش می‌شنود چه احساسی باید داشته باشد!

➡ چه مدت است که توانسته‌اید با دانش‌آموزان خود این‌طور ارتباط برقرار کنید؟

شاید بتوان گفت از همان زمان که وارد فضای تدریس و مدرسه شدم. آن

باید همواره فعالیت‌هایمان را در کلاس مورد بررسی قرار دهیم و موارد مثبت را تقویت و موارد خطا را اصلاح کنیم

در خانواده‌های آنان می‌افتد من بارها وقت خودم را صرف رفع مشکل آنان با خانواده‌هایشان کرده‌ام. پدر و مادرهایی، به خاطر همین مشکلات شبکه‌های اجتماعی گوشی فرزندان‌شان را ضبط کرده‌اند و اختلاف پیش آمده است. مثلاً دانش‌آموزی از ترس تنبیه پدر خانه را ترک کرده و به خانه یکی از اقوام پناه برده است. در طول این سال‌ها ده‌ها اتفاق افتاده که با صحبت و محبت و ارتباط صمیمانه و صادقانه تلاش کرده‌ام مشکل برطرف شود. با منطق به بچه فهمانده‌ام که خانه شما بهترین و خانوادۀ بهترین نزدیکان شما هستند، حتی اگر قرار باشد مادر یا پدر شما را تنبیه کنند. این را به خاطر اشتباهی که مرتکب شده‌ای پذیرا باش. وقتی می‌بینم دانش‌آموزم این موارد را پذیرفته و زندگی بدون دغدغه و نگرانی را دنبال می‌کند به کارم افتخار می‌کنم.



زمان جوان بودم و تجربه می کردم. اما تجربه ها، خطاها و اشتباه های خودم را یادداشت می کردم. برای مثال در جایی نظری داده بودم اما بعد متوجه می شدم نباید این نظر را می دادم. همین را شب برای خودم در یک دفترچه می نوشتم. هر بار که به آن نوشته ها نگاه می کردم یادم می آمد که نباید این کار را انجام می دادم و از رفتار خودم نزد خودم خجالت می کشیدم. البته بد نیست بدانید که کارهای مثبت خودم را نمی نوشتم.

علاقه شما به معلمی مربوط به قبل از ورود به این کار هست یا در حین تدریس به معلمی شوق پیدا کردید؟ من خیلی به این موضوع فکر نکرده ام، اما یادم هست سال اول دبیرستان که بودم از طرف جهاد سازندگی به روستاهای اطراف بجنورد می رفتم و قرآن تدریس می کردم. هنگام تدریس با تمام سلول های وجودم تدریس می کردم، حالا هم همین حس را دارم.

آیا در زندگی حرفه ای خودتان رفتار یا کاری داشته اید که از نگاه خودتان آن قدر وزن و ارزش داشته است که چیزی نتواند معادل یا هم سنگ آن باشد؟ تعلیم و تربیت کار خداست و اگر آدم بتواند کار خدایی انجام بدهد و در حوزه تعلیم و تربیت مؤثر واقع شود، آن کار و عمل ارزش دارد. من علاوه بر تدریس

عربی با شاگردانم در ارتباط هستم. گاهی شب ها هم تماس دارند و اگر دغدغه ای داشته باشند با من مطرح می کنند و با هم هم فکری می کنیم تا مشکلات آنان کاهش پیدا کند.

وقتی بچه ها می دانند که شما از رفتار و کردار آنان خبر دارید ارتباطشان با شما چگونه است؟

گاهی بچه ها شب ها دیروقت تماس می گیرند چون اطلاع دارند که من در حال مطالعه هستم. خودشان به من می گویند که چه می کنند. برای مثال می گوید که دارد داخل اتاقش با موبایل یک فیلم بزن بزن نگاه می کند.

همیشه زیر برگه های شاگردانم می نویسم که: «جوانان هوشیار باشید! جوانی المثنی ندارد!» حتی زیر کلمه المثنی خط می کشم که جلب توجه کند

در این حالت شما به او نمی گوید که این کار را رها کن و وقت خودت را صرف تماشای فیلم نکن؟

نه به این صراحت و مستقیم. مثلاً به او می گویم امشب ۲۰ دقیقه از فیلم مورد نظر خودت را نگاه نکن. اگر بخواهم بگویم که کلاً فیلم را کنار بگذار که دیگر با من ارتباط نمی گیرد. من مرحله به مرحله با بچه ها پیش می روم و بعد از مدتی سعی می کنم فعالیت مثبتی را جایگزین دیدن فیلم کنم. برای من مهم این است که به آنان مهارت درست زندگی کردن را بیاموزم.

شما حتماً در گذشته شاگردانی داشته اید که مثلاً امروز معلم شده اند.

سراغ شما می آیند و دلشان می خواهد مانند شما بتوانند با بچه ها ارتباط برقرار کنند و به قولی در کلاس زندگی کنند. توصیه شما به آنان چیست؟

برای ورود به کلاس فکر کنید، برنامه ریزی داشته باشید و از تجربیات دیگران بهره درست ببرید. زمان کوتاه است و باید زود همه چیز را تجربه کنید. گاهی یک معلم چند سال تدریس می کند و متوجه نیست که در حوزه آموزشی یا تربیتی خطاهایی داشته است. باید همواره خودمان را ارزیابی کنیم. از توصیه ها و تجربه های دیگران بهره ببریم. به معلومات علمی دانشگاهی بسنده نکنیم. بخوانیم و بدانیم و تجربه کنیم. با روش های نوین دنیای امروز آشنا باشیم و نسل جوان را درک کنیم. من همیشه به شاگردانم می گویم و حتی زیر برگه های آنان می نویسم که جوانی المثنی ندارد. حتی زیر کلمه المثنی خط می کشم که جلب توجه کند. من در دانشگاه هم تدریس می کنم اما دبیرستان چیز دیگری است.

در هر حرفه ای لذتی نهفته است. به عنوان آخرین پرسش از لذت معلمی برای ما بگویید.

معمار با آجر و مصالح ساختمان می سازد، معلم هم معمار است اما با روح و عقل و جان انسان ها را می سازد. من معلم هم با عقل و روح بچه ها کار دارم. بهترین سرمایه هر انسان عمر دارم. اوست و بهترین لحظات عمرش، جوانی اوست که در سال های دبیرستان در اختیار ما قرار دارد. از اینکه هر روز پله های مدرسه را بالا و پایین می روم خدا را شاکر هستم. شاکر برای اینکه مدرسه هست، کلاس هست و بچه ها هستند. هر روز هنگام رفت و برگشت به مدرسه خدا را شکر می کنم که به من اجازه می دهد تدریس کنم. گاهی ساعت ها بین خانه و مدرسه در ترافیک و زیر آفتاب می مانم اما از اینکه با بچه ها و به عشق آنان کار می کنم خدا را سپاسگزارم.



← معلم: فرض کنیم من مدیر مدرسه هستم و به عاملیت انسان هم معتقدم، با معلمانی متفاوت سر و کار دارم. یا باید این معلم‌ها را کنار بگذارم یا تغییر نگرش در آن‌ها ایجاد کنم که خیلی زمان‌بر است. ما چگونه می‌توانیم این دیدگاه را روشن برای آن‌ها بیان کنیم تا ترغیب شوند.

دکتر باقری: اگر یک مدیر مدرسه نگاه عاملیتی داشته باشد در درجه اول باید با افرادی که زیر دست او هستند رابطه تعامل را حفظ کند. رابطه نباید مکانیکی باشد یا حتی رابطه ارگانیکی، ما باید ببذیریم این یک معلم است که نظر دارد، فکر دارد و یک تصمیم دارد که اگر به آن توجه نشود تعامل برقرار نخواهد شد. اگر این‌ها را ببذیریم قبول کرده‌ایم که معلمان عاملند. هم چنین باید همه لایه‌ها را لحاظ کنیم. اولین لایه شناختی و معرفتی است. ما باید در ابتدا با معلمان جلسه بگذاریم و دعوت آن‌ها در جلسه به رسمیت شناختن عاملیت است. به آن‌ها بگوییم که قرار است مدرسه را با هم اداره کنیم، همین جمله بسیار مهم است. ما با هم فکر کنیم، کار کنیم و مشارکت کنیم. این خود ۵۰ درصد کار است.

توجه داشته باشیم که رابطه ما با معلمان یک نوع رابطه هم شأنی است، یعنی همه ما در یک جایگاه قرار داریم. بر این اساس باید با هم نظرات مختلف را که همه آن‌ها محترم هستند گوش کنیم و نقد و بررسی کرده و بعد نظرخواهی کنیم. در اینجا بحثی صورت می‌گیرد و هر کسی نظر خود را مطرح می‌کند (همچنان انگیزه حقیقت‌خواهی جدی است) همه هم می‌دانیم که ما به دنبال محکوم کردن یکدیگر و یا چیز دیگری نیستیم. بلکه می‌خواهیم بهترین

گفت‌وگوی شجاعانه

گفت‌وگوی معلمان با
دکتر خسرو باقری، استاد
فلسفه تعلیم و تربیت

زینب وکیل

معلم علوم متوسطه اول

عکس: غلامرضا بهرامی

در گفت‌وگوهایی که با بعضی از معلمان داشتیم، از مدیرانی شکایت داشتند که وقتی نزد آن‌ها نظرشان را بیان می‌کنند آن‌ها، بدون توجه کامل به حرف و گفت‌وگو درباره آن، با آن‌ها برخورد حذفی می‌کنند، به راستی یک مدیر یا یک معلم چگونه باید با نظرات مخالف مواجه شود و گروه معلمان یا دانش‌آموزان را با خود هم‌نوا و همگرا نماید؟ آنچه در ادامه می‌آید گفت‌وگوی دبیران با دکتر باقری در این خصوص است.

نظرات را بدانیم. البته مدیر از طریق توافق یا رأی گیری به جمع بندی می رسد و باید همه بدانند که جمع بندی مورد قبول همه است و به آن احترام بگذارند. مثل قایقی که در دریا شناور است و الان نظر نهایی این است که باید به سمتی پیش برود. همه باید این را بپذیرند و اصولاً یکی از منطق های کار جمعی چنین است. البته افراد اگر نظر جمع را نمی پذیرند آزادند که از مجموعه جدا شوند.

این حاصل نظرات یک جمع خردمند است و مدیر باید آن را عملی کند پس همه باید آن را قبول کنند و به مدیر نیز کمک کنند و اگر کسی این امر را زیر پا گذاشت باید پاسخگو باشد. در این میان اگر کسی اعتراض داشت مدیر باید در مورد چرایی این اعتراض سؤال کند و اگر فرد نپذیرفت از گروه جدا شود. قاطعیت مدیر در اینجا بسیار مهم است؛ البته قاطعیت در اجرائه قاطعیت در تصمیم و تشخیص. و شاور هم فی الامر فاذا عزمتم فتوکل علی الله، آل عمران/ ۱۵۹، یعنی اینکه ابتدا مشورت کن و وقتی تصمیم گرفتی عمل کن و به خداوند توکل کن (در این صورت چون سیر درستی را طی کرده ای خداوند نیز تو را تأیید و حمایت می کند).

➤ **معلم:** اگر معیارهایی می خواهیم که روی آن ها بحث کنیم مشخص و مورد توافق نباشد این بحث فایده ای ندارد.

دکتر باقری: باید مبنایی را مشخص کرده و روی آن توافق کنیم و بعد بحث کنیم. با سه مبنا باید صحبت کرد. **مبنای اول:** حرف متین و دانشی و پشتوانه دار باشد. انسان ها عقل دارند و حرف کسی را که متین صحبت می کند می پذیرند. **مبنای دوم:** توجه به جنبه های عاطفی؛ اینجا است که موعظه حسنه جواب می دهد. این خنثی کننده گیر و دارهای عاطفی است. **مبنای سوم:** گفت و گو کنیم، به شخصیت فرد حمله نکنیم بلکه به فکرش حمله کنیم. دقت کنیم که آدمی چون مکرم است به محض اینکه شخصیت او را مورد حمله قرار می دهیم دعوا می شود. حمله منطقی با سلاح استدلال است. شرط جدال احسن انصاف است. یکی از مهم ترین مسائل در بحث ها این است که باید اقرار به خطا کرد. چرا افراد اقرار نمی کنند، چون انگیزه حق جویی مخدوش شده است.

من صحبت های جالبی در سخنان گادامر می بینم. وقتی درباره موضوعی با کسی صحبت می کنید و می بینید که او نمی تواند آن را خوب بیان کند. کمکش کنید تا آن را خوب علیه شما بیان کند. چون حرف او درست و حرف شما نادرست است. این که ما اقرار کنیم حرف طرف مقابل درست است شجاعت می خواهد و انسان حق گریز فاقد آن است. خیلی جاها که حرف ما به جایی نمی رسد ما یا حرف غیردانشی می زنیم و یا بد صحبت می کنیم و ملاطفت و نرمی در صحبت ما وجود ندارد و حتی اهانت آمیز به سخن افراد نگاه می کنیم. تمرین و یادگیری این نوع گفت و گوها یکی از مهم ترین کارهای

وقتی درباره موضوعی با کسی صحبت می کنید و می بینید که او نمی تواند آن را خوب بیان کند. کمکش کنید تا آن را خوب علیه شما بیان کند

تعلیم و تربیتی است. اگر معلمین ما درست گفت و گو کردن و ضوابط آن را بیاموزند ما جامعه بهتری خواهیم داشت.

➤ **معلم:** در واقع سؤال این است: برای اینکه حس حقیقت جویی در بچه ها تقویت شود و از بین نرود چه باید کرد؟

دکتر باقری: ما باید ابتدا نگرش حقیقت جویی را ایجاد کنیم، برای مثال دانش درجات مختلفی از قطعیت دارد و همه این ها در معرض بررسی هستند. معلم که می خواهد درس را شروع کند، از همان اول، آن نگرش را باید به بچه ها بدهد. باید از روند تغییرات در دانش اطلاعاتی را به دانش آموزان بدهد. برای مثال بگوید دانشمندان تا به حال این چنین فهمیده اند اما نمی توان گفت فهمشان صد در صد درست است. این نگرش به دانش بسیار مهم است. افراد را برمی انگیزد که در مورد درستی یا نادرستی مطالب فکر کنند و از اینجا حقیقت جویی شروع می شود. این غلط است که مطالب را

قطعی ارائه دهیم. متأسفانه بعضی از معلمان و دانش آموزان کتاب را وحی منزل می دانند. سنگ بنای دانش ورزی باید جوری گذارده شود تا افراد امکان تفکر داشته باشند. از دانش آموزان سؤال کنیم و اجازه بدهیم تا نظرشان را بگویند. معلم تک گوازه تفکر به دانش آموز نمی دهد. در سؤال هاست که می فهمیم که افراد چه فهمیده اند. کلاس را باید به بحث کشید. بحث کردن اتلاف وقت نیست، بحث نباید آن چنان گسترده شود که دانش آموز احساس بیهودگی کند، ارائه استاندارد در جهان ۲۰ دقیقه است. هنر تلخیص فکر در ۲۰ دقیقه اتفاق می افتد و ۲۰ دقیقه بعدی مخصوص بحث و گفت و گو است. در گفت و گو است که راه ها باز می شود و ظرفیت افراد مشخص شده و فکر و خلاقیت شکوفا می شود. بعد از گفت و گو جمع بندی معلم بسیار مهم است. یکی از نقش های معلم جمع بندی است. او با دانشی که دارد ظرف مدت کمی می تواند یک بینش از دور، یعنی یک پرسپکتیو، به دانش آموز بدهد. اگر درس جمع بندی نشود و جغرافیای بحث مشخص نباشد، معلم نقش خود را کامل اجرا نکرده است. در کلاسی که بحث و انگیزه حقیقت جویی وجود دارد و اشراف معلم نیز حاصل است حقیقت جویی معنا پیدا می کند.

➤ **معلم:** نظر شما این است که بچه ها باید به مرحله بحث کردن برسند؟ اما مشاهده ما بیانگر این است که خیلی وقت ها دانش آموزان حرفی برای گفتن ندارند.

دکتر باقری: اینکه حرفی برای گفتن ندارند مقداری از سر عادت است و مقداری به خاطر این است که از آن ها نظر خواسته نمی شود. آرام آرام باید شخص را حرکت داد. بچه ها باید بدانند که بحث کردن به معنای این نیست که اشتباه نکنند بلکه باید هدف تصحیح اشتباهات یکدیگر باشد. این ها ترس هایی است که باید برطرف شود.

➤ **معلم:** چطور می توان در برخورد با دانش آموزان ابتدایی نظرشان را جویا شد؟

دکتر باقری: فکر خلاق در بچه ها زیاد است. آن ها تخیلشان قوی است و تجسم می کنند. سپس سؤال مطرح می شود و اگر در سن کم با کودکان این تمرین را انجام دهیم، تفکر را یاد می گیرند. تدریس در ابتدایی بسیار مهم و سخت است.

ابراهیم (ع) و آزمایش بزرگ

قسمت دوم

دکتر اسدالله مرادی

عضو هیات علمی دانشگاه فرهنگیان



در قسمت پیشین گفته شد که تمام داستان‌های قرآن پر رمز و راز و شگفت‌انگیزند، از جمله داستان آفرینش انسان و اعتراض ملائک و سرپیچی ابلیس، داستان تولد مسیح، داستان اصحاب کهف و ... اما به نظر می‌آید داستان ابراهیم و ذبح فرزندش و داستان موسی و خضر شگفت‌انگیز ترند و نیز اینکه حساب خواب انبیا از خواب‌های دیگران جداسست و عرصه دینداری، عرصه ابتلا و آزمایش‌های دشوار است و در تربیت‌گریزی از ابتلا و آزمایش‌های سخت و دشوار نیست اما مهم این است که این آزمایش‌ها با باورهای قلبی و انگیزه‌های درونی همراه شود. هفت پیام از داستان حضرت ابراهیم (ع) را در شماره پیش برای شما نوشتیم و اینک ادامه پیام‌های داستان را می‌خوانیم.

را امر کرده فرزندش را قربانی کند و گر نه صرف اینکه خواب دیده فرزندش را قربانی می‌کند دلیل بر آن نیست که کشتن فرزند برایش جایز باشد. پس در حقیقت امری که در خواب به او شده به صورت نتیجه امر برابرش ممثل شده و به همین جهت چنین مطلبی را فهمیده، فرزندش را امتحان کرده تا ببیند او چه جوابی می‌دهد.»

۱۰ کیرک‌گارد، فیلسوف اگزیستانسیالیست دانمارکی، نظر جالب و تأمل‌برانگیزی در خصوص ماجرای ابراهیم و ذبح فرزندش دارد. او این پرسش مهم را مطرح می‌کند که «چرا وقتی خدا به ابراهیم فرمان قربانی کردن فرزند خود را داد حتی برای یک لحظه هم به ذهن ابراهیم و فرزندش خطور نکرد که این فرمان

معنا نداشت و مفهوم نبود. از این نکته می‌توان دریافت که نظرخواهی و تکریم و احترام به نظر متربی و فراگیر در سن نوجوانی و جوانی می‌تواند یکی از ارکان تربیت ما در خانه و مدرسه باشد، به خصوص که ما در اندیشهٔ تعلیم و تربیت دینی نیز هستیم.

۹ علامه طباطبایی در تفسیر المیزان، با بیان روشنگری در خصوص تعبیر «فانظر ماذا تری» می‌گوید: «کلمهٔ «تری» در اینجا به معنای «می‌بینی» نیست بلکه از مادهٔ «رأی» به معنای اعتقاد است؛ یعنی چه نظر می‌دهی؟ می‌خواسته بفرماید: تو دربارهٔ سرنوشت خودت فکر کن و تصمیم بگیر و تکلیف مرا روشن ساز. و این جمله خود دلیل است بر اینکه ابراهیم (ع) در رویای خود فهمیده که خدای تعالی او

۸ با این گفت‌و شنود فکری و عاطفی میان ابراهیم (ع) و اسماعیل (ع) به خوبی آشنا هستیم: قَالَ يَا بَنِيَّ إِنِّي آرِي فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانْظُرْ مَاذَا تَرِي. (صافات/ ۱۰۲) [ابراهیم] گفت ای پسر عزیز! همانا به خواب می‌بینم که تو را ذبح می‌کنم. پس بنگر [که در این کار] نظر تو چیست؟

از چند منظر این گفت‌وگو می‌تواند برای ما درس آموز باشد. اکثر مفسران بر این باورند که اسماعیل در آن هنگامه نوجوانی سیزده ساله بوده و ابراهیم با اینکه از نظر دینی برایش مسلم شده بود که مأمور به ذبح فرزند شده باز با نوجوان خود مشورت نموده و نظر او را جویا می‌شود. آشکار است که اگر اسماعیل طفلی چهار پنج ساله بود این نظرخواهی از او، ظاهراً، دیگر



مخالف با وجدان اخلاقی و عقل است؟» سپس می‌گوید: «زیرا ابراهیم و فرزندش در مقام عشق بودند و به مقتضای عشق عمل کردند و خدمت به معشوق و دل‌سپردگی به معشوق فراتر از قواعد اخلاقی و عقلی است.» از نظر کیرکگارد دینداری اصیل ورای ادراک اخلاقی و عقلانی است؛ و ایمان یک ماجرای خطرناک‌تر و نوعی خطر کردن و سرسپردگی است که اوج آن «جهش ایمانی» است. ایمان حرکت با شور و شوق است به سوی سعادت ابدی، ایمان یک نوع نسبت حضوری و شهودی در پیشگاه خداوند است.

به باور کیرکگارد پیامبران و عرفا در سپهر عشق می‌زیستند و اقتضای عشق به خدا، عشق به انسان‌هاست و انسان در صورتی به آستانه عشق می‌رسد که این عشق از محبت باطنی بجوشد و میوه آن، خیرخواهی به سرنوشت انسان‌هاست که در سه ساحت رفتاری عدالت و احسان و شفقت به هم‌نوعان خود تجلی پیدا می‌کند.

در آموزه‌های حکمای اسلامی نیز این قاعده آمده است: «مَنْ أَحَبَّ شَيْئًا أَحَبَّ آثَارَهُ» یعنی هر کس چیزی را دوست داشته باشد، آنچه را نیز از آن چیز صادر می‌شود دوست خواهد داشت. سعدی هم می‌گوید:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست.

در قرآن نیز حضرت رسول (ص) به این وصف دل‌انگیز توصیف شده است: «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»

(انبیاء/ ۱۰۷) و چه نسبت لطیفی است میان خدای «رَبِّ الْعَالَمِينَ» و رسول «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» اش. و خداوند حکیم در مقام دلجویی از پیامبرش می‌فرماید: مبادا از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند جان خود را از شدت اندوه به هلاکت افکنی: لَعَلَّكَ بَاخِعٌ

نَفْسِكَ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (شعرا/ ۳) و نیز در اینکه پیامبرش از جنس مردم است و غمخوار رنج‌هایشان، آمده است: وَلَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ (توبه/ ۱۲۸) یعنی: قطعاً برای شما پیامبری از میان خودتان آمده است که هرگونه رنجی به شما رسد بر او گران آید [به هدایت و رستگاری شما] دل‌بسته است و نسبت به مؤمنان شفیق و مهربان است.

همه این‌ها حکایتگر آن است که داستان هدایت و تربیت در مکتب پیامبران و عارفان، فراتر از اخلاق، با عشق و شفقت پیوندی ژرف خورده است؛ توگویی اکسیر محبت و عشق در تربیت معجزه می‌کند و از محبت و مهرورزی است که، به قول مولانا، تلخ‌ها شیرین و مس‌ها زرین می‌شود.

این نظر کیرکگارد قرابت‌های زیادی با نظر مولانا در این موضوع دارد. داستان ابراهیم و اسماعیل برای مولانا بسیار الهام‌بخش و الگوساز است و مولانا عید واقعی را عید قربان می‌داند.

همچون اسماعیل پیشش سر بنه
شاد و خندان پیش تیغش جان بده
من چو اسماعیلی‌ام بی‌حذر
بل چو اسمعیل آزادم ز سر
فارغم از طمطراق و از ریا
قل تعالوا گفت جانم را بیا

دیوان مثنوی

دشمن خویشیم و یار آنکه ما را می‌کشد
غرق دریاییم و ما را موج دریا می‌کشد
زان‌چنین خندان و خوش‌ماجان شیرین‌می‌دهیم
کان ملک ما را به شهید و قند و حلوا می‌کشد
نیست عزرائیل را دست و رهی بر عاشقان
عاشقان عشق را هم عشق و سودا می‌کشد
خویش فربه می‌نماییم از پی قربان عید
کان قصاب عاشقان بس خوب و زیبا می‌کشد
دیوان شمس تبریزی

تعبیر لطیف و درس‌آموز «فَانظُرْ ماذا تَرَى» (پس بنگر نظرت در این کار چیست؟) چه به جهت فرم و شکل و فرآیند، چه به جهت معنا و محتوا و مضمون، می‌تواند یکی از اصل‌ها و پایه‌های بنیادین تربیتی ما در خانه و مدرسه و دانشگاه باشد. قرار است فرزندان و دانش‌آموزان و دانشجویان ما از سن نوجوانی به بعد، خود انتخاب کنند، انتخاب دوست و رفیق، انتخاب رشته تحصیلی، انتخاب دانشگاه و محل تحصیل، انتخاب شغل و محل کار، انتخاب همسر و شریک زندگی...، شایسته است در همه موارد فوق، در کنار نسل جوان و همراه با آنان وارد گفت‌وگو و دیالوگ شویم و حتی اگر نظر خود را صددرصد بر حق می‌دانیم باز دوستانه و فروتنانه و ابراهیم‌وار از فرزند خود بپرسیم «فانظر ماذا تَرَى» و از این رهگذر «آزادی و مسئولیت‌پذیری» را به او بیاموزیم تا نرم‌نرمک با جانش یگانه شود.

امروزه یکی از چالش‌های مهم تربیتی ما این است که فرزندانمان برای انتخاب‌های خود آزادی کامل طلب می‌کنند اما به مسئولیت‌های خطیر این انتخاب کمتر توجه دارند. برای مثال می‌خواهند در یک فضای کاملاً آزاد همسر خویش را انتخاب کنند اما چه بسا اتفاق می‌افتد که بعد از چند ماه کارشان به آسانی به جدایی و طلاق می‌کشد با کلی آسیب‌ها و خسارت‌های مادی و عاطفی و روانی. فرزندان ما به این مسئله توجه ندارند که آزادی باری است گران، بل گران‌بارترین است، و آزادی مطلق به معنای مسئولیت‌پذیری کامل است. البته از حق نگذریم ما هم نتوانسته‌ایم نسخه‌ای مفید و تأثیرگذاری از آزادی و مسئولیت‌پذیری را در خانه و مدرسه پیاده کنیم.

چهار ضلعی باز خورد

دکتر نیره شاه محمدی



در بحث و گفت‌وگویی دوستانه با جمعی از معلمان درباره «شیوه انتخاب نوع محتوای بازخورد» بیان شد که محتوای بازخورد معلم به دانش آموز به چهار عامل بستگی دارد: «بازخورد بر چه چیزی تمرکز دارد»، «کار دانش آموز چگونه مقایسه می‌شود»، «معلم چه عملکردی را در نظر می‌گیرد» و «بازخورد چه ارزشی را به دنبال خواهد داشت». هر بازخوردی که معلم به کار دانش آموز خود می‌دهد تمامی این چهار عامل را به‌طور همزمان در برمی‌گیرد و به او کمک می‌کند تا تصمیم بگیرد چه چیزی در بازخورد به کار ببرد به انتخاب کلمه، وضوح، اختصاصی بودن و لحن در بازخورد کمک می‌کند.

تمرکز محتوای بازخورد

دانش آموز در کسب مهارت یادگیری چگونه یاد گرفتن کمک می‌شود.

● **تمرکز بر کنترل و نظارت دانش آموز بر یادگیری خود (خود تنظیمی):** دانش آموز به جست‌وجوی اشتباهات خود می‌پردازد، آن‌ها را درک کرده، می‌پذیرد و براساس اطلاعات ارائه شده در بازخورد معلم عمل کرده و یادگیری او بهبود می‌یابد. از این طریق یادگیرنده به یادگیری خود اعتماد پیدا می‌کند در نتیجه خودکارآمدی و اعتمادبه‌نفس او از طریق ترسیم ارتباط بین کار و تلاش‌های هدفمند و اندیشمندانه‌اش تقویت می‌شود.

● **محتوای هر بازخورد بر سه سطح زیر تمرکز دارد:** معلم به ارائه اطلاعاتی در مورد اشتباهات دانش آموز و درستی یا نادرستی کار او می‌پردازد که در برگیرنده اطلاعاتی درباره کیفیت و عمق تکلیف یا کار انجام شده است، و بدین‌وسیله بدفهمی‌های دانش آموز را اصلاح می‌کند.

● **تمرکز بر فرایند انجام تکلیف:** اطلاعاتی در مورد شیوه شروع و فرایند انجام یک کار ارائه می‌شود. از این طریق دانش آموز درمی‌یابد بین ویژگی‌های یک تکلیف با فرایند انجام آن و نتایجش چه ارتباطی وجود دارد. همچنین به

مقایسه کار دانش آموز

کار دانش آموز به دو روش ارزشیابی می‌شود. یکی مقایسه عملکرد دانش آموز با یک استاندارد، و دیگری مقایسه عملکرد یک دانش آموز با دانش آموز دیگر. در روش اول کار یک دانش آموز با یک هدف یادگیری و میزان دستیابی او به هدف مورد نظر مقایسه می‌شود. این کار مشخص می‌کند دانش آموز با انجام کار خود چقدر به هدف مورد نظر دست یافته است و گام بعدی در آموزش چه باید باشد (مقایسه خود مرجع) به عبارت دیگر کار دانش آموز با معیارهای از قبل تعیین شده یا عملکرد قبلی او مقایسه می‌شود. در روش دوم عملکرد دانش آموز در انجام یک کار با عملکرد دانش آموز دیگر در انجام همان کار مقایسه می‌شود. این نوع بازخورد توصیه نمی‌شود زیرا رقابت منفی در بین دانش آموزان را تقویت می‌کند.



ارزش بازخورد

ارزش بازخورد سازنده تنها گفتن نقاط قوت و ضعف دانش آموز نیست بلکه بیان اشتباهات دانش آموز است به همراه پیشنهاد به او درباره چگونگی انجام و اصلاح آن کار. دانش آموز باید بداند چرا جواب او درست یا غلط است بنابراین لازم است معلم در بازخورد خود مشخص کند دانش آموز در کدام بخش کار خود پیشرفت داشته و پیشنهاداتی برای بهبود یادگیری او ارائه دهد.

مثال: از دانش آموزان خواسته می‌شود گزارشی درباره ضرورت و اهمیت باز یافت کاغذ تهیه کنند. در هنگام بررسی گزارش و ارائه بازخورد معلم به دانش آموزی اعلام می‌کند که این گزارش بهتر از گزارش قبلی او تهیه شده است زیرا در آن جزئیات بیشتری درباره دلایل باز یافت کاغذ ذکر شده است. معلم پیشنهاد می‌کند که اگر دانش آموز حقایق بیشتری به گزارش اضافه کند مانند: «باز یافت کاغذ سبب می‌شود تا درختان بیشتری از خطر قطع شدن نجات یابند» و «ارائه اطلاعات در مورد تأثیرات باز یافت بر کره زمین و هزینه‌های آن» به بهبود محتوای کار او کمک می‌کند. در اینجا معلم ضمن تمرکز بر تکلیف فرایند انجام کار را نیز مورد بازبینی قرار می‌دهد عملکرد دانش آموز با کارهای قبلی‌اش مقایسه می‌شود. عملکرد توصیفی است ارزش آن مثبت و به نقد سازنده می‌پردازد.



نوع عملکرد دانش آموز

ارائه توضیحات واضح توسط معلم درباره نوع عملکرد دانش آموز در انجام کارش ضرورت دارد. معلم لازم است آنچه را که مشاهده می‌کند به وضوح توضیح دهد. برای این کار معلم نقاط قوت و ضعف دانش آموز در کارش را مشخص و از تشویق یا نقد کلی کار و گوشه و کنایه زدن به دانش آموز (چطور می‌توانی همچنین چیزی انجام دهی؟) خودداری می‌کند. مثلاً نمی‌گوید کارش خوب یا بد است، پس از انجام هر کار به دانش آموز فرصت کافی برای دریافت بازخورد مجدد می‌دهد بدون اینکه کسب نمره در کار باشد. از این طریق دانش آموز در می‌یابد حتی کوچک‌ترین پیشرفت او در کلاس درس دیده می‌شود و به حساب می‌آید.

* منبع

Brookhart, S. M. (2017). How to give effective feedback to your students. ASCD.

هنر درنگ

ایمان دهدشتی نسب
دبیر فیزیک، استان خوزستان
تصویرگر: میثم موسوی



از شتاب» حرف می‌زنیم، منظور ایجاد فضایی امن برای تأمل و تعمق بیشتر است. «پرهیز از شتاب»، لحظه‌ای دور شدن از مسئله و فرصت دادن به خود و دیگران است. ایجاد فضایی است که افراد بتوانند در آن فضا نسبت خود را با بقیه افراد و صحبت‌های آن‌ها دریابند. با در نظر گرفتن این مهارت، فرد روند

حل می‌دهند، بدون اینکه در مورد خود مسئله صحبت کافی کرده و همه جوانب مسئله را مورد تعمق قرار داده باشند. این‌گونه با شتاب وارد عرصه عمل شدن، چه بسا فرصت‌های مناسب برای حل مسئله در آینده را از بین ببرد. «پرهیز از شتاب» یکی از مهارت‌های مورد توجه در گفت‌وگوست. وقتی از «پرهیز

«رهرو آن است که آهسته و پیوسته رود» حافظ

سرعت تحولات زندگی امروزی بالا رفته است. وقتی به مردمان در خیابان‌های شهر نگاه می‌کنیم، نوعی شتاب و سرعت را به‌صورت عینی می‌توانیم ببینیم. گاهی با بروز یک مسئله اجتماعی، افراد به‌سرعت راه

ارتباط خود را آهسته و آرام می‌کند تا بتواند تأمل و مهارت‌های گفت‌وگو را رعایت کند.

طبیعت و ماهیت گفت‌وگو اقتضا می‌کند که افراد یکی بعد از دیگری و نه درهم و برهم صحبت کنند، و روند ارتباط آهسته باشد. علاوه بر آن هر کدام از شرکت‌کنندگان در گفت‌وگو این حق را دارند که به آرامی صحبت کنند و در حین صحبت در مورد نکاتی که نیاز به تعریف و توضیح دارند سؤال کنند. بدون آهسته کردن روند گفت‌وگو قادر به لمس کردن معنا و اهمیت افکار و تأثیر آن‌ها در زمینه و چارچوب اعمالمان نخواهیم بود. از این طریق می‌توان به یکی از هدف‌های مهم گفت‌وگو نزدیک شد، یعنی آزاد شدن از ساختارهای حاکم و به دست آوردن توانایی برای درک و پذیرش جنبه‌های جدید و خلاق جهان.

یکی از مشکلات آموزش مبتنی بر تک‌گویی، این است که دانش‌آموز می‌پندارد که همهٔ جواب‌ها نزد معلم است و نسبت به سایر جواب‌های ممکن به نوعی بی‌انگیزه می‌شود. زیرا در این چارچوب آموزشی، معلم در یک طرف و دانش‌آموزان در سوی دیگر قرار دارند و همه منتظرند که ببینند جواب معلم به سؤال چیست. برای رسیدن به چارچوب آموزش تعاملی و افزایش جویایی و کنجکاوی در بین دانش‌آموزان لازم است فرصت تأمل و تعمق به دانش‌آموز داده شود تا آن‌ها هم به همهٔ جوانب مسئله فکر کند و هم به جواب‌هایی که دیگران برای مسئله دارند خوب دقت کند.

یکی از تجربیات من دربارهٔ تمرین مهارت «پرهیز از شتاب» برمی‌گردد به کلاس درسی که تعداد دانش‌آموزانش بالای سی نفر بود و هنگامی که سؤالی مطرح می‌شد، هر دانش‌آموز برای اینکه زودتر پاسخ خود را مطرح کند، زود

تند، سریع پاسخ خود را می‌گفت و من شاهد رقابتی می‌شدم که دقت فدای سرعت می‌شد. پاسخ‌ها و صحبت‌های دانش‌آموزان درهم و برهم می‌شد. دانش‌آموزان پاسخ خود را فقط متوجه من می‌کردند و می‌خواستند نظر خود را فقط با معلم در میان بگذارند بدون اینکه به پاسخ‌های دیگر دانش‌آموزان توجه کنند. به همین منظور فعالیتی را طراحی کردم. کاغذی را از دفتر جدا کردم و روی آن عبارتی نوشتم و کاغذ را تا کردم و روی میز خود گذاشتم. به دانش‌آموزان گفتم از این به بعد

طبیعت و ماهیت
گفت‌وگو اقتضا می‌کند
که افراد یکی بعد از
دیگری و نه درهم و
برهم صحبت کنند، و
روند ارتباط آهسته باشد

هر کس که می‌خواهد به سؤالی پاسخ دهد، بیاید اینجا و این کاغذ را در دست بگیرد و پاسخ خود را نه فقط به من که به همهٔ کلاس بگوید. شرطی هم که گذاشتم این بود که فقط با در دست داشتن این کاغذ می‌توانید پاسخ خود را بگویید. بعد از آن سکوتی در کلاس برقرار شد که فضای تأمل را بیشتر می‌کرد. دانش‌آموزان برای اینکه پاسخ دهند باید از جای خود بلند می‌شدند و چند قدمی تا میز معلم می‌آمدند و کاغذ را برمی‌داشتند و سپس پاسخ خود را با همهٔ کلاس در میان می‌گذاشتند. این روال ادامه داشت و اتفاق خوب این فعالیت، زمانی بود که

یکی از دانش‌آموزان از جای خود بلند شد که بیاید کاغذ را بردارد و پاسخ خود را بگوید. چند قدمی که برداشت دوباره برگشت و نشست. وقتی از او پرسیدم چرا چند قدم برداشتی و برگشتی؟ گفت در فاصلهٔ همین قدم برداشتن، به پاسخی که می‌خواستم بدهم فکر کردم. دیدم که پاسخ من به پاسخ یکی از دانش‌آموزان نزدیک است. با خود گفتم بهتر است فرصت را در اختیار بقیهٔ پاسخ‌ها قرار دهم. اتفاق خوبی افتاده بود. فضای تأمل شکل گرفته بود. دانش‌آموزان به پاسخ‌های یکدیگر توجه کرده بودند. فقط معلم دانای کل کلاس نبود و بقیهٔ دانش‌آموزان پاسخ‌های خود را تأیید یا رد می‌کردند. همان چند قدم که فاصله بود بین دانش‌آموز و برداشتن آن کاغذ، زمانی بود که هم احترام به همهٔ پاسخ‌ها درونش بود و هم اشتیاق برای شنیدن و گفتن پاسخی جدید. همان چند قدم، زمانی بود برای تأمل بیشتر، تا دانش‌آموز به پاسخ خود و پاسخ دیگران فکر کند. خود من هم به‌عنوان معلم، برای پاسخ دادن به سؤال، برگهٔ کاغذ را دستم گرفتم و رو به همهٔ کلاس پاسخ خود را گفتم. پاسخی که با کمک دانش‌آموزان به‌دست آمده بود. برگهٔ کاغذ را باز کردم. روی آن نوشته شده بود «پاسخ‌های ما». هر دانش‌آموزی فرصت شکل دادن به پاسخ را یافته بود. با تأمل به پاسخ خود و تعمق در پاسخ دیگران. گاهی لازم نیست که بگوییم «زود، تند، سریع پاسخ دهید!» بهتر است به اندازهٔ چند قدم هم که شده، به دانش‌آموز، زمان بیشتری برای تأمل بدهیم.

* منابع

۱. با هم اندیشیدن راز گفت‌وگو، نوشتهٔ مارتینه و یوهانس هارتهکه مایر، ل. فریمن دورینی؛ ترجمهٔ فاطمه صدرعاملی (طبایبایی) - اطلاعات، ۱۳۸۲
۲. اصول و مبانی دیالوگ - نوشتهٔ دکتر محمدرضا نیستانی - یارمانا - چاپ دوم، ۱۳۹۴

سنت‌های دیروز، اولویت‌های امروز

نقش محتوای یادگیری و قوانین آموزشی در زمینه کاربست نظریه اجتماعی - فرهنگی

دکتر محمد نیرو

دبیر ریاضی منطقه ۴ تهران

به نظر می‌رسد که شیوه‌های آموزشی مرسوم (سنتی) در کلاس‌ها و مدارس، آثاری را در عادات رفتاری و یادگیری دانش‌آموزان ایجاد می‌کند که گاهی موجب اختلال در روند تغییر یا اصلاح رویکردهای آموزشی می‌شود. این امر در ترجیح فراگیران در انتخاب شیوه‌های مختلف یادگیری نیز دخالت دارد. ترجیحات سیالی که به رغم تفاوت آن در میان افراد، با تغییر شرایط تحول می‌یابند.

شیوه‌های آموزشی مرسوم

به طور معمول، در کلاس‌ها معلم گوینده است و بچه‌ها شنونده یا نگارنده جزوه‌اند. در این کلاس‌ها، معلم فعال و محور کلاس است و بچه‌ها منفعل و دریافت‌کننده‌اند. در آنجا ناظر بر حداقل تعامل معلم با بچه‌ها یا تعامل بچه‌ها با یکدیگر هستیم. بنا بر اظهارات فراگیران در مصاحبه‌هایی که با ایشان داشتم، رویکرد تعامل‌مدار و مبتنی بر نظریه اجتماعی - فرهنگی در کلاس من، تفاوت‌های قابل توجهی با شیوه‌های آموزشی مرسوم داشته است. به عنوان مثال «دانش‌آموز/ع» می‌گوید: «آقا خیلی متفاوت! ... نحوه تدریس، بیشتر در سال گذشته روی تخته بود ...». همچنین «دانش‌آموز/ع» به حجم گسترده تعاملات بین دانش‌آموزی در قالب فعالیت گروهی در قیاس با سال‌های گذشته چنین اشاره می‌کند: «این حجم کار گروهی را برای اولین سال تجربه کردیم. سال‌های

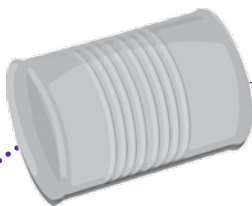
پیش حالت کمکی و چاشنی داشت.» همکار من نیز که تجربه‌ای مشابه داشته می‌گوید: «من در آن سال کمترین میزان استفاده از تخته و کمترین میزان صحبت عمومی را داشتم ولی بیشترین بازده را داشتم...».

اصلی‌ترین آسیبی که شیوه‌های مرسوم در تغییر رویکردهای آموزشی از جمله رویکرد حاضر دارد، ایجاد عادات بعضاً نادرستی است که در برابر تغییرات مقتضی رویکردهای نوین، مقاومت می‌کند. بدیهی است که هرچه رسوب چنین عاداتی بیشتر باشد، دشواری تغییر یا اصلاح آن بیشتر است. بنابراین در آسیب‌زایی شیوه‌های مرسوم می‌توان به مخالفت‌ها و مقاومت‌های اکثر دانش‌آموزان در طی نیم‌سال نخست اجرای رویکرد حاضر اشاره کرد. همچنین ترجیح برخی از دانش‌آموزان با رتبه‌های بالاتر به تک‌روی و فعالیت‌های انفرادی به منظور برتری در رقابت‌های بین‌فردی، در کنار اقبال دانش‌آموزان

به جزوه‌نگاری انفعالی و حاشیه‌رانی کتاب درسی از دیگر موانع اجرای این رویکرد است.

به رغم ایجاد برخی آسیب‌های ماندگار از شیوه‌های مرسوم، به مرور ناظر بر رفع یا اصلاح برخی از آفات و کاستی‌های شیوه‌های مزبور بودم. در این میان می‌توان به بهره‌دوسویه و هم‌زمان دانش‌آموزان در سطوح مختلف، جلب مشارکت عمومی در فرایند یاددهی - یادگیری و توجه به خصایص فردی - فرهنگی اشاره کرد. با وجود تعامل بیشتر دانش‌آموزان با یکدیگر و به دلیل مواجهه کمتر ایشان با معلم و پاسخ‌گویی به وی، برخی هراس‌ها از جمله ترس از پرسش‌گری و پاسخ‌دهی، حضور در پای تخته، قضاوت و خجالت‌زایل شد. همچنین در اجرای این رویکرد، شاهد اصلاح نگرش دانش‌آموزان در مورد دشوار بودن درس ریاضی، گذار از مشاهده و خستگی تدریس به مشارکت و فعالیت‌های تعامل‌مدار، رفع هدر رفت





در این رویکرد، یادگیری دانش‌آموزان اغلب بر مدار فعالیت‌های گروهی شکل می‌گیرد. به طور قصد شده و طبیعی، سرگروه‌ها در مقام رفع اشکال مسئله‌ها یا آموزش به اعضا بر می‌آیند و به فهم عمیق‌تر مفاهیم و توانایی بیشتر حل مسئله نائل می‌شوند. با این وجود، علاوه بر اینکه سرگروه نیز گاه، ایده‌های حل مسئله را در تعامل با اعضا به دست می‌آورد؛ بسیاری از اوقات در بازانتقال بعضاً خودجوش مطالب توسط زیرگروه‌ها به سایر دانش‌آموزان تعمیق یادگیری در پی یاددهی، به طور فراگیر در کلاس درس گسترش می‌یابد.

همچنین با وجود تجارب مفیدی که دانش‌آموزان در یادگیری همیارانه داشتند، ترجیح اغلب دانش‌آموزان دوره دوم دبیرستان، اعم از دانش‌آموزان ممتاز یا ضعیف، این است که تدریس مفاهیم درسی، نخست توسط معلم صورت پذیرد و سپس در مقام حل مسئله یا رفع اشکال از کار گروهی بهره‌مند گردند. همچنین افزون بر اینکه اعتماد بیشتر به معلم در مقام تدریس برای گروه‌های مختلف دانش‌آموزی عمومیت داشت، بعضاً دانش‌آموزان



به دست‌آمده آن‌ها را در انواع روش‌های تدریس به مقایسه گذاشته و تدریس به دیگران را واجد بیشترین سهم یادگیری برای فرد می‌دانند. چنین تجربه‌ای در اجرای رویکرد حاضر نیز رخ داد و از این روی ناظر بر تغییر تدریجی ترجیح یادگیری بسیاری از فراگیران به شیوه همیارانه بودیم.

زمان مغتنم یادگیری در کلاس درس، گشایش زمان و شور ماندگار در رفع اشکال مسئله‌ها بودم.

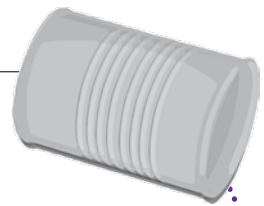
نکته آخر در آسیب‌زدایی از شیوه‌های مرسوم با استفاده از یادگیری تعامل‌مدار، رفع تقابل فراگیران با معلم نسبت به روش‌های معلم‌محور است؛ که معمولاً با طرح سؤال‌هایی از سوی دانش‌آموزان شکل می‌گرفت. سؤال‌هایی که الزاماً جستجوگرانه نبوده و گاه با اغراضی چون تضادورزی یا برتری‌جویی مطرح می‌شد و آفاتی چون حاشیه‌رانی و سفسطه‌زایی را در پی داشت و فرصت گرانبار یادگیری را برای عموم دانش‌آموزان زایل می‌کرد.

ترجیحات یادگیری فراگیران

نتایج بسیاری از پژوهش‌ها مؤید آن است که یادگیری عمیق‌تر مفاهیم برای فراگیر با یاددهی او به همتایان ملازمه دارد. به عنوان نمونه، مک‌کی و کابرالس (۱۹۹۶: ۸۷) با ترسیم هرم یادگیری، تفاوت میزان یادگیری فراگیران و ماندگاری اطلاعات

هرم یادگیری





ضعیف‌تر برای پرهیز از سرخوردگی نزد همکلاسی خود (سرگروه) و دانش‌آموز قوی‌تر برای محروم نماندن از بهره‌های بیشتر از معلم، چنین ترجیحی را مطرح نمودند. این در حالی است که استفاده از کار گروهی به منظور حل مسئله و رفع اشکال آن، با دلایل گوناگون اعم از هم‌زمانی، احساس راحتی و گستره فرصت ایجاد شده برای یادگیری عمیق‌تر، مورد توافق اغلب دانش‌آموزان است.

در حالی که اقبال و ابرام بیشتر دانش‌آموزان متوسطه دوره دوم متوجه تدریس معلم‌محور بود، دانش‌آموزان متوسطه دوره اول چنین اصراری نداشتند. این امر شاید به دلیل دغدغه‌آفرینی آزمون‌های عدیده و مهم‌تر پیش روی ایشان از جمله کنکور سراسری است.

عملکرد همکار من در پایه هشتم که از این رویکرد نیز بهره‌مند بود، شاهدی بر این مدعا است. او عمده تدریس ریاضی خود را در جریان فعالیت‌های گروهی دانش‌آموزان و بر مبنای فعالیت‌های کتاب درسی قرار داده بود و تا حدودی مبتنی بر شیوه اکتشافی و رویکرد ساخت‌وسازگرایی عمل می‌کرد. در این باره وی در توصیف کلاس درسش به من چنین گفت: «... من در این سال فکر می‌کنم که من هیچ وقت به بچه‌ها درس ندادم. من نهایتاً بعد از دو سه جلسه که [بچه‌ها] با هم سروکله می‌زدند، جمع‌بندی می‌کردم...». جالب است که من در مصاحبه با دانش‌آموزان وی، به طور عمده نارضایتی خاصی را در این خصوص مشاهده نکردم.

به نظر می‌رسد که ترجیحات مختلف دانش‌آموزان در مورد سهم معلم یا کار گروهی در اجرای رویکرد تعامل‌مدار، بر اساس سطوح درسی فراگیران، شاکله فردی و بافت دانش‌آموزان، همچنین میزان دشواری محتوای آموزشی، متفاوت است. شاکله فردی پیوند محکمی با گرایش دانش‌آموزان

نسبت به انتخاب سبک‌های یادگیری دارد و آن‌ها را به سبک‌های وابسته به زمینه یا نایسته به زمینه سوق می‌دهد. یادگیرندگان نایسته به زمینه ترجیح می‌دهند تنها کار کنند و قادرند کوشش‌های خود را در رابطه با حل مسائل، سازمان دهند و دوست دارند هدف‌هایشان را خودشان تعیین کنند. در حالی که یادگیرندگان وابسته به زمینه ترجیح می‌دهند در گروه کار کنند، با معلم و همسالان خود تعامل بیشتری داشته باشند و به تکالیف سازمان‌یافته و تقویت بیرونی بیشتر نیازمندند. صفرعلی‌زاده و ادیب (۱۳۹۴) نشان دادند که دانش‌آموزان با سبک نایسته به زمینه در استفاده از روش سنتی، پیشرفت تحصیلی بهتری نسبت به دانش‌آموزان وابسته به زمینه در درس ریاضی داشتند. تجربه من بر اساس رویکرد حاضر نیز حاکی از آن است که این گروه از دانش‌آموزان، به ویژه در شرایطی که خاستگاه درونی رقابت‌های بین‌فردی، همچنان حاکم بر آن‌ها باشد، به دنبال تک‌روی و ارتقای جایگاه خود با تکیه بر آموزش‌های سنتی و معلم‌محور هستند. به هر روی عموم دانش‌آموزان

ممتاز و غالب دانش‌آموزان متوسط و ضعیف، به نقش‌آفرینی مستقیم معلم در تدریس و یادگیری نخستین مفاهیم مایل‌اند و با تأکید بر بازدهی کار گروهی در تکمیل فرایند یادگیری، گرایش به محدودتر کردن سهم آن در کنار کارکردهای مستقیم معلم دارند. در آخر گفتنی است که با وجود تجارب صورت گرفته در یادگیری همیارانه، گروهی از فراگیران، اقبال به جزوه‌نویسی یا داشتن جزوه دارند که به نظر می‌رسد میراث ذائقه‌سازی، نیازآفرینی و پشت‌گرمی‌های روانی کاذب از شیوه‌های مرسوم است.

* پی‌نوشت

1. McKay and Cabrales

* منابع

1. McKay, E. G. and Cabrales, D. (1996) Starting Strong: A Guide to Pre-Service Training. Washington DC, MOSAICA: The Center for Nonprofit Development and Pluralism.

۲. صفرعلی‌زاده، ملیحه و ادیب، یوسف (۱۳۹۴). تأثیر یادگیری مشارکتی در تعامل با سبک‌های یادگیری (وابسته به زمینه و نایسته به زمینه) بر پیشرفت تحصیلی درس ریاضی دانش‌آموزان دختر پایه اول دبیرستان، دوفصلنامه پژوهش‌های آموزش و یادگیری، دانشگاه شاهد، سال بیست و دوم- دوره جدید، شماره ۶، صص. ۹۶-۸۳.



نگاهی به نقش معماری مدرسه در یادگیری

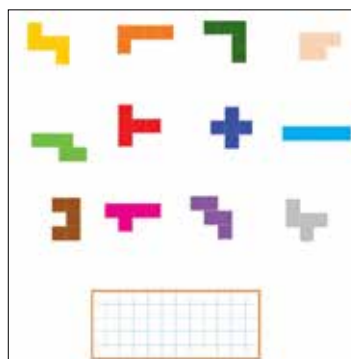
دیوار آموزشی

محمد تابش
طراح و پژوهشگر
در حوزه معماری مدارس

مدرسه، اسباب بازی آموزنده

بازی از یک سو، باید سرگرم کننده، فعال، خود به خود، خود آغاز و چالش برانگیز باشد و از سوی دیگر با یادگیری ارتباط داشته تا موجب توسعه شناخت گردد. سازندگان اسباب بازی های آموزشی به طور معمول در تلاش هستند تا یک ابزار نسبتاً کوچک با ویژگی های جذاب و گیرا تولید کنند که هدف یا اهداف مورد نظر در یادگیری را تأمین کند؛ اهدافی که به کمک فرم، بافت، رنگ و روابط معین در اجزا با رویکرد تعامل بین کودک و وسیله بازی به گونه ای که آن وسیله با جذابیتی که دارد بتواند کودک را مختارانه به سمت خود بکشاند. این موضوع می تواند در مدرسه هم دیده شود. کالبد مدرسه، به مثابه یک اسباب بازی جذاب، تبدیل به یک وسیله یا ابزار بزرگی می شود که

واجد ارزش در زمینه یادگیری و یا همبازی های خود با آن روبرو می شوند. با این حساب، اتفاقی که در برخورد با بازی های فکری رخ می دهد می تواند در اندازه هایی بزرگ تر و در مقیاس معماری، درون محیط های یادگیری نیز محقق شود.



در شماره های پیشین اشاره شد که ساختمان مدرسه می تواند پس از معلم، به معنای مصطلح آن و همسالان و همکلاسی ها (به عنوان معلم سوم) در جهت یادگیری نقش ایفا کند و معلم سوم باشد.

این موضوع را در پایه های تحصیلی دبستان و حتی دوره اول متوسطه، می توان به تبدیل مدرسه به یک اسباب بازی آموزنده در مقیاس بزرگ تر و یا یک همبازی برای بچه ها تشبیه نمود. اگر بتوانیم در عناصر معماری، تزئینات و مبلمان مدرسه، امکانی فراهم کنیم که دانش آموزان با مداخله در آن ها، به شکلی خود آغاز، بتوانند در حالی که سرگرم می شوند، به دانش و مهارت های خود بیفزایند، شاهد همان اتفاقی خواهیم بود که کودکان در ارتباط با اسباب بازی های

در اختیار دانش‌آموزان قرار می‌گیرد تا با این وسیله به وسعت شناخت خود از جهان بیافزایند و در پی آن دانش خود را گسترش دهند.

معمای کتاب ریاضی یا یک بازی فکری

در دبستانی، یکی از فضاهای خود را به درس ریاضی اختصاص داده بودند تا معلمین از آن برای یادگیری بچه‌ها در درس ریاضی استفاده کنند. این فضا معمولاً، محل جمع شدن و گپ‌وگفت بین معلم‌ها برای برنامه‌ریزی‌های مرتبط با درس ریاضی دبستان شده بود. روزی در ساعات پایانی مدرسه، در حالی که چند نفر از بچه‌های کلاس دوم در گوشه‌ای از این فضا مشغول بازی و گفت‌وگو بودند، در گوشه‌ای دیگر، چند نفر از معلمین مدرسه درباره‌ی این صحبت می‌کردند که چگونه می‌توانیم این فضا را قدری شاداب‌تر و با نشاط‌تر کنیم، چون احساس همه آن‌ها این بود که این فضا قدری بی‌روح و کسالت‌آور است. نظرات مختلفی مطرح شد. استفاده از گلدان، تغییر در مبلمان، تعویض پرده‌ها، رنگ‌آمیزی جدید دیوارها و... در این میان پیشنهاد رنگ‌آمیزی کلاس به

شکلی متنوع و شاداب با رنگ‌های نسبتاً شادتر، بیشتر از بقیه پیشنهادها مورد توجه قرار گرفت.

در این حال توجه یکی از این معلمین، به فعالیتی که بچه‌ها در گوشه دیگر کلاس مشغول آن بودند جلب شد. بچه‌ها روی فرش نشسته بودند و با تعدادی مربع کوچک که خودشان با مقواهای رنگی درست کرده بودند مشغول حل یکی از معماهای کتاب ریاضی بودند. بچه‌ها می‌خواستند با مربع‌های رنگی ۵ در ۵ سانتی‌متری، ۱۲ قطعه مختلف درست کنند به طوری که هر قطعه، با ۵ مربع هم‌رنگ و هم‌اندازه درست شده باشد، و سپس یک جدول را، که خانه‌های آن از ۵ ردیف و ۱۲ ستون مربع شکل و هم‌اندازه با مربع‌های کوچک تشکیل شده باشد، با این ۱۲ قطعه پر کنند. بچه‌ها با این کار، برای حل معمای خود چیزی شبیه به یک اسباب بازی فکری کوچک در حدود یک مقوای ۲۵ در ۶۰ سانتی‌متری درست کرده بودند.

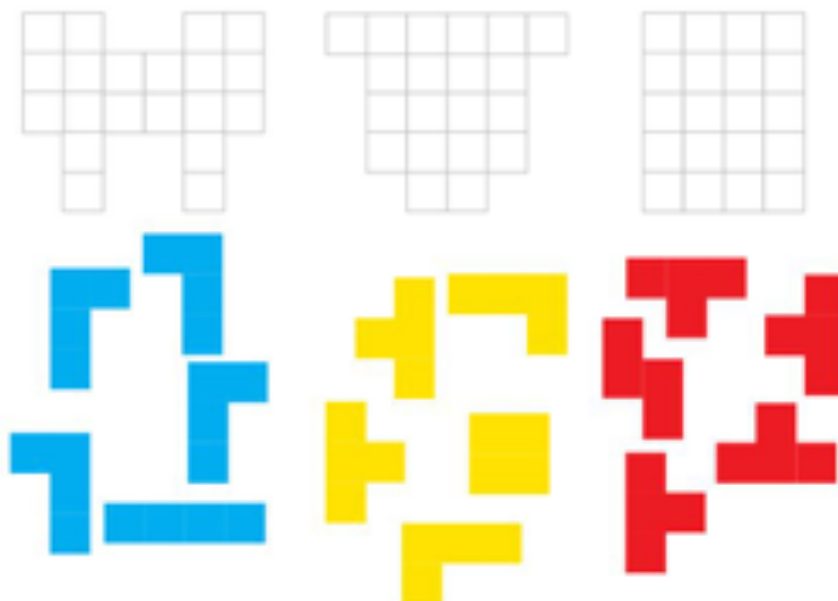
رنگ در محیط به کمک بازی ریاضی
معلم مورد نظر، با دیدن این صحنه، پیشنهاد جدیدی برای شاداب کردن محیط

یادگیری ریاضی ارائه کرد. او به همکاران خود گفت: «هن فکری به نظرم رسید». پس از آن بدون مکث به بچه‌ها اشاره کرد و گفت: «نگاه کنید که این بچه‌ها چه می‌کنند!». آن‌ها نیز فعالیت بچه‌ها را دیدند و متوجه موضوع مورد تلاش آن‌ها شدند. در این زمان یکی از معلمین پرسید: «خوب، چه فکری دارید؟»

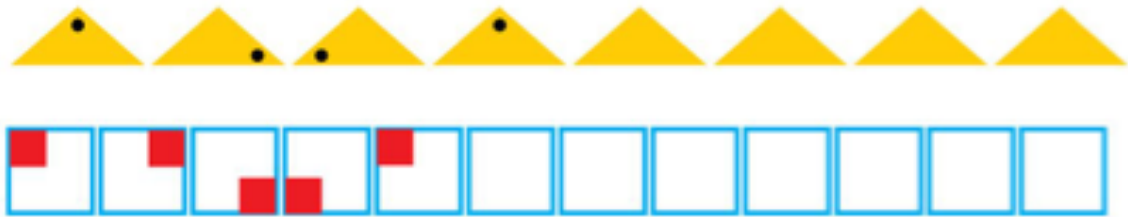
ایده‌ای که در ذهن آن معلم با توجه به فعالیت بچه‌ها شکل گرفته بود، تبدیل بازی فکری آن‌ها در مقیاسی بزرگ‌تر بر روی یکی از دیوارهای آن فضا بود. البته مربع‌های رنگی بزرگ‌تر با فوم‌های رنگی نسبتاً ضخیم که بتواند مثل یک پازل، سطح یک قاب بزرگ روی دیوار را با رنگ‌های شاد و متنوع بپوشاند. این قطعات به کمک چسب‌های پارچه‌ای، روی موکت با طرح شبکه ترسیم شده روی آن، به راحتی می‌چسبند و یا از آن جدا می‌شوند.

باید گفت که قانون و ابعاد این بازی می‌تواند متغیر باشد. می‌شود فعالیت‌ها و معماهای مختلف دیگری را هم مطرح کرد و با تغییر ابعاد این قاب بر روی دیوار، علاوه بر رنگین کردن فضای کلاس، دیواره آن کلاس را تبدیل به یک اسباب بازی فکری بزرگ نمود.

با قطعه‌های زیر هر شکل سطح آن را به طور کامل بپوشانید. از رنگ‌های مختلف استفاده کنید تا قطعات را نشان دهید.



الگوهای زیر را ادامه دهید. هر بار الگو را توصیف کنید.



کلاس دوم دبستان و بسیاری موارد دیگر در کتب درسی دیگر می‌تواند تولیدکننده ایده طرح باشد. این تغییر در موضوع و شکل‌ها، دیواره کلاس را به شکل متنوعی، رنگارنگ و همچنین رنگ به رنگ می‌نماید.

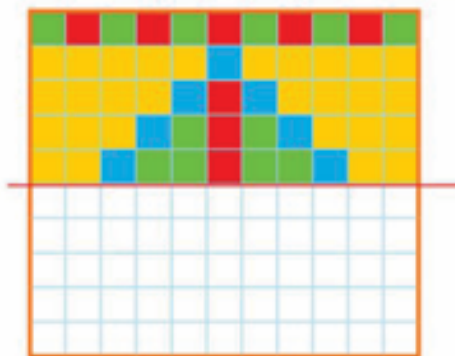
تغییر می‌کند و هیچ‌گاه یکنواخت نمی‌شود. هر هفته یک فعالیت یا یک معما مطرح می‌شود و بچه‌ها را به شکل آموزنده‌ای سرگرم می‌کند. موضوعات مختلفی مانند الگویابی، تقارن و... در

بچه‌ها با آن در تعامل خواهند بود و معماهای مختلف را حل می‌کنند. شکل و ترکیب رنگ‌ها به جهت تغییرات مداوم در چینش قطعات رنگی و هم تغییر در شکل و ابعاد آن‌ها، طرح و نقش روی دیوار، دائما

با توجه به خط تقارن، نیم دیگر شکل را مانند نمونه بکشید.



از شابلون و خط‌کش کمک بگیرید. نیمه دیگر فرش و دیواری را که کاشی‌کاری شده است کامل کنید.



شایسته است با هم مروری کنیم که چه اتفاقاتی در این داستان افتاده است:

۱. هم‌فکری معلمان برای زیباسازی محیط
 ۲. توجه به فعالیت دانش‌آموزان و کسب ایده از آنان
 ۳. تبدیل بخشی از ساختمان مدرسه به یک اسباب‌بازی بزرگ آموزنده و تعاملی
 ۴. رنگین شدن محیط یادگیری و شاداب و زیباتر شدن آن محیط
 ۵. تنوع و تغییر این محیط با تغییرات متأثر از بازی‌های فکری آموزنده دانش‌آموزان
- به نظر شما، آیا این پنج اتفاق نمی‌تواند حتی به شکل‌های گوناگون دیگری در مدرسه شما رخ بدهد؟ اتفاقاتی که بخش‌هایی از محیط کالبدی مدرسه را به اسباب‌بازی‌های بزرگ آموزنده و تعاملی تبدیل کند و نتیجه آن تبدیل ساختمان مدرسه به یک وسیله برای یادگیری در دانش‌آموزان گردد.

دوندگی برای بچه‌ها

گفت‌وگو با منوچهر فرج‌زاده، معلم نیریزی

شکوفه راستگو جهرمی
دبیر ناحیه ۱ شیراز
عکاس: حمیدرضا رازقی

با خبر شدیم آقای منوچهر فرج‌زاده، معلم نیریزی، مسافتی حدود ۳۰۰ کیلومتر را، از نیریز تا شیراز، به مدت ۱۰ روز دویده است تا پیام‌های دانش‌آموزان نیریزی را به جشنواره خیرین مدرسه‌ساز در شیراز برساند. دغدغه‌مندی و عزم او برای گرفتن کمک و تجهیز مدارس شهرش ما را مشتاق به دیدارش نمود.

در خود شهر نیریز است. مدارس نیریز بسیار فرسوده است. هنگام بارندگی بچه‌ها دچار مشکل می‌شوند و خدای ناکرده اگر زلزله بیاید وضعیت بدی خواهیم داشت. من بارها سراغ خیرین مختلف رفته‌ام و خوشبختانه در دو سال اخیر حدود ۴۴ میلیون از خیرین برای ایتام کمک دریافت کرده‌ام. علاوه بر این سه سالن اجتماعات و نمازخانه در روستا، دو تا نیمه تمام و یکی از پایه ساخته‌ایم. برای این کار مبلغ دویست میلیون تومان از خیرین و شورا و اداره و دانش‌آموزان کمک گرفته‌ایم و کار را به اتمام

آن‌ها گفته‌ام بعدها نگویید کسی به ما اطلاع نداد و ما از وضعیت مدارس مطلع نبودیم! گفته‌ام من به نمایندگی از آموزش و پرورش نیریز آمده‌ام تا به شما اطلاع دهم که همان مدرسی که شما در دوران دانش‌آموزیتان در آن درس می‌خواندید، از روی ناچاری، هنوز در حال استفاده هستند. بنابراین اگر یک زمین‌لرزه مختصر هم بیاید این مدارس بر سر بچه‌ها خراب خواهند شد. همین حالا با یک بارندگی مختصر مدارس ما دچار مشکل می‌شوند... این کارهای من، خوشبختانه، به لطف خدا و کمک و همت خیرین در این مدت سبب شده است که توانسته‌ایم چند نمازخانه برای مدارس بسازیم و برای ایتام نیز کمک‌هایی دریافت کنیم و ...

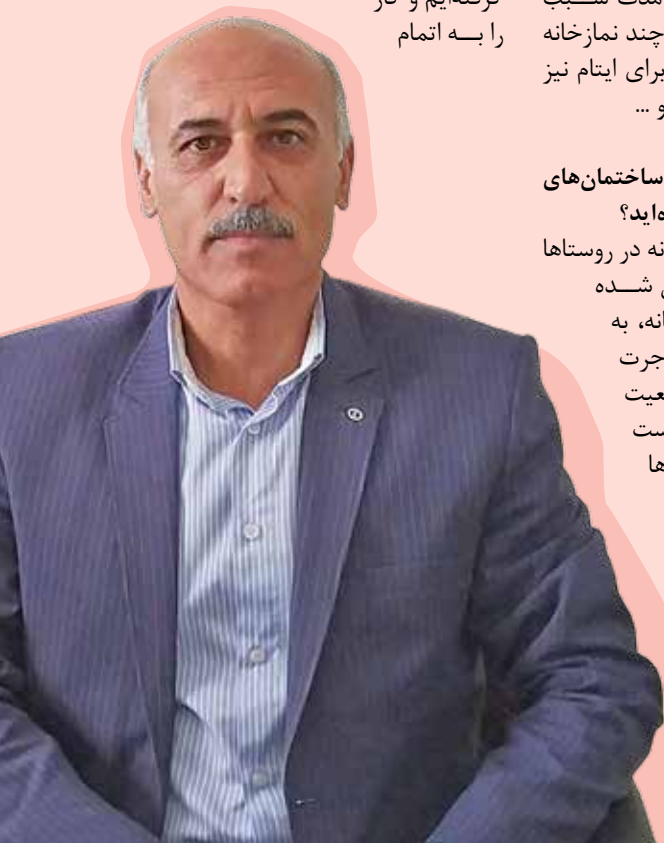
چرا این قدر دغدغه ساختمان‌های مدارس نیریز را پیدا کرده‌اید؟
در این سال‌ها خوشبختانه در روستاها اقدام به نوسازی مدارس شده است که آن‌هم، متأسفانه، به دلیل خشک‌سالی و مهاجرت روستاییان به شهر جمعیت روستایی پایین آمده است و تقریباً بعضی از این‌ها جمعیت کافی برای استفاده از همان مدارس نوساز را ندارند. مشکل عمده ما کمبود امکانات

چه شد که وارد آموزش و پرورش شدید؟

بنده سال ۷۰ وارد دانشگاه شهید باهنر شیراز شدم و در رشته برق شروع به تحصیل کردم، و بعد از گرفتن مدرک فوق‌دیپلم و سپس لیسانس، در سال ۱۳۷۴ به استخدام آموزش و پرورش درآمد. ابتدا در روستاهای استهبان مشغول به کار شدم و سپس به‌عنوان هنرآموز به هنرستان باهنر نیریز منتقل شدم. الان هم به‌عنوان مسئول نمایندگی بخش قطریه مشغول هستم.

آقای فرج‌زاده، به‌عنوان یک معلم یا فرهنگی که ورزشکار و دونده هم هست تجربه شرکت در مسابقات دوی استقامت ماراتن را دارید و هم دغدغه امکانات مدارس و دانش‌آموزان را؛ چگونه این‌ها را با هم تلفیق کرده‌اید؟

واقعیتش من وقتی سر کلاس می‌روم و می‌بینم که بچه‌ها حتی از لحاظ صندلی و دیگر امکانات اولیه کلاسی مشکل دارند ناراحت می‌شوم. مدرسه‌هایی با قدمت ۴۰ یا ۵۰ سال فقط با یک رنگ‌آمیزی برای اول مهر آماده می‌شود. همیشه هم که نمی‌توان منتظر دولت ماند که کاری بکند. باید خودمان برای مدرسه بچه‌هایمان کاری بکنیم. من بارها به تهران رفته‌ام و خیرین نیریزی یا مسئولان را پیدا کرده‌ام و شرایط مدارس و مشکلات را با آن‌ها در میان گذاشته‌ام. حتی به





رسانده‌ایم. اما مشکلات فرسودگی مدارس همچنان پابرجاست.

👉 **چطور شد به فکر افتادید با دویدن، از نیریز تا شیراز، از خیرین مدرسه‌ساز تقاضای ساخت مدرسه برای شهرتان کنید.**

من بارها مسیرهای مختلفی را به مناسبت‌های مختلف مثل روز معلم یا روز مادر و... دویده‌ام. در مسابقات دو ماراتن در کشورهای مختلفی مثل ارمنستان، چین و امارات دویده‌ام. ما در آموزش و پرورش نیریز از حدود یک سال و نیم پیش مجمع خیرین مدرسه‌ساز را راه انداختیم. در اولین مراسمی که به عنوان عضو این مجمع شرکت کردم؛ از آنجا که سابقه دویدن در مسابقات مختلف را داشتم به این فکر کردم که بتوانم با دویدنم هم قدردانی خودم را به خیرین محترم ابراز کنم و هم اینکه از خیرین تقاضای ساخت مدرسه‌ای در نیریز کنم.

👉 **آیا مسئولین اداره نیریز هم از این برنامه شما اطلاع داشتند؟**

بله. وقتی موضوع را با آن‌ها در میان گذاشتم خیلی هم استقبال کردند. حتی پیشنهاد کردند از دویدن من در مسیر و کل ماجرا فیلم تهیه شود تا در جشنواره خیرین به نمایش گذاشته شود و برای این کار از آقای طباطبایی، فیلمساز نیریزی،

خواستند زحمت تهیه فیلم را بکشد که کشید.

من قبل از حرکت سراغ دانش‌آموزان مدارس فرسوده شهر رفتم و ماجرا را برایشان توضیح دادم. از آن‌ها خواستم به زبان خودشان با نقاشی و نامه تقاضای خود را برای ساخت مدارس ایمن و مجهز بیان کنند که این کار را انجام دادند و من نامه‌ها و نقاشی‌ها را در کوله‌پشتی خودم گذاشتم و یک روز صبح دویدن را شروع کردم. ده روز در مسیر نیریز تا شیراز از مناطق مختلف گذشتم تا اینکه در روز دهم با کوله‌پشتی پر از نقاشی و گل به محل برگزاری جشنواره رسیدم. برگزارکنندگان جشنواره هم لطف کردند و اجازه پخش فیلم کوتاهی را که از دویدن من در مسیر گرفته شده بود دادند. پس از آن بر روی سن رفتم و برای حاضران در جشنواره صحبت کردم. خوشبختانه بلافاصله آقای دکتر نظریور مدیرکل نوسازی روی سن حاضر شدند و قول ساخت یک مدرسه ۱۲ کلاسه را به ما دادند. من آن‌قدر خوشحال شدم که وصف ناشدنی بود. پس از روبروسی با آقای دکتر نظریور به او گفتم حاضرم از نیریز تا تهران بدم تا بتوانم یک مدرسه دیگر هم از شما بگیرم!

در واقع من چند هدف داشتم. اول می‌خواستم به دانش‌آموزان نشان دهم که ما معلمان به فکر آن‌ها هستیم. بعد به همکارانم هم نشان دهم که کار ما نباید منحصر به تدریس

سرکلاس باشد، باید با همه وجود برای بچه‌هایمان تلاش کنیم. من بارها با هزینه شخصی به تهران رفته‌ام برای دیدار با نماینده‌های مجلس و مسئولین مختلف آموزش و پرورش برای گرفتن کمک برای تأمین تجهیزات مختلف و کمک به مدرس و بچه‌های نیازمند نیریز و روستاهای اطراف!

👉 **آقای فرج‌زاده، شما الگوی معلمی خود را از کدام یک از معلمان دوران تحصیلتان گرفتید؟**

من معلمان خوب زیادی داشتم. یکی از الگوهای معلمی من آقای حمیدی معلم جغرافیای کلاس دوم هنرستان من بودند که بسیار هم سختگیر بودند. ایشان بعدها مدیر ما شدند. روزی به علت کوتاه نکردن موی سرم در آستانه اخراج از هنرستان بودم که خانمی از هلال احمر برای دریافت کمک آمد. من با تعدادی از دوستانم به بیمارستان رفتیم و خون دادیم. این باعث شد روز بعد آقای حمیدی سرصف از کار ما تقدیر کردند و حتی ۵ نمره به انضباطمان هم اضافه شد.

در پایان، موقع خداحافظی، آقای فرج‌زاده لبخندی می‌زند و می‌گوید: «خداوند هیچ مردی را پیش خانواده‌اش شرمندہ نکند و مرا هم جلوی دانش‌آموزان و مردم شهر! امیدوارم هرچه زودتر مدرسه‌ای که قولش را گرفته‌ایم ساخته شود.»

پشت خط (۱۳)

این شعرها را ببینید:

ما را همه شب نمی برد خواب
ای خفته روزگار دریاب

سعدی

منم ای نگار و چشمی که در انتظار رویت
همه شب نخفت مسکین و بخفت مرغ و ماهی

سعدی

امانمی دانی چه شب‌هایی سحر کردم
بی آن که یک دم مهربان باشند با هم پلک‌های من

اخوان ثالث

هر سه شعر دربارهٔ بیداری در شب است. در شعر اول، این موضوع با صراحت و مستقیم بیان شده است. اما در شعر دوم موضوع بیداری در شب، از طریق مقایسهٔ وضع بیداری شاعر، با خواب پرنده و ماهی بیان شده است. در شبنی که حتی پرنده و ماهی خوابیده‌اند، شاعر بیدار است. در شعر اخوان ثالث، بیداری شاعر از طریق توصیف پلک‌هایی که بازمانده است، بیان شده. در زبان گفتاری نیز این تعبیر رایج است که شب تا صبح پلک روی هم نگذاشتم.

در شعر، وقتی از توصیف و تصویر و استدلال شاعرانه، برای بیان موضوع استفاده شود، آن را «مضمون» می‌نامند. مضمون از ابزارهای شاعری است، اما بسیاری از شاعران تازه‌کار و حتی شاعران با تجربه تصور می‌کنند که مضمون‌سازی با آفرینش شعر یکی است؛ غافل از اینکه شعر، افزون بر مضمون، با عاطفه و اندیشهٔ شاعرانه و کشف، آفریده می‌شود؛ پس مضمون به تنهایی نمی‌تواند شعر بیافریند.

اسماعیل امینی

شانس (۴)

شعربت، شک‌اندازی و ارتباط، این‌ها سه ویژگی شعری بود در شماره‌های قبل به اجمال معرفی کردیم و اکنون در این شماره، ویژگی چهارم یعنی انتقاد به اجمال بررسی می‌شود.

مسلمان کسی که قلم به دست می‌گیرد تا رقمی بر ورق بزند دارای نظر و ایده است، حال ممکن است آن نظر تکراری باشد یا نباشد که در هر حال بازگو کنندهٔ نگاه و جهان‌بینی صاحب قلم است که در صورت تکراری و تقلیدی بودن نه تنها مخاطبی را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد بلکه موجب ملال و اتلاف وقت و قلم و کاغذ نیز می‌گردد.

در پی نگاه تازه و متفاوت حرفی تازه و متفاوت خلق می‌شود که در این صورت نشانهٔ بیداری و شاخک‌های پویای صاحب قلم نیز می‌تواند باشد. یکی از علامت‌های مهم بیداری یک شاعر نگاه نقادانه او به جامعه، انسان و واقعیت‌های موجود در اجتماع است. شاعری که صرفاً به توصیف و تمجید و تأیید فضای موجود در اطراف و جامعه و زندگی انسان پردازد نشان می‌دهد که یا از زمانهٔ خود غافل است یا خود را به هر دلیلی پشت غفلت مخفی کرده است.

شاعران و نویسندگان ماندگار و ستودنی عموماً کسانی بوده یا هستند که زبان ناطق مردم و همچنین بیانگر درونیاتی باشند که دیگران یا عاجز از بیان آن هستند یا مجال بیان ندارند و از زبان دیگران بی‌زبان و بیان به نقد هنرمندانه در شعر روی می‌آورند.

مقصود نگارنده از انتقاد کلی است. نقد سیاسی، نقد اخلاقی، نقد فرهنگی و دیگر نقدها که همگی نشان از شاعری می‌دهند که بیدارتر و تیزبین‌تر از دیگر چشم‌ها در جامعه است.

چه رودکی بگوید:

هر که نامخت از گذشت روزگار

هم نیاموزد ز هیچ آموزگار

چه ناصر خسرو بگوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم

مر این قیمتی در لفظ دری را

چه سیف فرغانی بگوید:

در مملکت چو غرش شیران گذشت و رفت

این عوعوی سگان شما نیز بگذرد

چه سعدی و مولانا از کردار و رفتار انسان انتقاد کنند، چه حافظ واعظان بی‌عمل را به نقد بکشند و چه شاعران امروز با نگاه انتقادی به سمت گفتن برونند، همه یک نگاه برتر و وجود وارسته‌تر دارند که نصیب هر شاعری نمی‌شود.

در مجموع انتقاد در شعر موجب پویایی شعر و اعتبار شاعر است حتی اگر نان از سفره‌ای بخورد و نیم‌نگاهی به نقد داشته باشد هر چند نوعی نفاق و تزویر در این روش وجود دارد اما بهتر از شاعر خنثی و بی‌دردی است که تنها در احساس محدود و فردی خود نفس می‌کشد.

انتقاد موجب وارسستگی شاعر است و البته در نتیجهٔ وارسستگی نه وابستگی اتفاق می‌افتد.

علی آبان

قطعه

نشانیات را گم کردم
از مادرت پرسیدم
قطعه‌ات را
آدمم؛ و یادم آمد که
می‌گفتی
قطعه همان غزل است
اگر سر نداشته باشد.
تو هم غزل بودی؛
قطعه،
قطعه،
قطعه.

علی زارعان

آستین بالا زده

تابستان!
زیر سایهٔ تمشک،
به درخت‌های آبستن
خیره مانده بود.
سنگ‌ها، غرور قورباغه‌ها
را
تکلم کردند،
اما هنوز
عرق‌ریزان
زیر سایهٔ تمشک،
میوه‌ها سقط می‌شوند.
شلاب طبری



قادر طراوت پور

متولد ۱۳۵۴ در شهرستان یاسوج است. این شاعر علاوه بر انتشار دو مجموعه شعر (یوسف) و (قاف)، در کارنامه‌اش تدریس ادبیات و تاریخ در منطقه ۱۴ تهران را هم دارد. وی مدتی هم مسئولیت دفتر شعر و ادب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را بر عهده داشته است. طراوت پور فارغ التحصیل زبان و ادبیات فارسی در مقطع کارشناس ارشد است. او در غزل زبانی صمیمی و در قصیده زبانی استوار و فخیم دارد. غزل زیر از سروده‌های اوست:

روح درخشان درختی پای رودم

چون آبشاری دم به دم غرق سرودم
خورشیدم و سرشارم از شوق تماشا
در گردش آفاق سرگرم شهودم
گویی مرا از خاک دیدن آفریدند
از کودکی دیوانه آئینه بودم
کوهی بلند آوازه در دشتی غریبم
همراز اگر می‌یافتم لب می‌گشودم
سرچشمه رودی به ژرفای زمینم
حوضی درخشان در دل باغی کبودم
دریا به استقبال من آمد به ساحل
توفان به وجد آمد به هنگام و «رود» م
من عالم امکانم و امکان ندارد
جز روشنی چیزی ببینی در وجودم.

یک غزل

همیشه در گذر آهوان پلنگی هست
کنار کاسه خوش مشربان شرنگی هست
برای آن که کمی بلبلی کند گنجشک
همیشه در ته شهر فریب رنگی هست
برای سلسله شاعران آزادی
کمی هوای رهایی ته شرنگی هست
سر زبان زمین قرص خواب شد خورشید
همیشه بر لب شب قصه قشنگی هست
به شکل دست گذاری است برگ‌های چنار
کنار نام بزرگان همیشه ننگی هست
درشت حک شده بر سر در معابد شرق
که زیر سایه زیتون همیشه جنگی هست
درست بر اثر نامه‌های میمندی
همیشه فتنه بوسهل چشم تنگی هست
بلی به رغم نشابوریان که می‌گریند
همیشه سیمی و رندی و مشت سنگی هست ...

حسن دلبری



یاران! بهشت عهد خوش دیرباز کو؟
دستی که بر رُخم کند آن در فراز کو؟
ای شهرهای گمشده در خاطرات خاک
آن خنده‌های آبی آفاق باز کو؟
این تنگ و تیره جنگل پر آسمان خراش
روحم بختست، راه فرار و فراز کو؟
در متن نقره کاری منشور صبحگاه
گلدسته‌های سبز قیامت نواز کو؟
آن آیه‌ها، ترنم بال ستاره‌ها
رایات آسمانی در اهتزاز کو؟
آن رقص عارفانه روح سپید یاس
در حوض‌های کاشی آینه باز کو؟
تسبیح مرغ و ذکر گیاه و دعای آب
حرفی خوردند معرفت اهل راز کو؟
نودر ز شرح قصه زلفش بدار دست
وقت خوش حکایت دور و دراز کو؟

نودر پرنگ

تکریم‌های چاره‌ساز

مریم شریفی آورد کلو

هنر آموز گرافیک، هنرستان شهادت منطقه ۶ تهران

تصویر گر: میثم موسوی

توصیف مسئله

و دانش‌آموزان دیگر را جهت وجود رفتارهای ناخوشایند بعضی دانش‌آموزان جویا شدم. زیرا توجه به انواع مشکلات اخلاقی، رفتاری، شخصیتی و شناخت دقیق آن‌ها برای مواجهه صحیح با آنان ضرورتی تام دارد.

اجرای راه حل مناسب، جهت مقابله با آن رفتارها

تصمیم گرفتم با تکریم صادقانه شخصیت دانش‌آموزانم و رعایت احترام و ابراز محبت نسبت به آن‌ها، ایشان را از علل و عواقب اشتباهاتشان آگاه کنم و راهکارهایی را در جهت مقابله با معضلات مذکور به آن‌ها آموزش دهم تا شرایط مناسب‌تری از نظر تربیتی برایشان فراهم آید.

– شناسایی انواع مشکلات و بحران‌های روحی، روانی، عاطفی و خانوادگی دانش‌آموزان.

– جلب اعتماد دانش‌آموزان و اطمینان دادن به آن‌ها که هدف از این اقدامات من صرفاً کمک به آن‌ها جهت حل کامل مشکل‌شان، یا حداقل کاستن از آسیب مشکلات آن‌هاست.

– افزایش آگاهی با مشورت از افراد صاحب‌نظر و مطالعه در زمینه‌های ویژگی نوجوان و دوره بلوغ، آسیب‌های اجتماعی در سنین نوجوانی، برقراری ارتباط مؤثر با نوجوان، علل و عوامل زمینه‌ساز و مقابله صحیح با مشکلات رفتاری، نقش والدین و...

– مشاهده، مصاحبه و جمع‌آوری اطلاعات تکمیلی از دانش‌آموزان، کادر مدرسه و اولیا.

با توجه به وظیفه خطیر معلمی‌ام هرگز نتوانسته‌ام نسبت به دانش‌آموزان و مشکلات ایشان بی‌تفاوت باشم. بارها شاهد بوده‌ام که بعضی رفتارهای دانش‌آموزانم تا چه حد برای خود آن‌ها و دیگران مشکل‌آفرین بوده و امنیت روانی، عاطفی و شخصیتی ایشان را به خطر انداخته است. رفتارهای بعضی دانش‌آموزان از قبیل بی‌توجهی و عدم رعایت مقررات مدرسه، رعایت نکردن نظم و انضباط در کلاس، اذیت و آزار همکلاسی‌ها، عدم رعایت حرمت معلمین، بی‌انگیزگی نسبت به درس و... از جمله معضلاتی است که مانع دستیابی آن‌ها به سوی کمال تربیتی می‌شود و هر یک ناشی از عواملی است که باید شناسایی شود و با به‌کارگیری راهکارهای مؤثر و متنوع تعدیل گردد. بی‌تردید تکریم شخصیت و پرورش عزت‌نفس در برطرف نمودن آن مشکلات مؤثر خواهد بود. بنابراین تصمیم گرفتم موضوع مطروحه را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین راهکارها برای مقابله با معضلات استفاده نمایم.

نشاندهنده تشخیصی

برای تشخیص مسئله، رفتار دانش‌آموزان خاطی را در فرصت‌های مختلف به دقت مورد مشاهده قرار دادم. از فرصت‌هایی چون حضور در کلاس درس‌های کارگاهی (عملی) و بودن در جمع دانش‌آموزان جهت شناخت فردی آن‌ها استفاده نمودم. علاوه بر آن اظهار نظر عوامل دیگر مدرسه از جمله همکاران

– برگزاری جلسات اختصاصی با خود دانش‌آموزان و یادآوری نحوه مقابله صحیح با مشکلات موجود.

– استفاده از فرصت‌ها در برنامه‌ها و مناسبت‌ها جهت معرفی الگوهای ملی، مذهبی در زمینه یادآوری فضایل اخلاقی و ارائه احادیث و روایات در جهت آراسته بودن انسان‌ها به زینت فرهنگ و ادب.

– معرفی دانش‌آموزان با اخلاق، ساعی، مؤدب و تقدیر از ایشان به‌عنوان الگوی موفق در بین دانش‌آموزان.

– استفاده از محبوبیت بعضی دبیران در بین دانش‌آموزان جهت راهنمایی دانش‌آموزان دارای مشکلات رفتاری.

– تشکیل جلسه مشاوره فردی، گروهی با دانش‌آموزان در رابطه با انتظارشان از معلمین و مسئولین مدرسه در جهت چگونگی برخورد مؤثر با آنان.

– عامل و پایبند بودن معلمین، مسئولین



راهنمای مطمئن شما به سوی کمال و بالندگی باشند. مشکلات، هر چند اساسی باشند، با مشاوره گرفتن از افراد ذیصلاح قابل حل خواهند بود. یک نهال کوچک برای توانمند شدن احتیاج به کسی دارد که آن را به ثمر برساند. سعی کنید عقل و منطق راهنمای شما در حل مشکلات باشد. بزرگ‌ترها حامیان شما در رسیدن به سعادت هستند.

به معلمین؛ معلم واقعی کسی است که بتواند با علم، ایمان و عقل راهی به سوی دل‌ها بگشاید و در دانش‌آموزان اعتقاد و علاقه درونی به وجود آورد و رابطه روحی و معنوی با آن‌ها برقرار کند تا آنجا که حتی نگاه‌ها، اشاره‌ها و حالت‌های معلم در آن‌ها تأثیر عمیقی گذاشته و در تربیت شخصیت آنان منشأ اثر شود. معلم باید، در حد توان از ایشان مسئولیت بخواهد و اصل تکریم شخصیت را در امر تعلیم و تربیت در اولویت قرار دهد.

به والدین؛ فرزندان قربانی اشتباهات شما هستند. با تکریم شخصیت فرزندان، همراهی و همدلی با آنان تکیه‌گاه مطمئنی در راه رسیدن به اهدافشان باشید. در مواجهه با مشکلات آن‌ها، به جای سرزنش کردن و توهین و تحقیر آنان از روش تشویق، تأیید و راهنمایی استفاده کنید. همواره توجه داشته باشید که تنبیه ویران کننده و تشویق سازنده خواهد بود.

* منابع

۱. اصول برقراری ارتباط با نوجوانان، مؤلف: دکتر احمد به‌پژوه، مجله پیوند، شماره ۴۰۱، اسفندماه ۹۱
۲. اهمیت و ضرورت هفت اصل برقراری ارتباط با نوجوانان، مؤلف: دکتر احمد به‌پژوه، تهران، ماهنامه پیوند، شماره ۴۰۰، بهمن‌ماه ۹۱
۳. پانصد نکته برای بهبود مدارس، مؤلفین: هورن، هلن - براون، سالی، مترجم: ماحد خاکسار، سعید، تهران، انتشارات موزون، چاپ چهارم، صفحات ۵۵ الی ۵۶، ۱۳۸۹
۴. چطور باید در مدرسه زنده ماند؟، بله، رولان، تهران، انتشارات ایران‌بان، چاپ اول، ۱۳۸۶
۵. فرهنگ تفاهم در مدرسه یعنی چه؟، مؤلف: محمدحسین، لیلی، مهرماه ۹۱، مجله آموزش راهنمایی تحصیلی، شماره ۹۹
۶. معلمان اثربخش، مؤلف: مباحی مینایی اصل، زهرا، تهران، پیک فرهنگ، چاپ اول صفحات ۱۴۹ الی ۱۵۰، ۱۳۸۹
۷. نحوه ارتباط معلم با دانش‌آموز، سلطانی، فاطمه، مجله تکنولوژی آموزشی، شماره ۲۲۸، ۱۳۹۱
۸. نقش خانواده در کاهش پرخاشگری جوانان و نوجوانان، میرزایی، حسنی، تهران، انتشارات تندیس علم، چاپ اول، صفحات ۱۰۰ الی ۱۰۸، ۱۳۸۸

معقول، منطقی، غیراحساساتی، آرام و صبورانه از طرف مسئولین مواجه می‌شوند و در جمع توهین و تحقیر نشده، با درک، همدلی و پذیرش بی‌قید و شرط مواجه می‌شوند. وقتی که سطح انتظارات از ایشان پایین آمده و مطابق سن و توان از آن‌ها مسئولیت خواسته شود. به علاقه و استعدادهایشان بها داده، نسبت به اشتباهاتشان گذشت شود. و هنگامی که از محبت و توجه کافی برخوردار شده، نیازهایشان تأمین می‌شود. استقلال از آن‌ها سلب نشده و در حصار بایدها و نبایدهای بی‌منطق گرفتار نمی‌شوند. بلکه فرصت یادگرفتن و تجربه به آن‌ها داده شده، مورد تکریم قرار می‌گیرند و عزت آن‌ها پایمال نمی‌شود. در ضمن نقش مشاوره نیز در انگیزه بیشتر آن‌ها برای ایجاد آزمایش و امیدواری، تلاش در جهت بهبود شرایط، برنامه‌ریزی برای آینده، افزایش اطلاعات در مورد مشکل و نحوه مقابله با آن مؤثر می‌باشد. به‌طور قطع اقدامات اینجانب به قدر بضاعت خویش مثمرتر بوده و نقشی نسبی در تعدیل مشکلات رفتاری داشته است، چرا که گاهی آنقدر این زخم‌ها کاری و عمیق هستند که بهبود آن‌ها نیازمند تلاش و یاری بس بزرگی است.

نتیجه‌گیری

نحوه ارتباط معلم و مسئولین مدرسه با دانش‌آموز بسیار حائز اهمیت است. درک و پذیرش، همدلی و همراهی نوجوان، آموزش مهارت‌های زندگی در مقابله با مشکلات و فراهم نمودن فرصت تجربه و بها دادن به شخصیت، علاقه و انگیزه‌ها، عدم افراط و تفریط در کنترل، آزادی و تکریم شخصیت نوجوانان در هدایت ایشان به سوی کمال و رشد همه‌جانبه مؤثر است. از مشکلات رفتاری، عناد و خصومت‌های اجتماعی آنان کاسته و آن‌ها را افرادی مسئول و قانونمند بار خواهد آورد.

پنویس‌ها

به دانش‌آموزان؛ مدرسه خانه دوم و محل رشد و ارتقای شما است. با اعتماد به بزرگ‌ترها (در مقام والدین، معلمین و مسئولین) در کنار آن‌ها قرار بگیرید تا

و اولیا به فضایل اخلاقی و رفتاری. - مشورت با مسئولین مدرسه (مدیر، معاونین و مشاور) و اطلاع اولیا برای ارجاع دانش‌آموزان با مشکلات رفتاری به مراکز مشاوره و همکاری با آنان در جهت رفع مشکل.

- دادن مسئولیت و پروژه کار به دانش‌آموز؛ به‌طور مثال بنویس کسی که از جانب دیگران مورد استهزا قرار می‌گیرد از نظر روانی و شخصیتی چه آسیب‌هایی می‌بیند؟ یا اگر نظم و مقررات در مدرسه حاکم نباشد چه مشکلاتی پیش می‌آید؟ - معرفی منابعی نظیر: کتب، مجلات و... در مورد مشکلات خاص نوجوانان و راهکار مواجهه با آن و هدایت ایشان به استفاده از کتابخانه مدرسه.

شواهد فضائی

دانش‌آموزان به‌طور عام وقتی با رفتار

به دانش آموزان چه می آموزیم؟

سهیلانعمی

دبیر تاریخ، شهرستان تنکابن

همکارانی که مثل من که ۲۴ سال از عمر خود را به آموزش در مدارس مختلف گذرانده ایم، به دانش آموزان خود چه آموخته ایم؟ من معلم تاریخ هستم و می خواهم به صادقانه ترین حقیقت اعتراف کنم. یقین دارم که بهترین دانش آموزانم پس از ارتقا به پایه های بالاتر تحصیلی، کم کم فراموش می کنند که مباحث یا هخامنشیان که بودند و چرا سقوط کردند؟ حتم دارم آن ها نام کنستانتین را هم از یاد خواهند برد، چه رسد به اینکه بتوانند اقداماتش را بیان کنند.

این توضیح که، مانند بسیاری از همکارانم دغدغه هایم بیش از همه رنگ فرهنگی دارد. مانند همکارانم در روند یادگیری دانش آموزان سهیم هستم، اما تلاش برای یافتن جواب پرسشی مهم ذهنم را به خود مشغول کرده است. پرسش این است که ما به دانش آموزان خود چه می آموزیم؟ و آیا مانند برخی از معلمانمان، در آینده، در ذهن و یاد این دانش آموزان ماندگار خواهیم شد؟ راستش فکر می کنم نه فقط برای من، که برای همه معلمانمانی که در تمامی سطوح آموزش مشغول تدریس هستند، ماندگار شدن در قلب و ذهن نوجوانانی که شاید آنان را بعد از اتمام تحصیلاتشان دیگر هرگز نبینیم، لذت بخش است. قصد دارم به اقتضای حرفه معلمی سطور را به جمع بندی تلاش های خود در این دو دهه خدمت اختصاص دهم. می خواهم بدانم که آیا من و

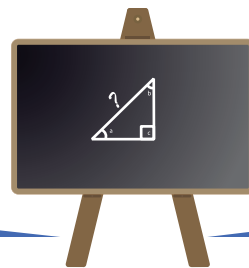
وقتی سخن از آموختن و آموزش می شود، ناخودآگاه نقش و وظیفه معلم به ذهن می آید. هر یک از ما کم و بیش در مقاطع مختلف تحصیلی و در محیط های علمی کوچک و بزرگ با معلم یا معلم هایی ارتباط داشته ایم. برخی از آن ها در زندگی ما آنقدر ماندگارند که هیچ چیز یادشان را از صفحه ذهنمان پاک نمی کند. نقش برخی از آن ها در زندگی ما بقدری بوده که حتی در تعلق ما به حرفه معلمی نقش به سزایی ایفا کرده است. یقیناً هیچ کدام از ما جزئیات و چه بسا کلیات دروسی را که با این معلمان ماندگار داشته ایم به خاطر نداریم، ولی با گذر زمان، همچنان حضور گرمشان در قلب و یاد ما ماندنی است؟ چرا؟ مگر آنچه آنان در گذشته به ما آموختند چه بود؟

امروز من در کسوت معلمی، نقش رسمی در آموزش دارم؛ با



شک ندارم که شما همکار خوبم هم، در هر رشته‌ای که تدریس می‌کنید، در این زمینه با بنده هم عقیده‌اید. اینجا است که همه باید معترف شویم که رسالت معلمی تنها انتقال اطلاعات کتاب به دانش‌آموزان نیست. نه! یقیناً نمی‌توان مقام و جایگاه معلم را در حد یک «رسانا» فروکاست. در اینجا قصد دارم به چند سؤال اساسی بپردازم. می‌خواهم در خلوت خود از خود بپرسم در مدتی که معلم بوده‌ام حقیقتاً به دانش‌آموزانم چه آموخته‌ام؟ می‌خواهم بدانم چقدر به آن‌ها آموخته‌ام که همدیگر را دوست بدارند؟ می‌خواهم بدانم چقدر به آنان آموخته‌ام که نسبت به یکدیگر حساس باشند؟ برای تفهیم مفهوم زندگی چه اندازه برای آن‌ها وقت گذاشته‌ام؟ آیا توانسته‌ام به آنان معنای رقابت سالم را آموزش دهم؟ در مورد خوب زندگی کردن چه؟ آیا در این رابطه چیزی به آنان آموخته‌ام؟

من خیلی تلاش کرده‌ام تا با راهکارهای به روز و گاه خلاقانه و ابداعی خود، تمدن‌های یونان، روم و ایران باستان را به دانش‌آموزانم بشناسانم. اما آیا



می‌خواهم به آن‌ها
یاددهم شاد بودن یک
نعمت است و شاد کردن
کاری هنرمندانه! اما
آن‌ها نباید شادی را به
هر قیمتی به دست آورند

این را هم به آنان آموخته‌ام که شناخت خود چه اهمیتی دارد؟ و آنان چگونه باید خود را بشناسند؟ بسیار از زمان و اهمیت آن در زندگی افراد و از دیدگاه قرآن برایشان بحث کرده‌ام. اما چقدر به آنان آموخته‌ام که از وقت و فرصت‌های خود درست استفاده کنند؟ وقتی خوب و منصفانه دربارهٔ معلمان ماندگار زندگیم فکر می‌کنم، در می‌یابم که آنان نه به‌خاطر تسلط صرف در تدریس، بلکه در یاد دادن مهارت‌های زندگی به ما بوده که ماندگار شده‌اند. در واقع درس آن‌ها فقط تدریس کتاب‌های درسی نبود، درس زندگی بود.

قضاوت کردن دربارهٔ عملکرد ایام گذشته چه در مورد خود و چه در مورد دیگران بسیار سخت است، چرا که در هر شکلیش با نوعی بی‌عدالتی و تعصبات شخصی و سلیقه‌ای همراه است. شاید تا امروز برای من فرصت اندیشیدن به این سؤال مهم پیدا

نشده بود. اما دیگر نباید در حسرت گذشته فرصت را از دست بدهم. برای نتیجه‌گیری باید افکار پراکنده‌ام را جمع و جور کنم. از امروز به بعد تلاش می‌کنم به دانش‌آموزانم درس‌های اساسی زندگی را بیاموزم، حتم دارم این آموزش‌ها در امتحانات زندگی به آنان کمک خواهد کرد.

می‌خواهم به آنان یاد دهم که شاد بودن یک نعمت است و شاد کردن کاری هنرمندانه! اما آن‌ها نباید شادی را به هر قیمتی به دست آورند. باید بیاموزند در جهانی زندگی می‌کنند که تشنهٔ همزیستی مسالمت‌آمیز است. تلاش می‌کنم به آن‌ها بیاموزم که موفقیت فقط حق کسانی است که در زندگی تلاش می‌کنند و برنامه‌ریزی دارند. می‌خواهم آنان یاد بگیرند که در ناکامی‌های خود، همان اندازه که دیگران را مسئول و مقصر می‌دانند، سهمی هم برای خود قائل باشند. باید بدانند که شکست مقدمه پیروزی‌های بزرگ است. آنان باید مهارت و قدرت شنیدن سخنان دیگران را داشته باشند، هر چند برخلاف میلشان باشد. باید تحمل شنیدن انتقاد و جسارت انتقاد کردن را داشته باشند. در یکی از درس‌هایم حتماً به آن‌ها می‌آموزم که به بهانهٔ تغییر، فرصت‌ها را از دست ندهند و منتظر کسی یا چیزی نباشند و از خود شروع کنند. خیلی مهم است که آن‌ها در مقابله با مشکلات مهارت پیدا کنند. آن‌ها باید یاد بگیرند تحت هر شرایطی به هویت فردی و ملی و فرهنگی خود افتخار و آن را حفظ کنند. این‌ها همه درس‌های مشکل و البته مهمی است. چون پیش نیاز زندگی است. تفهیم این درس‌ها برخلاف درس‌های کتاب درسی، سخت و زمان‌بر است. اما من می‌توانم. چون یک معلم هستم.



تربیت کارساز

دکتر امید مهربانی

دبیر کارآفرینی منطقه ۲ تهران

تصویرگر: میثم موسوی

پیش‌تر، ضرورت توجه به کارآفرینی، ویژگی‌های کارآفرینان موفق، اهداف آموزشی در آموزش کارآفرینی و روش‌های آموزش را توضیح دادیم و گفتیم که سهم‌نگرش در ویژگی‌های کارآفرینی نسبت به دانش و مهارت مورد نیاز بیشتر است و به همین دلیل استفاده از روش‌های فعال آموزشی توصیه شده است. بر همین اساس، قابلیت‌های مورد نیاز مربیان آموزش کارآفرینی توضیح داده شد. در این شماره علاوه بر معرفی چند ویژگی دیگر مربیان آموزش کارآفرینی، نقش و مسئولیت ارکان و عوامل موفقیت و اثربخشی آموزش کارآفرینی بیان خواهد شد.



سازمان‌های مربیان آموزش کارآفرینی

در شماره گذشته ویژگی‌هایی برای مربیان آموزشی در این حوزه برشمرده شد. باید دانست که علاوه بر ویژگی‌های مذکور، توانایی‌های مورد نیاز در تدریس به روش فعال نیز یک ضرورت محسوب می‌شود. این ویژگی‌ها در ادبیات موضوع روش‌های تدریس توضیح داده شده‌اند. ویژگی بسیار مهم دیگر خلاقیت است. این ویژگی از آن جهت مهم است که مطابق توصیه کارشناسان، بخش‌هایی از آموزش کارآفرینی مانند هوش مالی، حل مسئله، تفکر خلاق و تفکر انتقادی به‌ویژه در سنین پایین‌تر بهتر است در قالب دروس دیگر ارائه گردد. بنابراین مربی باید بتواند ضمن حفظ طرح درس و اهداف آموزش رسمی تأکید شده، اهداف اشاره شده را در درس یا دروس خود بگنجانند. به بیان دیگر، دروس رسمی نقش زمینه را برای آموزش دروس کارآفرینی ایفا خواهند نمود. یکی از رویکردهای رایج در استفاده زمینه‌ای از دروس دیگر، تکالیف، مسائل و بازدهی‌های قابل طرح در کلاس است. به‌طور مثال، معلمان درس ریاضی می‌توانند مسئله‌های مورد نظر را در قالب سناریوهای کسب‌وکار طرح نمایند. در مثالی دیگر، معلمان درس انشا می‌توانند تحلیل هزینه - منفعت (مثلاً پرورش خانگی قارچ یا کار تابستانی در دوره دانش‌آموزی) را به‌عنوان یکی از اهداف آموزش کارآفرینی در موضوعات انشا آموزش دهند. در این مثال، ذهن و فعالیت دانش‌آموز در ظاهر درگیر انجام تکلیف انشا و در واقع مشغول تجربه تحلیل هزینه - منفعت است. تنوع و کیفیت این فعالیت‌ها به میزان زیادی بستگی به خلاقیت معلمان دارد.

نقش‌ها و مسئولیت‌ها

دولت و سازمان‌های حاکمیتی براساس یکی از نظریه‌های مدیریت، که شرح و بسط آن خارج از حوصله این نوشتار است، ساختارها رفتارها را تغییر می‌دهند. براساس این نظریه، رفتار کارآفرینانه و در مرحله بعد، فرهنگ کارآفرینی نیازمند ساختاری است که

از این رفتار و فرهنگ حمایت و آن را تأیید نماید. در محیطی که کنکور و مدرک دانشگاهی، و نه تخصص دانشگاهی، مبنای یافتن شغل، درآمد، جایگاه اجتماعی و مانند آن است، مردم رفتارهای خود را با آن هماهنگ و تنظیم می‌کنند. به بیان دیگر اگر می‌بینیم که عموم والدین، مدیران مدارس، معلمان و دانش‌آموزان علی‌رغم اظهارات رسانه‌ای خود، همچنان به دنبال کسب بهترین نتیجه در کنکور هستند، بدان معنی است که ساختارهای مرتبط با این رفتار غالب بوده و به همین دلیل، چنین رفتاری فراگیر و پایدار می‌شود. اساساً ساختارها توسط حاکمیت تدوین، اجرا و نظارت می‌شوند و میزان توسعه

بخش‌هایی از آموزش کارآفرینی مانند هوش مالی، حل مسئله، تفکر خلاق و تفکر انتقادی به‌ویژه در سنین پایین‌تر بهتر است در قالب دروس دیگر ارائه گردد

یافتگی آن ندارد. شواهد متعددی وجود دارد که ساختارهای اداری کشورها عمدتاً از کارآفرینی حمایت نمی‌کنند. با این وجود می‌توان در سطح منطقه‌ای و سازمانی از ظرفیت‌های موجود در راستای حمایت‌های ساختاری از فرهنگ کارآفرینی بهره برد. این ظرفیت‌ها از آن جهت اهمیت دارند که در بسیاری مواقع حتی ظرفیت‌های محلی و منطقه‌ای می‌توانند بهبودهای چشمگیر در راستای توسعه و ترویج فرهنگ و رفتارهای کارآفرینانه ایجاد نمایند.

سازمان‌های مردم‌نهاد، خیریه و شبکه‌های کسب‌وکار

چند سالی است که سازمان‌های مردم‌نهاد تحت عناوین مختلف در ایران

شکل گرفته‌اند. این سازمان‌ها به گروه‌های بسیار متنوعی قابل طبقه‌بندی هستند. از این میان، تعداد پرشماری از آن‌ها در تلاش‌اند تا افراد و گروه‌های خاص مانند کم‌توانان جسمی و ذهنی، زنان سرپرست خانوار و کودکان بدخانواده را به سطحی از توانمندی برسانند تا خودشان بتوانند با کمترین اتکا به دیگران و خصوصاً دولت از عهده زندگی خود برآیند. با توجه به آنچه تاکنون در این سلسله نوشتار در موضوع کارآفرینی بیان شده است، سازمان‌های کمی هستند که در تلاشند تا فرهنگ و آموزش کارآفرینی را در محدوده عمل خود جاری و ساری نمایند.

خیریه‌ها از قدیمی‌ترین نهادهای مدنی ایران محسوب می‌شوند. خیرین عمدتاً علاقه‌مند به اطعام نیازمندان، ساخت مسجد، بیمارستان، مدرسه، کتابخانه و مسکن‌اند. اخیراً عده‌ای از خیرین، مال و انرژی خود را صرف ارتقای کیفیت آموزش از طریق تربیت معلمان مناطق محروم می‌نمایند. این معلمان به دلیل دوری از مرکز و شاید سطح رفاه نامناسب، عمدتاً از آخرین دستاوردهای حوزه تعلیم و تربیت بی‌خبرند. باور خیرین این حوزه بر آن است که معلمان باکیفیت، دانش‌آموزان باکیفیت تربیت خواهند نمود. متأسفانه تعداد خیرینی که خیرات خود را صرف تحقیق و پژوهش کنند انگشت‌شمارند. مانند گروه آخر، تعداد خیرینی که بر تربیت کارآفرینان آینده تمرکز نمایند ناچیز است.

نکته قابل تأمل آن است که از منظر تربیت کارآفرین، تقریباً همه کشور، حتی پایتخت‌نشینان، در فقر نسبی به سر می‌برند. زیرا، در همه مدارس و بیشتر از همه جا در تهران و مراکز استان‌ها، موفقیت یعنی درس خواندن، نمره‌های خوب گرفتن، دانشگاه و رشته خوب قبول شدن و سرانجام کارمند خوب با حقوق مکفی شدن. بدین ترتیب، در کمال تأسف، سالانه، استعدادهای کارآفرینی بسیاری که می‌توانستند تحت آموزش‌های هدفمند، روزی تبدیل به کارآفرینانی شوند که به افزایش اشتغال، کیفیت زندگی، رفاه و

اعتبار کشور در منطقه و جهان بیفزایند، نابود می‌شوند و در بهترین حالت در آینده به کارمندی مطیع و سر به راه و در بدترین حالت، به افرادی سرخورده تبدیل می‌شوند. عده‌ای نیز در صورت دارا بودن امکانات، مهاجرت نموده و قابلیت‌های خود را در اختیار دولت‌ها و ملت‌های دیگر قرار می‌دهند.

بنگاه‌های کسب‌وکار

موفقیت در یادگیری مهارت‌های کارآفرینی نیازمند تجربه عملی است. زیرا بخش عمده‌ای از مهارت‌ها و مخصوصاً نگرش‌های لازم در این توانایی، از طریق تجربه به دست می‌آید. بنگاه‌های کسب‌وکار اعم از کوچک و بزرگ بهترین و مطمئن‌ترین مکان کسب تجارب مذکور می‌باشند. از این رو آن‌ها را در چرخه آموزش کارآفرینی از ارکان اصلی معرفی می‌کنند.

اغلب اولیا و مربیان نسبت به امنیت محل کسب و کار به‌ویژه از نظر اخلاقی نگرانی دارند. اولیا و آشنایان آن‌ها، به‌ویژه در شهرهای متوسط و کوچک، خود به راحتی می‌توانند این نگرانی را رفع کنند. نخست آنکه هر کسی که خود در حال تولید ثروت از راهی غیر از کارمندی است و هم‌زمان حداقل یک نفر از وی حقوق می‌گیرد، می‌تواند محلی برای یادگیری باشد. هر چه ابعاد و مؤلفه‌های بیشتری از کسب‌وکار در کار فرد مورد نظر موضوعیت داشته باشد، موضوعات بیشتری برای یادگیری وجود خواهد داشت. دیگر آنکه تعداد قابل توجهی از اولیای دانش‌آموزان خود در همین وضعیت هستند. بنابراین می‌توان با برگزاری جلسات توجیهی، از آن‌ها خواست تا در بخش‌های مختلف مدرسه را یاری نمایند. مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: جذب دانش‌آموزان برای کار ساعتی در تابستان، آخر هفته یا در طول مدت سال تحصیلی، ارزیابی گزارش عملکرد آن‌ها، ایراد سخنرانی‌های انگیزشی برای دانش‌آموزان و اولیا در مدرسه، داوری طرح‌های کارآفرینی، همراهی دانش‌آموزان در بازدید از کارخانجات و کسب‌وکارهای کوچک، متوسط و بزرگ

و مانند آن.

با استفاده از ظرفیت شبکه‌های اجتماعی و هم‌افزایی میان انجمن اولیا و مربیان و صاحبان کسب‌وکار محلی و منطقه‌ای، می‌توان زمینه شکوفایی استعدادها و کارآفرینی را در دانش‌آموزان بیش از پیش فراهم ساخت. نویسنده همین تجربه را در برخی مدارس تهران داشته است. نتایج شگفت‌آور بود. می‌توان این طرح را با کمی اغماض با طرح توسعه کارآفرینی ملی آلمان مقایسه نمود.

تلاش در اصلاح تصورات نادرست نسبت به آینده شغلی و رضایت درونی دانش‌آموز، از اصلی‌ترین مسئولیت‌های والدین به شمار می‌رود

مدرسه

مدرسه سه مسئولیت و نقش کلیدی برعهده دارد: نخست آنکه اولیا و مربیان را از طریق جلسات دانش‌افزایی و توجیهی در خصوص ضرورت، مزایا و میزان پیشرفت دانش‌آموزان در یادگیری قابلیت‌های کارآفرینی همراه نماید. دیگر آنکه ظرفیت حمایتی مادی و معنوی اولیا و محیط پیرامونی مدرسه را در راستای توسعه آموزش کارآفرینی فعال کند. آخر آنکه نظام آموزشی به ویژه برنامه‌های درسی را، اعم از طرح درس، تکالیف و ارزشیابی، با نیازهای آموزش کارآفرینی یکپارچه و همسو نماید.

معلمان

نگرش مثبت به کارآفرینی و ضرورت توسعه آن در سنین ابتدایی تحصیل یک پیش‌نیاز موفقیت معلمان محسوب می‌شود. مهم‌ترین مسئولیت‌های معلمان، بازنگری همه اجزای طرح درس تخصصی

خود و همسو نمودن آن با اهداف آموزش کارآفرینی است. مسئولیت دوم، شناسایی و معرفی استعدادها و کارآفرینی به مدرسه و والدین آن‌ها و در صورت امکان حمایت - عمدتاً معنوی - از طریق پیگیری و تشویق عملکرد دانش‌آموز در راهاندازی کسب‌وکار و پیشرفت در آن است.

خانواده‌ها

چنان‌که پیش‌تر ذکر شد، کنکور مهم‌ترین دغدغه والدین به‌ویژه ساکنین شهرهای بزرگ و نیز کسانی شده است که فرزندان خود را به مدارس غیردولتی با هزینه‌های بسیار می‌فرستند. لذا، مخالفت با ورود دانش‌آموز به حوزه کسب‌وکار از اولین و رایج‌ترین واکنش‌های والدین به آموزش کارآفرینی و در نتیجه اصلی‌ترین مانع آن است. تلاش در اصلاح تصورات نادرست نسبت به آینده شغلی و رضایت درونی دانش‌آموز از اصلی‌ترین مسئولیت‌های والدین به شمار می‌رود. همراهی و تشویق فرزند به‌ویژه از سنین پیش از مدرسه به تجربه کردن کارآفرینی، ضمن آنکه اصلاح مدل ذهنی والدین و شناسایی استعداد فرزندان را تسهیل و تسریع می‌کند می‌تواند خطر هیجانات ناشی از چنین تجربه‌ای را به سال‌ها قبل از کنکور منتقل نموده و در نتیجه می‌توان تعارض کارآفرینی و فعالیت‌های مربوط به کنکور را بهتر مدیریت کرد.

دانش‌آموزان

خوشبختانه، ورود به کسب‌وکار و راهاندازی آن به دلیل همسویی با ویژگی‌های ذاتی کودکان مانند خطرپذیری، بی‌استرسی و تغییرپذیری عمدتاً مورد علاقه آن‌هاست. بنابراین بیش از آنکه نقش یا مسئولیتی متوجه آن‌ها باشد، باید بزرگ‌ترها محیطی فراهم آورد تا دانش‌آموزان به‌صورت کاملاً طبیعی بیاموزند و رشد کنند. در یک جمله، کافی است تا ساختارهای آموزشی را به‌گونه‌ای تنظیم نماییم که دانش‌آموزان بدون دغدغه و فشار روانی تکالیف خود را انجام دهند.

قانون حوادث در مدارس

قسمت دوم

حسین عاملی

کارشناس حقوقی اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران

هرگونه اقدام مسئولین مدرسه از جمله مدیران و معلمین مدارس در خصوص فضای مدرسه به لحاظ عدم رعایت استانداردهای مربوطه احتمال بروز مسئولیت را متصور خواهد نمود. از نظر کیفری نیز ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی در خصوص حوادث ورزشی بیان می‌دارد: «ارتکاب رفتاری که طبق قانون جرم محسوب می‌شود، در موارد زیر قابل مجازات نیست» که در بند ث این ماده آمده است: «عملیات ورزشی و حوادث ناشی از آن، مشروط بر اینکه سبب حوادث، نقض مقررات مربوط به آن ورزش نباشد و این مقررات هم مغایر موازین شرعی نباشد» پس، طبق این ماده، هم شرعی بودن ورزش باید مورد توجه قرار گیرد و هم اینکه نقض قوانین آن ورزش موجب وقوع جرم نباشد. در ضمن بیمه مسئولیت مدنی از طرف مدیران و کارکنان مدرسه نباید فراموش شود که در مواقع بروز مسئولیت مدنی، جبران خسارت نموده و بار تحمل مسئولیت را برای آنان کم می‌نماید.

در شماره گذشته در خصوص مسئولیت مدنی افراد و اینکه هر کسی بر دیگری خسارتی وارد آورد از هر حیث که باشد باید جبران نماید مطالبی بیان گردید. در این شماره حوادثی که در مدارس اتفاق می‌افتد از دیدگاه حقوقی بررسی خواهد شد. در خصوص اتفاقاتی که در مدرسه می‌افتد، از جمله بروز حوادث در ساعات تربیت بدنی که منجر به ایجاد خسارت و یا جراحت در دانش‌آموزان می‌گردد، و همچنین برخورد دانش‌آموزان با وسایل و امکانات ساختمانی موجود در فضای مدرسه، لازم است نکاتی ذکر شود:

۱. طبق شیوه‌نامه ایمن‌سازی فضا و تجهیزات ورزشی مدارس کشور در بند وظایف معلم تربیت بدنی مسئولیت‌های معلم تربیت بدنی از جمله شناسایی نقاط و وسایل حادثه‌خیز مربوط به فضاهای ورزشی و اعلام به مدیر مدرسه، بازدید مستمر از وسایل ورزشی و فضاها در هر ساعت از تربیت بدنی، توجه به وسایل شخصی دانش‌آموزان و ارائه رهنمودهای لازم در صورت مشاهده هرگونه نقص و... آمده که باید رعایت گردد.

۲. معلمان کلاس‌ها نیز باید در جهت رفع مشکلات فیزیکی کلاس‌ها، موارد لازم را به مدیر مدرسه گزارش کنند.

۳. مدیر مدرسه که با عنایت به مواد ۲ و

۴ آیین‌نامه اجرایی مدارس به‌عنوان مسئول مدرسه و نماینده آموزش و پرورش است، باید اقدام به برطرف نمودن موانع و ایرادات نماید و در صورت عدم توانایی مالی یا اداری برای رفع موانع، به‌صورت کتبی آن را به مقامات مافوق جهت رفع مشکل گزارش نماید؛ زیرا ماده ۱۱ قانون مسئولیت مدنی بیان می‌دارد: «هرگاه خسارت وارده مستند به عمل آنان نبوده و مربوط به نقص وسایل ادارات و یا مؤسسات مزبور باشد در این صورت جبران خسارت بر عهده اداره یا مؤسسه مربوطه است.»

ضمناً با عنایت به وظایف تصریحی مورد اشاره در ماده ۲ قانون تأسیس سازمان نوسازی و توسعه و تجهیز مدارس کشور، هرگونه احداث بنا، توسعه و ترمیم و نوسازی مدارس از جمله اختیارات سازمان نوسازی می‌باشد. بنابراین



هنرمعلّمی را با رسم شکل توضیح دهید!

رویا صدر

تصویرگر: سام سلماسی

- هر دو نیازهای غیرضروری و تجملی از قبیل پرورش روح انسان‌ها را پاسخ می‌گویند و از این‌رو در انتخاب‌ها و انتصاب‌ها و برنامه‌ریزی‌های بودجه‌ای و غیربودجه‌ای برخی جوامع خیلی پیشرفته، چندان در اولویت نیستند.

- هر دو مدام مثل کره زمین، میان تغییر قوانین و تصمیمات نوشته و نانوشته لحظه اول و آخری و تغییر منابع درسی و تربیتی در حال چرخشند (حالا هر کدام یه جور).

- هر دو محدوده مجاز حرکتشان به سمت صفر و قوانین وضع شده برای حرکتشان به سمت بی‌نهایت میل می‌کند.

- هر دو در لحظه انجام کار حرفه‌ای بیشترین احساس اقتدار و در لحظه رویارویی با تبعات آن کمترین احساس اقتدار را دارند.

- هر دو هر وقت برای حمایت شدن از طرف «قانون» به طرف او می‌روند، قانون جاخلی می‌دهد.

- هر دو از نظر بعضی‌ها عامل انحطاط بشریتند... آدم هم آدمای هنر ندیده و درس‌نخوانده عصر حجر... ای روزگار!

- هر دو با اندک حرکت خارج از قاعده‌ای ممکن است برای همیشه مجبور شوند به مسافرکشی اکتفا کنند!

- هر دو اگر خیلی جدی باشند، حوصله مخاطب را سر می‌برند!

تا به حال از خودتان سؤال کرده‌اید اینکه می‌گویند: «معلّمی هنر است» یعنی چه و «معلم» و «هنرمند» چه شباهت‌هایی به هم دارند؟ اخیراً برخی از دانشمندان بیکار دنیا که سال‌هاست روی این مسئله تحقیق می‌کنند، در آخرین سرشماری‌ها^۱ موفق شده‌اند شباهت‌های زیادی بین این دو موجود کشف کنند که این امر احتمال درست بودن فرضیه فوق را افزایش می‌دهد. «رشد معلم» برای اولین بار در تاریخ بشریت به انعکاس نتایج این تحقیقات مهم پیرامون شباهت‌های معلمان و هنرمندان می‌پردازد و پیشاپیش از قارئین محترم که ادب و نزاکت را در رابطه با نگارنده رعایت می‌کنند تشکر می‌نماید:

معلمان و هنرمندان، هر دو

- دریافت انتزاعی از واقعیات اطرافشان دارند؛
- هر دو مورد احترامند، منتها در سخنانی‌ها و نطق‌ها و نشست‌ها!

- هر دو مورد نیاز بشریتند، منتها نیاز خشک و خالی و بدون نون و گوجه اضافی!

- هر دو، تنها صاحب شغل‌هایی هستند که اگر پول در نیاورند کسی دستشان نمی‌اندازد.

- هر دو شغلشان بیشتر به این دردشان می‌خورد که به آن افتخار کنند!

- هر دو بی‌پولی را به حساب عشق می‌گذارند.



- هر دو علاقه دارند سؤال‌هایی مطرح کنند که چه بسا خودشان هم جواب‌های درست و درمان برای آن‌ها ندارند.

- موفقیت برای هر دو لزوماً نسبت مستقیم با کاربلد بودن ندارد، اما با خیلی چیزهای دیگر نسبت دارد...

- هر دو کمتر با میل و اراده کارشان را انتخاب کرده‌اند. احتمالاً ژن نه چندان «خوب» و رفیق بد به این روزشان انداخته است، وگرنه می‌رفتند توی کار واردات - صادرات!

*** پی‌نوشت**

۱. گویا تعدادی از اعضای هر دو قشر مثل مدرسان فلان و هنرپیشگان بهمان در این سرشماری حاضر نشدند و بنابراین فهرست در غیاب این عزیزان بسته شد.

- هر دو از تغییر مدام و شدید تکنولوژی گله‌مندند و همیشه نوستالژی هنر و فرهنگ و آموزش عصر سعدی و حافظ را دارند!

- هر دو، کارشان شب و روز و خانه و محل کار نمی‌شناسد و تمامی وقت و ذهن‌شان را اشغال می‌کند.

- هر دو زندگی شخصی‌شان، زیر نگاه و بلکه زیر میکروسکوپ مخاطبان‌شان است.

- هر دو معمولاً دوست ندارند وقتی با سر و همسر گذارشان به کوچه و خیابان افتاد یکی آن‌ها را بشناسد و لبخند زنان بگوید: «...! شما ایید؟! نشناختم!»

- هر دو مفاهیم را ساده می‌کنند تا بتوانند آن را به خورد مخاطب بدهند.

دروازه‌بانی خبر

حسین حق‌پناه

دبیر سواد رسانه‌ای منطقه ۳ تهران

تصویر گر: میثم موسوی

ارزش‌های خبری

در روزنامه‌نگاری قواعدی زمینه‌ای وجود دارد که به پرسش «خبر چیست؟» پاسخ‌های لازم را می‌دهد. این قواعد زمینه‌ای را سازمان‌های خبری نمی‌نویسند و ابلاغ نمی‌کنند، بلکه در عملکرد روزانه و در دانشی که روزنامه‌نگاران بر اثر تجربه کاری خود فراهم آورده‌اند، پدید آمده است. برای هر روزنامه‌نگار یک واقعه، و حتی یک فرد، می‌تواند ویژگی‌هایی داشته باشد که آن را دارای «ارزش انتشار» می‌کند. یکی از روش‌هایی که دست‌اندرکاران تهیه خبر برای تعریف، گزینش و انتشار خبر به کار می‌گیرند، امتیازدهی غیر رسمی براساس ارزش‌های انتشار خبر است. این ارزش‌ها به شرح زیر است:

درگیری: درگیری می‌تواند بین دو فرد، بین مردم، بین دولت‌ها و حتی بین انسان از یک‌سو و نیروهای اجتماعی یا طبیعی از سوی دیگر رخ دهد. درگیری به دلیل افزودن بار دراماتیک به رخداد یا فرد آن را دارای ارزش خبری می‌کند. برای مثال زد و خورد دو مهمان در یک برنامه، گفت‌وگوی تلویزیونی، اطلاعاتیه وزارت خارجه یک کشور علیه کشور دیگر یا سونامی اقیانوس همه و همه نمونه‌های درگیری هستند.

تأثیر: نحوه اثر یک رخداد یا فرد بر زندگی انسان به آن رخداد یا فرد ارزش خبری می‌دهد. برای مثال، برای مردم استان‌های گیلان و مازندران به بازار آمدن سم جدیدی برای مبارزه



در شماره‌های پیشین، ضمن تأکید بر اهمیت آموزش مفاهیم رسانه‌ای و ادغام مفاهیم آن در فرایند درسی دانش آموزان به بیان نمونه‌هایی از آموزش مفاهیم رسانه‌ای در کلاس درس پرداختیم. در عصر انفجار اطلاعات، رسانه‌های ارتباط جمعی یکی از مهم‌ترین درگاه‌های دسترسی ما برای مطلع شدن از محیط پیرامونمان هستند. کارکرد «اطلاع رسانی» رسانه‌ها موجب شده تا برخی از ما دنیا را از دریچه رسانه‌ها ببینیم و به روزنامه و تلویزیون و اینترنت حتی بیش از چشم و گوش خودمان اعتماد کنیم. در این شماره نگاهی داریم به مقوله خبر و نحوه آموزش مفاهیم مرتبط با آن. هر وسیله‌ای ارتباط جمعی، اعم از روزنامه، رادیو، تلویزیون و ... در تولید خبر باید در بین حوزه گسترده‌ای از داده‌های خبری و اطلاعاتی که دنیای امروز درگیر آن است، دست به گزینش بزند؛ یعنی از میان انواع اخباری که هر روز تولید می‌شود تنها موارد معدودی را، برحسب معیارهای خود، انتخاب و به انتشار و برجسته‌سازی آن‌ها اقدام کند. موارد دیگر طبعاً نادیده گرفته می‌شود و یا کمرنگ جلوه خواهد کرد. مخاطب منفعل ممکن است هیچگاه متوجه این گزینش‌گری و دروازه‌بانی نشود. به همین دلیل آموختن اصطلاح «دروازه‌بانی خبر» و مفاهیم مرتبط با آن یکی از عناوین مهم آموزش رسانه‌ای به دانش آموزان تلقی می‌شود.



با آفات برنج ارزش خبری بیشتری دارد تا برای مردم استانی مثل کردستان. تأثیر را با عوامل بسیاری، از جمله دو عامل تعداد افراد مورد تأثیر و نیز میزان تأثیر می‌سنجند.

مجاورت: میزان نزدیکی یا دوری جغرافیایی دو طرف یک رویداد خبری به یکدیگر مجاورت نام دارد. مجاورت جمعیت‌نگارانه و مجاورت در شبکه‌های اجتماعی نیز می‌تواند گونه‌های دیگری از مجاورت باشد. برای مثال، ترتیب واقعه، به‌گروگان گرفتن یک کارخانه‌دار اصفهانی برای مردم اصفهان، به دلیل مجاورت جغرافیایی، برای اصفهانی‌های تهران، به دلیل مجاورت جمعیت‌نگارانه، و برای کارخانه‌دارها به دلیل مجاورت در شبکه اجتماعی دارای ارزش خبری است.

به هنگام بودگی: هر چه زمان ارسال خبر به زمان واقعه نزدیک‌تر باشد ارزش خبری آن نیز بیشتر است. خبر دادن از یک کشف علمی که در ۷ سال پیش اتفاق افتاده از چنان ارزش خبری برخوردار نیست که خبر دادن از کشف علمی‌ای که دیروز اعلام شده است.

شهرت: شناخته شده بودن موضوع خبر در سطوح مختلف محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی ارزش خبری را بالا می‌برد. خبر ابتلای شخصی به نام محسن حکمی همدلی به سرطان خون یک خبر خانوادگی است درحالی‌که خبر ابتلای کسی مثل برد پیت به سرطان خون می‌تواند در سطح جهانی دارای ارزش خبری باشد.

بداعت: منحصر به فرد بودن یا شگفت‌انگیز بودن رخداد یا فرد خودارزش خبری می‌آفریند. درگذشت یک خواننده مشهور یا اینکه کسی سگ همسایه‌اش را گاز بگیرد اتفاق‌هایی نیستند که هر روز رخ بدهند و به همین دلیل دارای ارزش خبری هستند.

اطلاعات زرد

ارزش‌های خبری تنها عواملی نیستند که، از سوی رسانه‌ها، در انتشار و اولویت‌دهی به اخبار مورد توجه قرار می‌گیرند. دیده‌ایم که گاهی اوقات که به‌نظر می‌رسد ارزش

چندانی ندارند در صدر اخبار پر بازدید و قابل توجه قرار می‌گیرند. این اخبار و اطلاعات به همراه رنگ و لعاب زیاد و با استفاده از کلمات فریبنده و به صورت جذاب ارائه می‌شود و ممکن است مخاطبان را نیز ساعت‌ها به خود مشغول کند؛ اما با کمی دقت می‌توان دریافت که بر خلاف ظاهر فریبنده و جذابشان محتوایی سطحی و تو خالی دارند و علی‌رغم سرگرم‌کنندگی و جالب بودن، اخباری بی‌ارزش هستند. این نوع اخبار و اطلاعات را اطلاعات زرد می‌نامند. مخاطب فعال و با سواد رسانه‌ای می‌تواند با نگاهی انتقادی بین ارزش خبری که به او می‌رسد و جذابیت و سرگرم‌کنندگی آن تمایز قائل شود و خود را از غرق شدن در سیل اخبار زرد مصون نگه دارد. همچنین می‌تواند، در مواجهه با اخبار، به اطلاعات حذف شده و نادیده گرفته شده توجه کند و از میان سطرهای سفید دیدگاه‌های بیان نشده را بخواند. پیشنهادهای زیر می‌تواند در ارتقای مهارت رسانه‌ای دانش آموزان در این امر مفید باشد:

۱. از بریده‌روزنامه‌ها، گزارش‌های خبری، برنامه‌های رادیویی و مجلات مرتبط به عنوان منابع کمک درسی کمک بگیرید و آن‌ها را سر کلاس بیاورید.

۲. زمانی کوتاه (مثلاً پنج دقیقه) را در ابتدای کلاس برای «چه خبر؟» قرار دهید و اجازه دهید بچه‌ها خبرهایی که در طول هفته مرتبط با درس شما در رسانه‌ها شنیده‌اند بازگو کنند.

۳. چند روزنامه مختلف را به کلاس بیاورید و شیوه پرداختن به یک خبر واحد در آن‌ها را با هم مقایسه کنید. نحوه استفاده از رنگ، اندازه و جای تیترها در صفحات از مواردی هستند که قابلیت مقایسه و تحلیل در گروه‌های کلاسی دارند.

۴. از دانش آموزان بخواهید مهمترین اخباری که شنیده‌اند را در کلاس بازگو کنند. از آن‌ها بپرسید خبرهای بازگو شده چقدر و از چه جهت برایشان مهم بوده است. از گروه‌های کلاسی می‌توانند پر بازدیدترین عناوین خبرگزاری‌های اینترنتی را تحلیل کنند و به این پرسش‌ها پاسخ دهند که آیا پر بازدیدها لزوماً ارزشمندترین اخبار هم هستند یا خیر و چه عواملی موجب جذابیت اخبار پر بازدید هستند.

۵. فهرستی از اخبار متنوع را در دسترس گروه‌های کلاسی بگذارید و از آن‌ها بخواهید خودشان را در مقام گروه سردبیری یک بخش خبری رادیویی ۵ دقیقه‌ای تصور کنند. از آن‌ها بپرسید کدام اخبار را در اولویت قرار می‌دهند و کدام را نادیده گرفته و حذف می‌کنند. نتایج گروه‌ها را با هم مقایسه در این صورت و در مورد تفاوت‌ها بحث کنید.

۷. از دانش‌آموزان تان بخواهید که تکالیف نوشتاری‌شان را طوری انجام دهند که انگار فصلی از یک کتاب آموزشی را طراحی می‌کنند. از آن‌ها بخواهید برای آنچه نوشته‌اند تیترو میان‌تیتربنویسند و از تصاویر، ستون‌های فرعی حاوی اطلاعات تکمیلی و نمودار استفاده کنند. دانش‌آموزان باید پیام‌زنند که کدام بخش از اطلاعات آنقدر اهمیت دارد که برجسته شود و چه‌طور می‌توان این اهمیت را تشخیص داد.

۸. از آن‌ها بخواهید در مورد موضوعات کلاسی، اردوی پیش رو یا اتفاقات طول هفته مدرسه خبر بسازند و در آن ارزش‌های خبری را لحاظ کنند.

۹. خبرهایی را که در رسانه‌ها چندان به آن‌ها پرداخته نشده است در کلاس مطرح کنند و در مورد اینکه معمولاً کدام اخبار نادیده گرفته و حذف می‌شوند گفت‌وگو نمایند.

بازی دقت

بهاره میرزاپور

دبیر مطالعات اجتماعی منطقه ۴

زهرامشیری

عضو گروه آموزشی ویژه‌های آسمان

چند کلمه خودمانی

از مؤثرترین زمینه‌های خلق فرصت‌های یادگیری، تعامل است و یکی از بهترین ابزارهای ایجاد تعامل میان معلمان و دانش‌آموزان، «بازی» است. از این‌رو هر قدر کلاس درس به سمت استفاده از بازی‌های تعاملی سوق پیدا کند، انتظار می‌رود بتوان فرصت‌های یادگیری بیشتری را در کلاس خلق کرد. در کنار کلاس درس و فضای مدرسه، یکی دیگر از بهترین موقعیت‌های بازی با بچه‌ها، اردوهای دانش‌آموزی است. بستر اردو فضای مناسبی برای ایجاد و گسترش روحیه همکاری، همفکری، همدلی و مشورت است و می‌توان با توجه به این ویژگی‌ها بازی‌های زیادی را در آن انجام داد. در سه شماره قبلی سعی کردیم بازی‌هایی را معرفی کنیم که در کلاس درس اجراشدنی باشد. این بار به بهانه بازی «ترافیک سنگین» که در ادامه با آن آشنا می‌شوید، کمی درباره نقش بازی در یادگیری و بهره‌گیری از امکان اردوهای دانش‌آموزی گفت‌وگو کردیم. در بخش «بیشتر یاد بگیریم» نیز کتابی را معرفی خواهیم کرد که در طراحی فعالیت‌ها و بازی‌های اردویی الهام‌بخش باشد.

نام فعالیت: قصه‌واره

هدف: افزایش آرامش، توجه دانش‌آموزان به صحبت‌های معلم
رده سنی مناسب: ابتدایی و متوسطه
ابزار: ندارد

محتوای پیش‌نیاز: تعدادی داستان کوتاه، تعدادی بازی کوتاه مانند «یک مرغ دارم»، «هَب»، «خط و نقطه»
مدت زمان اجرا: ۱۵ دقیقه

چگونگی اجرای فعالیت

۱. یک داستان کوتاه انتخاب کنید و طی سه دقیقه سه چهارم آن را برای بچه‌ها تعریف کنید.
۲. بعد از سه دقیقه اول، در دو دقیقه، بازی دیگری نظیر «یک مرغ دارم»، «هَب»، «خط و نقطه» با بچه‌ها انجام دهید.
۳. بازی را قطع کنید و با بچه‌ها طی پنج دقیقه درباره این موارد گفت‌وگو کنید: عنوان داستان، موضوع داستان، ادامه داستان.
۴. طی یک دقیقه، ادامه داستان را تعریف کنید.
۵. بعد از اتمام این فعالیت، طی چهار دقیقه درباره آموزه‌های آن با دانش‌آموزان گفت‌وگو کنید.



در حاشیه بازی

- الف.** داستان از دیرباز یکی از بهترین ابزارهای آموزشی بوده است. با این فعالیت می‌توان از داستان، در همه رده‌های سنی، برای توجه به این مفهوم استفاده کرد. برای یادگیری بهتر لازم است به «موضوع یادگیری» توجه کرد و روی آن تمرکز داشت.
- ب.** متناسب با گروه سنی‌ای که این فعالیت را برای آن‌ها اجرا می‌کنید، قبل از انجام فعالیت، داستان کوتاه و بازی مناسب را انتخاب کنید و آن را تمرین کنید.
- پ.** بعد از پایان فعالیت درباره راه‌های افزایش تمرکز فردی و جمعی و موانع تمرکز گفت‌وگو کنید.
- ت.** برای افزایش اطلاعات خود درباره «تمرکز» می‌توانید کتاب «روان‌شناسی تمرکز» نوشته حشمت‌الله مرتضوی‌زاده، انتشارات روان‌سنجی (۱۳۸۳) را مطالعه کنید.

* منبع با کمی تغییر و تلخیص

چونز، الناز. ۱۳۹۵. ۱۰۴ فعالیت سازنده (برای تقویت اعتماد به نفس - کار گروهی - ایجاد ارتباط خودیابی - مهارت‌های سازگاری). مترجم: میترا محمدی. تهران: مدرسه

ترافیک سنگین



نام بازی: ترافیک سنگین
هدف: انرژی زایی، ایجاد همکاری
رده سنی: برای متوسطه دوم مناسب تر است.
ابزار: چند نقشه بازی و تعدادی مهره از دو رنگ متمایز در صورت نیاز
مدت زمان اجرا: ۲۰ دقیقه یا بیشتر

مراحل آماده سازی و اجرای بازی

۱. دانش آموزان را در دسته های شش نفره گروه بندی کنید.
۲. با استفاده از چسب کاغذی، مانند تصویر، بر روی زمین نقشه ای به شکل U بکشید. تعداد خانه ها باید یکی بیشتر از تعداد شرکت کنندگان بوده و فاصله آن ها از هم به اندازه یک قدم باشد.
۳. هر گروه را به دو نیم گروه تقسیم کنید. هر نیم گروه در یک طرف U بایستد. خانه وسط باید خالی بماند.
۴. نیم گروه سمت راست باید جای خود را با نیم گروه سمت چپ براساس قوانینی که در ادامه توضیح می دهید، عوض کنند. بازی وقتی تمام می شود که همه اعضای گروه طبق دستورالعمل، جابه جا شوند و همه گروه با هم برنده می شوند یا می بازند.

- هر فرد می تواند به خانه خالی «جلویی» خود برود. (به «عقب» نمی تواند برگردد).
- هر فرد می تواند از نفر بغل دستی خود، چنانچه از نیم گروه مقابل باشد، بگذرد و به خانه خالی جلویی بعد از آن برود. (چنانچه خانه خالی بلافاصله بعد از آن بغل دستی، وجود داشته باشد) از افرادی که عضو نیم گروه شما هستند، نمی توانید رد شوید.
- افراد نمی توانند هم زمان با هم حرکت کنند.
- در هر خانه حداکثر یک نفر باید بایستد.
- ۵. به افراد هر گروه ده دقیقه فرصت بدهید تا راه حل را پیدا کنند.
- ۶. زمانی که راه حل را یافتند از آن ها بخواهید یک بار دیگر بازی را انجام دهند.

در حاشیه بازی

- الف.** برای اجرای بازی در کلاس درس، احتمالاً تنها برای یک گروه فضای کافی دارید. برای حل این مسئله سه راهکار پیشنهاد می کنیم:
- این جلسه کلاسی را در مکانی مثل نمازخانه یا حیاط برگزار کنید.
 - در اردوهای دانش آموزی از این بازی استفاده کنید.
 - بازی را روی کاغذ انجام دهید. نقشه بازی را روی برگه بکشید و به هر شرکت کننده مهره ای بدهید تا آن را جابه جا کند. مهره های دو نیم گروه متمایز باشند. در این حالت می توانید جهت درست حرکت برای هر نیم گروه را روی نقشه با فلشی مشخص کنید.
 - ب. کمی که از زمان بازی گذشت، برای هدایت بچه ها می توانید راهکارهای زیر استفاده کنید:
 - به هر کدام از اعضای یکی از نیم گروه ها سیبی بدهید تا در دست داشته باشند و اعضای نیم گروه ها از هم متمایز شوند.
 - پیشنهاد کنید ابتدا بازی را برای حالت چهار نفره حل کنند.
 - پیشنهاد کنید برای پیدا کردن راه حل از کاغذ و قلم استفاده کنند.
 - پ. قبل از اجرای بازی، حتماً خودتان مسئله را حل کرده و نیز به این سوال فکر کنید: «پیشنهاد های شما برای مدیریت بهتر زمان در اجرای این بازی چیست؟»



پیشنهاد یاد بگیریم

در این شماره با توجه به گفت و گو درباره اردو، کتاب «مهارت های ورزشی پایه» را معرفی می کنیم که در آن بازی هایی را می یابید که جنبه حرکتی و نشاط آور دارند.

بعضی از فعالیت ها یا پیشنهاد های این کتاب، حس رقابت را در بین دانش آموزان تقویت می کند؛ لذا در استفاده از بازی های این کتاب، مراقب باشید که هر دانش آموز با توجه به ویژگی های فردی اش پیش برود و انگیزه درونی او برای تلاش و یادگیری محفوظ بماند. خوب است به بازطراحی برخی بازی ها و فعالیت ها بپردازید.

در عنوان کتاب اشاره شده است که فعالیت های معرفی شده مناسب برای کودکان ۸ تا ۱۰ ساله است؛ اما فعالیت هایی مناسب پیش دبستان هم دارد.

مشخصات کتاب: مهارت های ورزشی پایه (۳)، فعالیت های حرکتی مناسب برای کودکان ۸ تا ۱۰ ساله. اثری از مؤسسه هیومن کینگ آمریکا و مترجمان جواد آزمون و ماندانا آجودان گرکانی، انتشارات مدرسه. ۱۳۹۰

*منبع

با بازنویسی و الهام از: صندوق کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف). ۱۳۹۲.
بازی ها و تمرین ها: راهنمایی برای مربیان برنامه های مشارکت محور. ترجمه الهه میرزایی. تهران: دایره.



خوب‌ها کمی پایین‌تر زندگی می‌کنند

نادر ابراهیمی

تصویرگر: میثم موسوی

ایران می‌بخت - دل شکسته و غمگین می‌شد: «لغنتی‌ها بردندا! ما فقط چوب نداشتن تمرین و اتحاد را می‌خوریم اتحاد... اتحاد...»
در مسابقه دوچرخه‌سواری خط شمال آقا محسن اولین کسی بود که

تمام مسابقات کشتی، بوکس، فوتبال، وزنه‌برداری و حتی والیبال را می‌دید. بیشتر از همه کف می‌زد. بیشتر از همه هم عرق می‌ریخت. بیشتر از همه نعره می‌کشید و بیشتر از همه - وقتی در یکی از مسابقه‌های میان ایران و بیگانه‌ها

آقا محسن، پینه‌دوز خیابان بی‌سیم نجف‌آباد با بیست و چهار سال سن، چهارده سال سابقه پینه‌دوزی و یک پای کج کوتاه، دیوانه ورزش بود. نمی‌شود گفت به‌طور دقیق ولی شاید در حدود نهمین درآمدش را خرج ورزش می‌کرد.

به گردن برنده حلقه گل می انداخت. وقتی مسابقات المپیک ۱۹۶۰ تمام شد و قهرمان های تیم ملی کشتی دست پر برگشتند آقا محسن با پای کج لنگ دنبالشان می دوید و فریاد می کشید: «ایرانی فاتح شد. فاتح شد! جانم جان، جانم جان!»

در تمام یازده شب مسابقات وزنه برداری آسیا در ایران آقا محسن جای همه قهرمان ها یاعلی گفت و دوازده امام و چهارده معصوم را یاد کرد. سنگینی وزنه ها را در دست های خود احساس کرد و رگ های گردن و پیشانی اش برآمد.

در مسابقه فوتبال میان ایران و ترک ها آنچه دشنام می دانست و می توانست در همان یکی دو ساعت یاد بگیرد نثار ترک ها کرد: «بهزادی واقعا فداکاری می کرد. ولی نژاد خوب دریپ می کرد اما پاس حسایی نمی داد. آخ...

لعنت به این ترک ها، همه اش به هم پاس می دهند. باهم، باهم. همه اش باهم حمله می کنند. ما تک تک خوب بازی می کنیم اما دسته جمعی نه! بدبختی ما ملت همین است. ایرانی جماعت، اتحاد ندارد. توی هاف تایم دوم تمام مدت توپ توی پای بچه های ما بود. عصبانی شده بودند. دل شان می خواست بزنند ترک ها را داغان کنند، اما حیف که ایرانی جماعت اتحاد ندارد. من خودم از بهزادی شنیدم که می گفت: به من لعنت اگر دیگر با این ترک ها بازی نکنم. این ها آبروی هر چه ورزش است توی دنیا بردند!»

بعد از مسابقه فوتبال که چراغ های استادیوم چند دقیقه مانده به پیروزی ایران خاموش شد، آقا محسن پناه برد به کنج دکه اش و های های گریه کرد. بعد هم یک نامه نوشت به وزیر، رونوشت به نخست وزیر، رونوشت به روزنامه کیهان و اطلاعات، رونوشت به تربیت بدنی که: واویلا! خاک برسرمان شد با این برق. آخر این چه مملکتی

است؟ این چه افتضاحی است؟ چرا به فکر این ملت نیستید؟ و الی آخر!

این، تمام زندگی آقا محسن بود. زندگی در میان مشت مشت زن ها، بازوی کشتی گیرها و چنگ وزنه بردارها. زندگی - با پای کج کوتاه - در کنار همه آن ها که خوب می دویدند. او جز ورزش، رویا و دنیای ورزش هیچ چیز نداشت. و همه بچه های خیابان بی سیم و آن طرف ها این را می دانستند.

چاردیوار تنگ دکه اش پوشیده بود از عکس قهرمان ها. بالای سرش عکس قاب کرده نامجو، دست راستش تصویر رنگی تختی، دست چپش صورت نقاشی شده حبیبی. زیر عکس تختی با خط ابتدایی نوشته بود: «مرد مردان، جوانمرد جوانمردان.» زیر تصویر نامجو نوشته بود: «قهرمان ابدی محمود نامجو» و بالای سر حبیبی نوشته بود: «یادگار روزهای پرافتخار.»

همه جا تصویر قهرمان ها بود. در حال کشتی، زیر فشار وزنه، روی سکوی افتخار، با دوچرخه و دسته گل. در حال آبشار زدن، کشیده روی خاک برای گرفتن توپی که نزدیک دروازه بود و حتی تصویری از برادر زندی در حال پرتاب دیسک با شعار «برادر قهرمان، قهرمان می شود» و عکسی از خود زندی در لباس ارتشی با نوشته «سرباز شجاع وطن زندی» و حتی تصویر بزرگی از باغبانباشی در حال دو.

گوشه دکه اش کلی مجله و روزنامه ورزشی چیده بود و اوقات بیکاری باز، باز، باز هم آن ها را ورق می زد و می خواند و به دنیای بزرگ قهرمان ها راه می برد. عکسی از فاتحین قله اورست زده بود زیر چهره نورانی علی، و پایین عکس نوشته: «به امید روزی که کوهنوردان شجاع ایرانی قله اورست را فتح کنند، به امید روز پیروزی» و کنار تصویر عکسی از «اجل» کوهنورد قدیمی ایرانی را چسبانده بود با جمله: «اجل مظهر پایداری! پیش به سوی قله های بلند.»

هر روز نزدیک غروب بچه های سالم محله جمع می شدند توی دکه آقا محسن؛ مطبق و تنگ هم. روی تاقچه، روی بساط پینه دوزی، روی کفش های کهنه و خاکی می نشستند و از دنیای رویایی ورزش حرف می زدند. آقا محسن برای آن ها دریچه باز آن دنیا بود. مفتاح رمزها و مبهمات.

آن ها دور هم می نشستند و برای «حبیبی» غصه می خوردند، برای «تختی» دعا می کردند و از «ایلو» و «هاماز اسب» و حتی «زینل» (که قهرمان سینه بود) حرف می زدند.

- اصلا زیبایی اندام چیز بی خودیه یعنی که چی؟ آدم زور بزنه گردنشو کلفت کنه که چی بشه؟ باس یه حرفه ای رو انتخاب کرد. مثلاً کشتی. مگه نه آقا محسن؟

راستی که کشتی معرکه س. کشتی ورزش باستانی ه. رستم کشتی گیر بود دیگه، نیس آقا محسن؟

و آقا محسن آرام و مهربانانه جواب می داد: «خب... همه ورزشا خوبن، اما تقی راس می گه. زیبایی اندام کمی بی خودیه. هیچ افتخاری نداره.»

- چرا نداره آقا محسن؟ مگه اون بابا اسمش چی بود که تو آمریکا آقای دنیا شد؟ ایرونی بود دیگه، مگه نه؟

- مستر شکوه. آره ایرونی بود. داداشش اینجا کلاس انگلیسی داره. اون آقای دنیا نشد که مستر کالیفرنیا شد.

اما من... اگه می تونستم می رفتم کوهنوردی، بعدشم می رفتم قله اورستو صعود می کردم. می دونین؟ این دفه آخر شیشصد نفر حمله کردن واسه این که شیش نفر قله را صعود کنن... اینو می گن همکاری. ما روح همکاری نداریم. عیب ما ملت همینه...

بعد از یکی دو ساعت که از همه چیز و همه کس حرف می زدند آقا محسن می گفت: «خب دیگه بن شین بریم. من باس یه سری به باشگاه بزنم. گاسم بیاد اون جا ببینمش. بعدشم اگه رسیدم

یه تک پا می‌رم فدراسیون، قراره فیلم صعود چهار آلمانی رو به «ماترن هورن» نشون بدن. قله ماهیه. همش با طناب و میخه.»

آقا محسن دلش - و بیشتر از دل، تمام وجودش - می‌خواست که با همه ورزش کارها دوست باشد، به آن‌ها «تو» بگوید و با آن‌ها شوخی داشته باشد. هیچ آرزویی بزرگ‌تر از اینش نبود که دستش را بزند روی شانه تختی و بگوید: «آقا تختی، دفعه دیگه کلک همه‌شونو می‌کنی.» با قاسم قهرمان کشتی که از المپیک ۱۹۶۰ یک مدال طلا آورده بود بنشیند و از هر لحظه آن مسابقات حرف بزند.

فکر می‌کرد: «من بش می‌گم: قاسم، معرکه بودی؟ چه جوری ضربه‌ش کردی‌ها؟ و اون جواب می‌ده: هی آقا محسن - کجا بودی که بینی وختی پرچم ایرون رفت بالا من زدم زیر گریه. مرگ تو نباشه آقا محسن، مرگ جوادم که از دنیا بیشتر می‌خوامش اصلا فکر مدال و این حرفا نبودم. فقط فکر اون پرچم سه رنگ بودم که داشت می‌رفت بالا. داد کشیدم، تو خودم داد کشیدم، صدام که در نمی‌اومد که جانمی ... برو، برو، برو بالا، بازم، بازم، برو برس به آسمون هفتم، برو بخور به سقف آسمون...»

فکر می‌کرد: «اگه با باغبون باشی اون قدر رفیق بودم که یه روز ناهار میومد منزل... آره... چه قدر حرف داشتم بش بگم. می‌گفتم باغبون، من دیوونه دویدن بودم. دلم می‌خواس می‌تونستم، دور دنیا می‌دویدم - دور دنیا، و اون جواب می‌داد: چرا باس باور نکنم؟ تو قدرتشو داری. معلومه که داری.»

فکر می‌کرد: «اگه می‌تونستم با همه‌شون رفیق باشم... چه قدر عالی می‌شد. گه‌گذاری می‌اومدن سری بهم می‌زدن. روی همین چارپایه می‌شستن و می‌گفتن: خب داش محسن،

چطوپطوری، حال روزت خوبه، دیگه سری به ما نمی‌زنی؟! کار و کاسبی روبه‌راس؟ راسی آقا محسن برات چارتا بلیط آوردم. فردا شب بیا مسابقات داخلی رو ببین.»

فکر می‌کرد: «اگه با من این‌جوری بودن برا همه‌شون کفش می‌دوختم؛ برا همه‌شون. اسم کفاشیمو می‌داشتم «کفش قهرمان» اونا با کفشای من راه می‌رفتن، دور دنیا می‌گشتن، کفشای من می‌رفتن هند، می‌رفتن اندونزی، می‌رفتن مسابقات المپیک، همه‌جا... همه‌جا، همه‌جای دنیا... یا امام رضا یا مولای متقیان...»

هیچ‌کدام‌شان آقا محسن را نمی‌شناختند و اگر بعضی‌ها او را می‌دیدند که به دنبال‌شان راه افتاد و به حرف‌های‌شان گوش می‌دهد به هم می‌گفتند: این بارو کیه؟ مٹ موی دماغ می‌مونه. سرخر بعد از نصفه شب همیشه این جاها ولوس.

- نمی‌دونم کار و کسی نداره یا همین کار و کاسبیسه که دنبال ما راه بیفته و... - ولش با... برا با اون پای لنگش دلش به همین خوش باشه؛ ما که قایم کردنی نداریم.

این، مجموع آشنایی‌ها بود، مجموع آنچه که در دنیای آقا محسن نام «هم‌قدمی» داشت و «نشست و برخاست» با قهرمان‌ها.

آقا محسن، بیشتر از همه چشمش به دنبال قاسم بود. روز تولد و سال تولد هر دو آن‌ها یکی بود. قاسم کشتی‌گیر بود، مدال طلا هم داشت. چشم‌های نجیب، قد کوتاه و پاهای چاق پرعضله‌ی سالم داشت. آقا محسن دلش طلب می‌کرد که وقتی به قاسم سلام می‌کند جواب گرم بگیرد. قاسم احوالش را بپرسد و احوال بی‌بی‌اش را بپرسد که پادرد داشت و کنج اتاق افتاده بود و می‌نالید.

هر شب که بچه‌ها جمع می‌شدند توی

دکه، آقا محسن حرف را می‌کشید به آنجا که: «قاسم خار و مادر داره، قاسم مٹ بعضی از این ورزش‌کاری عوضی نیس، قاسم واقعا آبرودار و سربه‌راهه... قاسم با اون شگردی که داره حقشه صاحب شیش تا مدال باشه...»

آقا محسن دکان را می‌بست و می‌رفت سری به باشگاه‌ها می‌زد. هر شب به یک باشگاه، و گاهی به تربیت‌بدنی.

توی دفتر فدراسیون کوهنوردی سری می‌کشید به مهندس (معاون فدراسیون) و دو سه تا کوهنورد سلام می‌کرد. بعد خودش را می‌کشید توی جمع کوه‌نوردها که کپه شده بودند یک گوشه و از غلم کوه حرف می‌زدند. فتوحی می‌گفت: «یه صعود زمستانی به قله علم کوه یک کار حسابیه.»

آقا محسن سری تکان می‌داد و با خودش می‌گفت: «راس می‌گه، صعود زمستانی به قله علم کوه» گاه، دنبال کشتی‌گیرهای قدیمی که از یک باشگاه یا دفتر فدراسیون در می‌آمدند راه می‌افتاد. به شوخی‌های‌شان می‌خندید، به حرف‌های‌شان گوش می‌داد، برای پیروزی‌شان دعا می‌کرد و سر خیابان که آن‌ها از هم جدا می‌شدند او هم آهسته کنار می‌کشید و می‌رفت. و یا اگر می‌رفتند توی یک کافه دور هم می‌نشستند او هم می‌رفت و کنارشان پشت میز دیگر می‌نشست و یک بستنی دستور می‌داد یا یک کانادا، یا هر چه که احمد قهرمان وزنه‌برداری سفارش می‌داد یا تقی قهرمان کشتی یا حسن یا قاسم...

زندگی آقا محسن این‌طور می‌گذشت. نزدیک، نزدیک، نزدیک. خیلی نزدیک به همه آن‌ها - و دور، دور، خیلی دور از همه آن‌ها.

و فردا غروب، توی دکه... - آقا محسن، تو می‌گی اونا تو مسابقات المپیک امسال کاری می‌کنن؟ - والا من می‌گم یه کاری می‌کنن، اما

قاسم خیلی امیدوار نیست. اون می‌گه که با این وضع تمرین و این وضع فدراسیون‌ها کاری از پیش نمی‌برن. - تو خودت با قاسم حرف زدی آقا محسن؟

- آره بابا... اون می‌گفت که دسته کشتی ما خوب نیست. خب راسم می‌گه، اگه نسبت به چهارسال پیش فکر کنی. ولی دُرُس می‌شه. ما تو ورزشای انفرادی، هیش‌وخ ذلیل نمی‌شیم، اما تو ورزشای دسه‌جمعی؟ نه! مثلاً دیشب آقا فتوحی می‌گفت می‌خواد با یه عده بیس نفری بره علم‌کوه صعود زمستونی، خب این خیلی مهمه، اما حالا صد نفر اسم می‌نویسن و روز حرکت شیش نفر راه می‌افتن.

- خب آقا محسن. غیر از قاسم. اونای دیگه چی می‌گفتن؟

- آقا تختی خیلی امیدواره، اما اون دیگه جوون نیس. شگردش «سگکه» اگر حریف اینو بدونه و پا نده تختی کلافه می‌شه.

- آقا محسن! نامجو از اونم پیرتر بود که تو مسابقات جهانی یه کاری کرد.

- می‌دونی؟ حساب وزنه‌برداری از کشتی جداس. تو وزنه‌برداری حساب آدم با آدم نیست، حساب آدم با آهنه. اما تو کشتی حریف حریف‌شو نمی‌شناسه. کلک‌شو نمی‌دونه. من این حرفو دیشب به آقا سیف‌پور گفتم. اونم گفت که من راس می‌گم. باس حقه‌های تازه پیدا کرد.

آقا محسن به خودش می‌گفت: «آخه چرا من نباس با آن‌ها دوست باشم؟ چرا بعد از این همه سال که منو می‌بینن با من رفیق نمی‌شن؟ پس اینا چه‌جوری با هم دوست شدن؟»

به بچه‌ها می‌گفت: «من و قاسملو با هم رفتیم کافه مصطفی پایان نشستیم و کلی حرف زدیم» و به خودش می‌گفت: «آخ... دق کردم، دق کردم بس که دروغ گفتم. بس که از

اونا جدا نشسم و اعتنای سگم نکردن یه دفعه نگفتن آخه تو کی هسی. تو چی می‌خوای؟ د من لامصب آدمم دیگه. چه‌قد واسشون کف زدم، داد کشیدم، دعا کردم، گل زیر پاهاشون ریختم. چه‌قدر بهشون سلام کردم.» وقتی مسابقات المپیک سال ۱۹۶۴ شروع شد آقا محسن خواب و خوراکش را فراموش کرد. تمام روزها گوشش به رادیو بود و تمام شب‌ها سرتاپای روزنامه‌ها را می‌خواند. خودش به بدرقه قهرمان‌ها رفت و آن‌قدر نزدیک‌شان شد که بالأخره توی سه‌چهار عکس خودش را نزدیک قاسم پیدا کرد. عکس‌ها را چسباند بالای سرش و زیر آن‌ها تاریخ گذاشت. بچه‌ها جمع می‌شدند، عکس‌ها نگاه می‌کردند و او تمام حکایت را می‌گفت. از حال روز تک‌تک قهرمان‌ها و این که چه لباسی پوشیده بودند و چه کفشی پاشان کرده بودند حرف می‌زد. بعد دکان را می‌بست و پیاده و لنگان راه می‌افتاد توی خیابان‌ها. «قاسم، قاسم، قاسم جون، حتماً بزنش زمین. با امتیاز نبری‌ها، طلای با امتیاز به درد ما نمی‌خورد. برسون، برسون پشتشو به خاک. بذار واسه خاطر تو اون پرچم سه رنگ بره بالا. قاسم جون! وختی برگشتی خودم دسته گل رو می‌ندازم گردنت و پاهاتو ماچ می‌کنم. یا مرتضی علی، یا قمر بنی‌هاشم، ازش مواظبت کنین. پشت دشمناشو به خاک برسونین. کاری کنین که با اون پاهای مته سنگش بره از سکوی افتخار بالا... نزارین اون جلوی سر و همسر کنف بشه...»

آن‌ها شکست خورده برگشتند. همه آن‌ها. آقا محسن وقتی خبرها را شنید با دودست زد توی سرش و با صوت عزا گریست.

بچه‌ها جمع می‌شدند، اما حرفی نمی‌زدند. بدترین دنیاها دنیای ذلت

قهرمان‌ها را می‌دیدند و غم فرو می‌دادند.

آقا محسن می‌گفت: «قاسم، قاسم... اون امیدوار از اینجا نرفت. اگه با امید رفته بود حتماً برده بود. اون به خودش اعتماد نداشت. من باس بهش می‌گفتم که حتماً می‌بره. اون شب آخر نرسیدم بهش بگم که بی‌بی‌م رو فرستادم شابدول عظیم با اون پا، با اون پا، تا براش شم نذر کنه. اگه اینو می‌گفتم حتماً شکست نمی‌خورد.»

شبی که قهرمانان شکست خورده برمی‌گشتند فرودگاه خلوت و غمناک بود. فقط دوستان خیلی نزدیک به استقبال رفته بودند و خویشان، و همه در آرامش سوگوارانه ایستاده بودند. مادرها صورت‌های‌شان را برمی‌گرداندند و قهرمان‌ها، آدم‌های بی‌مدال، سرشان پایین بود.

آقا محسن قاسم را که دید دنیا دور سرش چرخید. دنیای بزرگ کشتی‌گیرها، وزنه‌دارها، فوتبالیست‌ها، اسکی‌بازها، دنیای عظیم سلامتی‌های بیشتر، دنیای خاموش شدن چراغ‌ها در دقایق آخر، خاک شدن‌ها و خاک شدن‌ها، دنیای خاک شدن قاسم، ناک‌اوت شدن لیستون و پترسون، زمین خوردن تختی و سیف‌پور، در رفتن پای باغبانباشی، خارج شدن شناگران از دور مسابقات، مرگ سه کوه‌نورد در هیمالیا، مرگ یک بکسور توی رینگ، مرگ یک قهرمان پشت میز بار، یک بار کهنه، ... دنیای تاریک شکست‌خورده‌ها...

آقا محسن با یک حلقه گل کوچک رفت طرف مهدی که مدال برنز گرفته بود. حلقه گل را انداخت گردنش و چرخید طرف قاسم و زیر لب گفت: «قاسم... قاسم... بیست و چار سال که چیزی نیس. تو هنوز خیلی وخت داری دل داشته باش قاسم...»

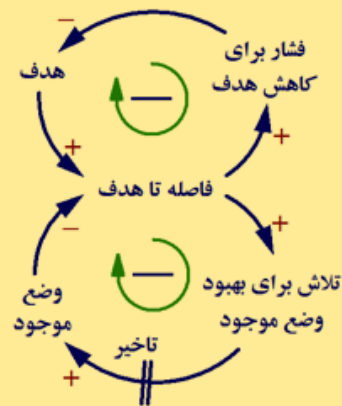
همه سوار شدند. و آقا محسن باز هم تنها ماند.

قورباغه پخته

محمدعلی اسماعیل زاده اصل

عضو شورای راهبری گروه آموزشی و پژوهشی آسمان، دانشگاه صنعتی شریف

دوباره بر رویاهای فراموش شده را به وجود می آورد و روش های مواجهه با ساختاری را نشان می دهد که طی آن اهداف بزرگ به فراموشی سپرده می شوند و جای خود را به روزمرگی می دهند.



دارد» و یا «متغیر اول از متغیر دوم کم می شود». علامت + داخل حلقه: چرخه بازخوردی که هر تغییری را در خودش تقویت می کند. علامت - داخل حلقه: چرخه بازخوردی که هر تغییری را به سمت رسیدن به تعادل می برد.

خیلی از دانش آموزان اول سال تحصیلی تصمیم می گیرند امسال به خوبی درس بخوانند و عملکرد تحصیلی خوبی داشته باشند. با این حال با گذشت زمان، تعداد زیادی از آن ها هدفشان را کاهش می دهند و به نتایج معمولی راضی می شوند. همین اتفاق برای بسیاری از مدیران و معلمان مدارس هم می افتد. بسیاری از مدیران مدرسه در ابتدای پذیرش سمت مدیریت رویاهای بزرگی برای مدرسه شان دارند و بسیاری از معلمان در ابتدای خدمتشان به دنبال ساختن تجربه های یادگیری فوق العاده برای دانش آموزانشان هستند. با این حال با گذشت زمان، بسیاری از این هدف های ارزشمند رنگ می بازند و تعداد زیادی از مدیران و معلمان اسیر روزمرگی می شوند. الگوی تنزل اهداف، توجهی

علامت + روی کمان: رابطه علت و معلولی که «تغییرات متغیر اول اثری هم جهت بر متغیر دوم دارد» و یا «متغیر اول به متغیر دوم اضافه می شود». علامت - روی کمان: رابطه علت و معلولی که «تغییرات متغیر اول اثری خلاف جهت بر متغیر دوم



ماجرای مداد و پاک کن

مداد و پاک کن تصمیم گرفتند کتابی بنویسند که به یک اثر ماندگار جهانی تبدیل شود.

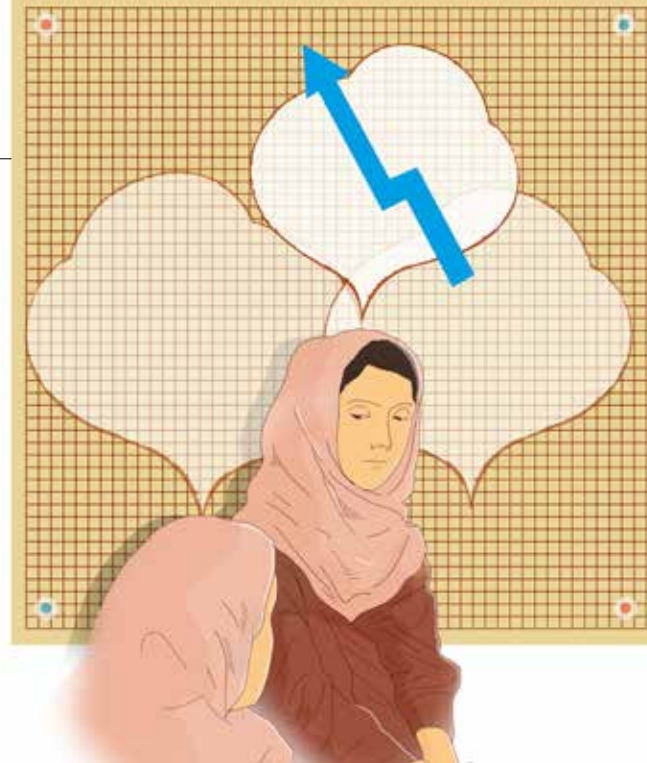
بعد از مدتی نوشتن چنین کتابی برایشان سخت به نظر رسید.

آن ها تصمیم گرفتند کتابی بنویسند که در سطح کشور اثر گذار باشد.

بعد از مدتی نوشتن چنین کتابی هم دشوار به نظر رسید و آن ها مشغول نوشتن کتابی شدند که ناشران حاضر به چاپ آن باشند.

الگوهای تفکر سیستمی

اگرچه مدارس تفاوت های زیادی با هم دارند ولی مشکلات مشابهی نیز دارند. این مشکلات نشان دهنده روش های تصمیم گیری یکسان و ساختارهای مشابهی است که در این مدارس وجود دارد و آسیب زاست. ریشه های این مشکلات معمولاً پنهان هستند و در طی زمان نشانه های مختلفی از آن ها دیده می شود. الگوهای تفکر سیستمی بعضی از ساختارها و روش های تصمیم گیری متداول و چگونگی عملکرد آن ها را نشان می دهند. با استفاده از این الگوها می توانیم با دیدن نشانه های مشکلات به ساختارهای شکل دهنده آن ها پی ببریم و با اصلاح این ساختارها، مؤثرترین روش ها را برای حل این مشکلات به کار ببریم. این الگوها، مبنای اولیه ای برای تشخیص هستند و برای هر مسئله، عوامل و روابط دیگری که در آن مسئله خاص اثرگذار هستند، باید در نظر گرفته شوند.



شرح الگو

خیلی وقت‌ها ممکن است بین هدف‌هایمان و وضعیت فعلی‌مان فاصله‌ای وجود داشته باشد. دو روش برای حذف این فاصله وجود دارد. یکی اینکه تلاش کنیم تا وضعیت‌مان را بهبود دهیم تا به اهدافمان برسیم و دیگری اینکه هدف‌هایمان را تنزل دهیم و به وضع فعلی‌مان راضی باشیم. تلاش برای بهبود وضعیت زحمت دارد و طول می‌کشد تا به نتیجه برسد. برای همین ممکن است در طی زمان از تلاش کم شود و بر توجیه وضع موجود و کاهش اهداف افزوده شود. گاهی تنزل اهداف آنقدر به آرامی اتفاق می‌افتد که متوجه آن نمی‌شویم و برای فرار از آن تلاشی نمی‌کنیم.

متن مقاله

الگوی تنزل اهداف مانند داستان قورباغه پخته عمل می‌کند. این داستان به آزمایشی اشاره می‌کند که طی آن دمای

حال باید به جنبه‌های

روانی مسئله هم توجه کرد.

سؤال اول در هدف‌گذاری این است

که چه کسی هدف را تعیین می‌کند.

اگر خودمان هدف را تعیین کرده باشیم

و انگیزه درونی برای رسیدن به هدف

داشته باشیم، نزدیک شدن به این هدف

نشاط می‌آورد و انرژی لازم برای ادامه

مسیر را تأمین می‌کند. اما اگر برای

رسیدن به اهدافی که دیگران تعیین

کرده‌اند تلاش می‌کنیم و انگیزه‌های

بیرونی عامل حرکت هستند، رسیدن به

این اهداف انرژی روانی لازم را تأمین

نمی‌کند. در چنین شرایطی تنش روانی

برای کاهش اهداف خیلی راحت‌تر غلبه

می‌کند و تنزل اهداف به سادگی اتفاق

می‌افتد. ساختارهایی مانند رقابت و

تشویق و تنبیه از متداول‌ترین روش‌ها

برای ایجاد انگیزه بیرونی هستند و

افرادی که در چنین ساختارهایی رشد

کرده‌اند، بیشتر در معرض تنزل اهداف

خواهند بود.

یک

ظرف

را کم‌کم

زیاد می‌کنند

و قورباغه‌ای که درون

ظرف است، متوجه افزایش تدریجی دما

نمی‌شود و تلاشی برای خروج از ظرف

نمی‌کند؛ آنقدر در جای خود می‌ماند تا

زنده زنده بپزد. اگرچه این آزمایش فقط

در شرایط خاصی ممکن شده و در مورد

قورباغه‌ها عمومیت ندارد، داستان قورباغه

پخته به مثالی در دنیای انسان‌ها تبدیل

شده است: مثلی برای انسان‌هایی که

متوجه تغییرات تدریجی نمی‌شوند و

برای بهبود وضعیت اقدامی نمی‌کنند؛ به

تدریج آنقدر وضعیتشان وخیم می‌شود

که دیگر توانی برای حرکت و نجات از

شرایط برایشان باقی نمی‌ماند.

هدف‌گذاری می‌تواند به تلاش و اقدام

برای بهبود وضعیت منجر شود. با این

نشانه‌های فعال بودن این الگو

بعضی مشاهدات ممکن است نشان دهند که این الگو در مدرسه شما فعال است. در چنین شرایطی:

- مشکلات زیادی وجود دارد، اما برای حل مشکلات تلاش نمی‌شود.
- همیشه شیرهای آب چکه می‌کنند و ساعت‌های دیواری خواب هستند و ... کسی هم اعتراضی ندارد و اقدامی انجام نمی‌دهد.
- شرایط استثنایی و محدودیت زمان و سایر مشکلات موجود به‌عنوان دلیلی برای دست کشیدن از اهداف ذکر می‌شوند.
- هدف‌هایی که برای پروژه‌های درسی و مسابقات دانش‌آموزی در نظر گرفته شده، به مرور زمان فراموش می‌شود و با رسیدن به بخشی از آن اهداف همه خوشحال هستند و اقدامی برای اصلاح وضعیت انجام نمی‌دهند.

راهکارهای مواجهه با الگوی تنزل اهداف

در مواردی که متوجه شدید این الگو فعال است، برای کاهش آسیب‌ها به این راهکارها فکر کنید:

- بر اهداف تمرکز کنید. آن‌ها را بنویسید و در جایی که مکرر دیده شوند نصب کنید.
- برای هدف‌گذاری فقط به وضع موجود توجه نکنید. استانداردهایی هم برای تعیین وضع مطلوب طراحی کنید و با توجه به این استانداردها و وضع موجود، اهدافتان را تعیین کنید.
- اهداف دیگری از خودتان یا دیگران که ممکن است با این اهداف در تعارض باشند را شناسایی کنید و به دنبال راه‌هایی برای همسویی اهداف بگردید.
- شاخص‌هایی برای اندازه‌گیری وضع موجود و مقایسه آن با اهداف تعیین کنید و در فاصله‌های زمانی معین این شاخص‌ها را اندازه بگیرید و «روند تغییرات» و «فاصله‌شان با اهداف» را گزارش کنید.
- افراد یا مدارس دیگری که قابل مقایسه با شما هستند، اهداف مشابه شما دارند و عملکرد خوبی دارند به عنوان «معیار مقایسه بیرونی» در نظر بگیرید و روند تغییرات آن‌ها را هم بررسی کنید.
- در مقابل توجیه برای ندیده گرفتن وضع موجود یا صرف نظر موقت از اهداف مقاومت کنید.
- فرایندهای مشخصی برای بهبود وضع موجود طراحی کنید و مشخص کنید طی چه زمانی و با گذر از چه مراحل به اهداف خواهید رسید.

مثال‌های دیگری از این الگو

- تنزل اهداف معلمان: از «ساخت کلاس یادگیرنده» تا «حفظ نظم کلاس»
- تنزل اهداف مدیران و مؤسسان مدارس: از «ساختن محیط یادگیری» تا «تعداد قبولی در کنکور و تیزهوشان»
- تنزل اهداف دانش‌آموزان: از «کسب رتبه جهانی و کشوری» تا «کسب رتبه‌ای در مدرسه و منطقه»
- تنزل اهداف آموزش و پرورش: از «آموزش و پرورش با کیفیت برای نسل آینده» تا «پرداخت به موقع حقوق معلمان»
- تنزل اهداف مصلحان اجتماعی: از «بهبود وضعیت جهان» تا «کسب رضایت قدرتمندان»
- کاهش سطح انتظارات در ازدواج: از یافتن «همسر ایده‌آل» تا پیدا کردن «کسی که حاضر به زندگی با من باشد»
- کاهش سطح انتظارات از ازدواج: از «ساختن زندگی رویایی» تا «تحمل یکدیگر»

نگاه یک متفکر سیستمی

یکی از مهم‌ترین مهارت‌های یک متفکر سیستمی، دیدن تغییرات تدریجی است. برای یک متفکر سیستمی تغییرات تدریجی مهم‌تر از اتفاقات ناگهانی هستند. اتفاقات ناگهانی بیشترین توجه را به خود جلب می‌کنند اما این تغییرات تدریجی هستند که بزرگترین آسیب‌ها را به وجود می‌آورند. بحران‌های بزرگی که امروز بشریت را تهدید می‌کند، ناشی از همین تغییرات تدریجی هستند: بحران آب؛ تغییرات آب و هوایی و گرمایش زمین؛ افزایش شکاف طبقاتی؛ پیری جمعیت؛ وابستگی به دنیای مجازی و بسیاری از بحران‌های بزرگ دیگر با تغییرات تدریجی به وجود آمده‌اند. با این حال این تغییرات توسط جوامع مختلف نادیده گرفته می‌شوند و کسی کاری برای حل آن‌ها انجام نمی‌دهد. ذهن غیرسیستمی در مواجهه با اتفاقات ناگهانی به احساسات مجال حرکت می‌دهد و اقدام‌هایی برای بهبود وضعیت انجام می‌دهد اما وقتی با تغییرات تدریجی مواجه می‌شود، با آن‌ها خوی می‌گیرد و آنقدر این تغییرات را ندیده می‌گیرد تا کار از کار بگذرد و تغییرات کوچک به بحران‌هایی پیچیده تبدیل شوند. مردمی که تفکر سیستمی داشته باشند، با دیدن اولین نشانه‌های تغییرات، به بررسی روندهای آینده و چاره‌جویی برای اصلاح روندها می‌پردازند. چنین مردمی اجازه نمی‌دهند دریاچه‌ها، تالاب‌ها و دشت‌ها خشک شوند؛ اجازه نمی‌دهند رابطه‌های دوستانه و عاشقانه به دشمنی و جدایی بینجامد و اجازه نمی‌دهند مدرسی که می‌تواند جایی برای رشد و تعالی دانش‌آموزان باشند، به جایی برای تنبیه، تحقیر و استفاده ابزاری از دانش‌آموزان تبدیل شوند.

* منابع

- Kim, D. H. (2000). Systems Archetypes I: Diagnosing Systemic Issues and Designing High-Leverage Interventions Systems.
Kim, D. H. (2000). Systems Archetypes II: Using Systems Archetypes to Take Effective Action.
Kim, D. H. (2000). Systems Archetypes III: Understanding Patterns of Behavior and Delay.
Senge, P. M. (2006). The Fifth Discipline: the art and practice of the learning organization.
Senge, P. M. (2012). Schools that Learn: a Fifth Discipline fieldbook for educators, parents, and everyone who cares about education.

چرخه رشد

محمد دشتی

انتشارات کمک آموزشی دور نماند و کم کم و با پا گرفتن و انتشار مجلات رشد، مسئولان این مجلات تلاش کردند تا به بهره‌گیری از بهترین تجهیزات و فناوری‌های نوین نشریات رشد را به‌روز و در زمان مناسب به دست مخاطبان خود در سرتاسر کشور برسانند. مهم‌تر از آن این مجلات با به‌کارگیری و استفاده از نیروهای توانمند در حوزه تعلیم و تربیت و رسانه و همچنین بهره‌گیری از وجود هنرمندان درجه یک تلاش کردند تا مجلات رشد منطبق با آخرین استانداردهای موجود تولید شود و در اختیار مخاطبان قرار گیرد، به گونه‌ای که طی دو دهه ۷۰ و ۸۰ مجموعه دفتر انتشارات به مرکزی برای تربیت نیروهای متخصص و تغذیه سایر رسانه‌های آموزشی تبدیل شد. در حال حاضر نیز دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی با استقرار تیم‌های تخصصی در بخش مجلات عمومی دانش‌آموزان و معلمان و بخش مجلات تخصصی علوم انسانی و علوم پایه و استفاده از بهترین و به‌روزترین امکانات و تجهیزات فنی، سالانه بیش از ۴۰ میلیون نسخه مجلات رشد را تولید و در اقضا نقاط میهن اسلامی توزیع می‌کند و در دورترین مناطق آموزشی و مدارس به دست معلمان و دانش‌آموزان می‌رساند.

مسئولان مجلات پیک از همان زمان که با چاپ آزمایشی مجله «پیک دانش‌آموز» کار خود را آغاز کردند (۱۳۴۳) به چرخه‌ای کامل شامل تولید، چاپ و توزیع این مجلات اندیشیده بودند. از جمله: در مراحل اولیه انتشار این مجلات با برپایی دهکده‌های آزمایشگاهی، که شامل ۸۶ دهکده در شهرستان قزوین بود، محیطی آزمایشی را فراهم کردند تا قبل از انتشار سراسری مجلات، زمینه استقبال، ضرورت‌ها و میزان تأثیر و کارآمدی این نشریات را ارزشیابی کنند. در ادامه نیز با تشکیل شورای نویسندگان برای هر مجله، راه‌اندازی بخش فنی و تولید مجلات و انتخاب همکارانی در مناطق آموزشی و مدارس سراسر کشور، چرخه تولید، چاپ و توزیع این نشریات را سامان بخشیدند. همچنین در سال ۱۳۵۶ با توجه به پدید آمدن زمینه‌های جدید برای تولید کتاب و دیگر مواد خواندنی، «شورای عالی انتشارات آموزشی» برای رسمیت بخشیدن بیشتر به تهیه، تولید و توزیع نشریات آموزشی با عضویت ۱۲ تن از مسئولان امر تعلیم و تربیت، مراکز دانشگاهی، رسانه‌ها و... تشکیل شد. اهمیت توجه به چرخه کامل نشریات آموزشی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز از چشم و نظر مسئولان دفتر

فصل‌نامه رشد آموزش مشاور مدرسه

انتشار فصل‌نامه رشد مشاور مدرسه از سال ۱۳۸۴ در دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی آغاز شده و شماره ۴۸ این نشریه در زمستان ۱۳۹۶ با شمارگان ۱۱۵۰۰ نسخه منتشر شده است.

دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی در جهت ایجاد زمینه مناسب برای تقویت مهارت‌ها و صلاحیت‌های حرفه‌ای معلمان؛ کمک به ارتقای دانش معلمان در زمینه اصول و مبانی آموزش و پرورش؛ معرفی راهبردها، رویکردها و روش‌های مشاوره؛ ایجاد زمینه مناسب برای هم‌اندیشی و تبادل نظر بین معلمان، کارشناسان و برنامه‌ریزان درسی، اقدام به انتشار مجله آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی رشد آموزش مشاور مدرسه نموده است.



نوشتن مثل دویدن

سیدحسین حسینی نژاد

مدیر مسئول ماهنامه انشا و نویسندگی

می نویسد.

نویسنده مثل دوندۀ وقتی نمی نویسد حالت نویسندگی خود را حفظ می کند. همه چیز نمی بیند، همه چیز نمی شنود. همه چیز را نمی بوید. گزینش می کند، بهترین ها را تا بتواند بهترین ها را تولید کند. بیایید ما هم پای خود را جای پای نویسندگان بگذاریم.

چه زمانی نویسنده، متن، قلم و کاغذ یکی می شوند؟

اوج نوشتن در یکی شدن پیام و پیام رسان است. وقتی این دو درهم شوند اتفاق شگفتی پیش می آید. در اوایل نوشتن یا با ظاهر نوشته درگیر هستیم یا محتوای آن. یا متن را نمی پسندیم یا پیام نهفته در آن را. مثل هر کاری این عادی است. در آغاز آشپز نه روش آشپزی خود را می پسندد و نه غذای تولید شده را. زمان زیادی صرف می کند. به سختی مواد را با هم ترکیب می کند. از بازده هم ناراضی است. زمان می برد تا بتواند محصول خوبی عرضه کند. صبری می خواهد. پشتکار می خواهد. یأس را پشت سر گذاشتن می خواهد.

نویسندگی نیز در ابتدا همین گونه است. کلمات نمی آیند. می آیند اما خوب ترکیب نمی شوند. سوژه نامشخص است. رخ می نماید و گم می شود. پراکندگی در متن موج می زند. اما بالاخره قلم رام می شود. کی؟ بعد از زمان زیاد. آن گاه که در موقع نوشتن نویسنده فراموش کند که چه می نویسد، چه می گوید، کجا می رود و از کجا می آید!

کی به این مرز می رسیم؟ با تمرین فراوان، با هر روز نویسی، با بی هدف نویسی. فرض کنید که بنایی تازه وارد این حرفه شده است. در نگاه ظاهر چیدن دیوار و بالا آوردن آن کار راحتی به نظر می رسد. دست به کار می شود. نه آجر در دستان او جا می گیرد. نه ملات خوب ترکیب می شود، نه می تواند تراز کند. دیواری که می چیند به همه چیز می ماند جز دیوار. هر سمتش سازی می زند. یک جا تو رفته، یک جا برآمده. یک جا بلند است یک جا کوتاه. بالاخره آجر، ملات و کپچه و تراز تسلیم بنا می شوند. کی؟ خیلی باید بگذرد. خیلی باید خراب کند و از نو بسازد. خیلی باید به خود و به کار خود بخندد. اما باید ادامه دهد تا برسد.

در عالم نویسندگی نیز متن همین کجی و کاستی ها را دارد. زمخت است، لطیف نیست. ناساز است. هر سمتش حرفی می زند. اما بالاخره کلام و معنی تسلیم نویسنده می شود. باید کوشید تا به

«نوشتن به مثابه دویدن است. هر چه بیشتر آن را انجام دهید بهتر به آن مسلط می شوید. دوندۀ خود را در حال و هوای دوندگی نگه می دارد حتی اگر ندود. کسی که تمرین نویسندگی می کند همین طور است حتی اگر یک روز ننویسد.»*

به نظر شما خود را در حال و هوای نویسندگی دیدن، حتی اگر نویسی یعنی چی؟ نویسنده چه شباهتی به دوندۀ دارد که خود را در حال و هوای دویدن نگه می دارد، حتی اگر ندود؟ شاید به این معنی باشد که دوندۀ وقتی شرایط دویدن ندارد استیل خود را حفظ می کند. پرهیزهای غذایی اش را رعایت می کند. کم خوردن، خوب خوردن، به موقع خوردن، سالم خوردن و ... مهم تر حفظ حس دوندگی و رها نکردن خود لازمه کار اوست. در ذهنش می دود. در ذهنش از موانع عبور می کند. تایم می گیرد و سر تایم در ذهن به پایان دوی صد متر یا دویست متر می رسد. عاشق دویدن است. با عشق آن زندگی می کند. ارتباط می گیرد و کار می کند. نویسنده نیز چنین می کند. در ذهنش می نویسد. حس و حال نویسندگی را در خود حفظ می کند. وقتی می خواند دقیق می خواند. به عبارات توجه می کند. می اندیشد. فراز و فرود جمله ها را نگاه می کند. کوتاهی و بلندی آن ها را و ترکیباتشان را می نگرد و از آن ها می آموزد. وقتی راه می رود خوب مشاهده می کند. به جزئیات خیره می شود. حواسش را جمع می کند. آن ها را به کار می اندازد. شنیدنی ها را می شنود. بوئیدنی ها را حس می کند. از لامسه اش بهره می گیرد. می چشد. می بیند و می شنود. حتی اگر ننویسد، ذخیره می کند. موقع نوشتن از این ذخیره ها استفاده می کند.

نوشتن، آن هم خوب نوشتن، یکباره ممکن نیست. پس از مدت کوتاهی (نیم تا یک ساعت یا بیشتر) ذخایر تمام می شود. نویسنده دوباره خود را شارژ می کند. به طبیعت برمی گردد. به جامعه، به خانواده و ذخیره می کند. می اندوزد و دوباره که به نوشتن برگردد از آن استفاده می کند. بدون چنین بده بستانی با طبیعت و جامعه امکان ادامه کار نیست.

پس نویسنده وقتی نمی نویسد هم انگار دارد می نویسد. جمع می کند؛ دانه دانه. موقع نوشتن این دانه ها هستند که به کارش می آیند. هر چه دانه های بیشتری برداشته باشد، جلوتر می رود. عمیق تر می شود و اثرگذارتر



این سطح از نوشتن رسید، لازمه خوب نوشتن، خراب نوشتن است. امکان ندارد یک‌شبه ره صدساله برویم.

اگر متن‌هایی می‌خوانیم که از آن لذت می‌بریم، یک دست است، جاف‌اندگی ندارد، نویسنده‌اش بارها و بارها متن زشت و ناگوار نوشته اما خسته نشده است. ادامه داده تا به جایی رسیده که پیام و پیام‌گزار و قلم و کاغذ یکی شده‌اند. هیچ فاصله‌ای بین‌شان نیست. نمی‌توان آن‌ها را از هم جدا کرد. رسیدن به این سطح امید، پشتکار و سخت‌کوشی می‌خواهد. مثل هر کاری صبر و نگاه به آینده می‌خواهد. آینده را خوب نگاه کنیم.

چگونه سبک و سیاق خود را در نوشتن پیدا کنیم؟

سبک و سیاق نوشتار به شخصیت ما و دلبستگی‌هایمان وابسته است. جزئی است که از نگرش ما به زندگی سرچشمه می‌گیرد. درونی است. اگر کمال‌گرا هستیم سبک ساده نوشتن‌مان به گونه‌ای است که با فرد پیشرفت‌گرا متفاوت است. اولی آن‌قدر کار را کامل می‌خواهد که از نوشتن باز می‌ماند و اگر بنویسد دیر از آن راضی می‌شود. دومی چون پیشرفت در نوشتن را لازمه انجام آن می‌داند راحت‌تر می‌نویسد. ساده‌تر می‌نویسد. سختگیری کمتری نسبت به متن‌اش دارد و همچنان که جلو می‌رود سبک خود را پرورش می‌دهد.

برای رسیدن به سبک خاص به چند نکته توجه داشته باشید:

۱. محتوا برای شما اولویت داشته باشد. بیش از حد مشخص ننویسید تا محتوا گم شود. پرورش محتوا بر هر چیزی اهمیت دارد. در بازنگری هر جا که زیادی شخصی نوشته‌اید اصلاح کنید.

۲. در نوشتن مراقبت کنید تا از موضع بالا ننویسید. زیرا ارتباط خودتان را با مخاطب از دست می‌دهید. همچنین مخاطب را دست کم نگیرید. زیرا در این حالت سطح نوشته‌تان نازل می‌شود.

۳. طبیعی بنویسید. طبیعی نوشتن مثل پوشیدن لباس برای هر مراسمی است. لباس رنگین در مراسم ختم توجه همه را به رفتار غیرطبیعی ما جلب می‌کند. همان‌طور که لباس میهمانی پوشیدن در یک برنامه تفریحی همین اتفاق را برای ما رقم می‌زند. پس کلمات را مناسب محتوا بر تن کنیم.

۴. از اصطلاحات تکراری و نخ‌نما بهره نگیرید. بهره‌گیری از این‌گونه اصطلاحات نشان می‌دهد که شما هنوز زبان مخصوص خود را پیدا نکرده‌اید و با کفش‌های دیگران راه می‌روید.

۵. آثار خوب را بخوانید و از آن‌ها نکته بردارید.

چرا از زبان عاطفه‌زده در نوشته استفاده نکنیم؟

زبان عاطفه‌زده چیست؟ زبانی است که نشان می‌دهد نویسنده موضع‌گیری خاص دارد. محتوا را به خوب و بد تقسیم می‌کند. زشت و زیبایش می‌کند و آن وقت می‌نویسد. زبان عاطفه‌زده زبانی است که شما را از نوشتن بی‌طرفانه دور می‌کند: تو خیلی لجوج هستی. او مرد احمقی به نظر می‌رسد. گداصفت است و... زبان عاطفه‌زده اغلب در متن‌های سیاسی حریف نابودکن به کار می‌آید. وقتی زبان عاطفه غالب می‌شود منطق و استدلال عقب‌نشینی می‌کند. چون جایی برای عرض اندام نمی‌یابد، حتی اگر استدلالی هم باشد. زبان عاطفه‌زده نمی‌گذارد وضعیت خوب توصیف شود. مخاطب را به واکنش وامی‌دارد. زبان عاطفه‌زده هیجانی است. گاه هیجان‌های مثبت هم نمی‌گذارد واقعیت خوب توصیف شود: روز دوست‌داشتنی، هوای بسیار جالب، زن خوش‌رو، غذای بسیار مفید و...

زبان عاطفه‌زده و هیجانی مانع نشان دادن وضعیت می‌شود. بیشتر درباره موقعیت می‌گوید تا آن را نشان دهد.

* نوشتن تا مغز استخوان، ناتالی گلد برگ، برگردان شهرام عدیلی‌پور، ویستار، ۱۳۹۳

آتش نادر

آزاد سعیدی

آموزگار، شهرستان ارومیه، آذربایجان غربی
رتبه دوم فراخوان خاطرات معلمی

اگر بی‌نظم بود او را کتک بزنید؛ اصلاً مهم نیست. شما اختیار دارید. ما که چیزی نمی‌دانیم. شما بهتر می‌دانید. فقط این را هم بگویم که اصلاً مهم نیست چیزی یاد می‌گیرد یا نه؛ یعنی خودتان را به خاطر نادر اذیت نکنید.

زمانی که مادر نادر در مورد بچه‌اش صحبت می‌کرد، چند بار با دست، موهای ژولیده و نوچ شده نادر را مرتب کردم تا توانسته باشم با او ارتباط برقرار کنم، ولی نادر عکس‌العملی نداشت و فقط نگاهم می‌کرد. انگار می‌خواست بگوید آره مادرم راست می‌گوید ولی راستش من بیشتر حرف‌های مادرش را نشنیدم؛ چرا که احساس می‌کردم مشکل نادر خیلی بیشتر از چیزهایی است که مادرش با جملات ساده و سرشار از ناامیدی بر زبان می‌آورد. بچه‌ها یکی یکی به مدرسه وارد شدند. مدرسه که نه؛ یک اتاق قدیمی بود در روستای دوله‌بید از شهرستان سردشت استان آذربایجان غربی. من تنها معلم آن روستا بودم و مدرسه به‌صورت پنج‌پایه اداره می‌شد. بچه‌ها وارد شدند. نادر چیزی نگفت؛ برخلاف سایر بچه‌ها که از هر دری سخن می‌گفتند. اولین ساعت سال تحصیلی گذشت. بچه‌ها را پس از آشنایی اولیه به بیرون از کلاس هدایت کردم و خودم نیز از کلاس خارج شدم. بیرون از کلاس هم، نادر کاری نمی‌کرد و چیزی نمی‌گفت؛ تنها و دور از بچه‌ها یک گوشه کز کرده بود.

روزها پشت سر هم گذشت؛ اول مهر، دوم مهر... آبان نیز فرا رسید. هنوز منتظر بودم نادر چیزی بگوید و از جایی شروع کند. تمام این مدت به این فکر می‌کردم که کاش می‌شد برای نادر کاری کرد.

انگار لوچ بودنش روی دیگر اندام‌هایش هم تأثیر گذاشته بود؛ طوری که حتی پاهایش را به جورایی کج می‌گذاشت. به نظر می‌رسید طوری هم بد راه برود، بد حرف بزند، بد نگاه کند و شاید بد هم درس بخواند؛ البته همه این‌ها به نظر می‌رسید که بد باشد و تمام این ویژگی‌ها مربوط به «نادر» شش‌ساله کلاس اولی بود که روز اول مهر، مادرش او را به زور به مدرسه آورده بود؛ مادری که با دلی پر از مهر و چشمانی پر از اشک، در مورد پسر کوچولوش، که گویا آخرین فرزند از هشت فرزندش بود، با معلم روستا صحبت می‌کرد. مادرش می‌خواست بگوید که «نادر» چه مشکلاتی دارد؛ اما شاید برایش راحت‌تر بود مشکلاتی را می‌گفت که نادر نداشت. از قیافه درهم‌ریخته و پوشش ساده و بگذارید بگویم «کتیف و بدبوی» مشخص بود زندگی را خیلی بر خود سخت گرفته‌اند، یا نه، بهتر است بنویسم زندگی بر آنان سخت گرفته بود. مشخص بود که خانواده او تمام عمر سهم‌شان فقط کار بوده و کار و در آخر چیزی که به آن نرسیده‌اند نتیجه بوده است.

بگذریم؛ مادر نادر می‌گفت: «آقا معلم، نادر کوچک‌ترین بچه‌ام است. آوردمش مدرسه فقط به خاطر اینکه شش‌ساله شده؛ وگرنه، اصلاً انتظار ندارم چیزی یاد بگیرد. به چشمانش نگاه کنید؛ خودتان همه چیز را می‌فهمید!»

نادر با چشمان چپش مرا نگاه نمی‌کرد؛ که البته نگاه می‌کرد. لیزابه خشکیده‌ای هم راه را بر لبخند روی لبانش بسته بود. مادرش ادامه داد: «خیلی مشکل دارد؛ بیشتر از همه بچه‌هایم. خیلی اتفاق می‌افتد که بعد از بیرون رفتن از خانه زود برمی‌گردد تا کفش‌های مرا که اشتباه پا کرده درآورد و کفش‌های خودش را پا کند. حتی بارها شده که قاشق را وارونه در دست بگیرد و خیلی چیزهای دیگر... آقا معلم! ببخشید،



دانستن را چشیده باشد. سپس گفتم: «هوا رو به سردی است نادر جان! تو هر روز صبح کنار مدرسه آتشی روشن کن که بچه‌ها تا هنگام رسیدن من سردشان نشود». جای مناسبی هم برای درست کردن آتش نادر، با همکاری بچه‌ها آماده کردیم. این مسئولیت به همراه تشویق‌های پی‌درپی، باعث شد نادر کم‌کم در درس‌هایش پیشرفت کند و بهتر است بگویم اول مهرش آغاز شود و بتواند بخواند، بنویسد و حتی گاهی اظهار نظر نماید.

آخر سال که مادر نادر برای گرفتن کارنامه قبولی او به مدرسه آمد، با چشمانی پر از اشک، اما متفاوت با اشک‌های اول سال، گفت: «آقا معلم، شما به من یاد دادید برای نادر مادری کنم، او را ببوسم و برای محبت کردن به او وقت بگذارم. شما با مواردی که به نادر یاد دادید و تکالیفی که هر روز به او محول می‌کردید، به این نتیجه رسیدم که نادر می‌تواند یاد بگیرد. هر روز که از مدرسه می‌آمد به من «خسته نباشید» می‌گفت و دستم را می‌بوسید و با من از مدرسه و تشویق شدن‌هایش حرف می‌زد. نادر یاد گرفته کفش‌های خودش را پایش کند و قاشق را درست دستش بگیرد و خیلی چیزهای دیگر...

در اقلیم کلاس من
تمام درس‌ها و مشق‌ها
بازی است
در این اقلیم بی‌دیوار
سخن‌ها
از برای چاره‌سازی است
در اقلیم کلاس من
اگر چه در افق، پروازها کوتاه
اما همراه شادی است
در این اقلیم
تمام واژه‌ها تکرار یک واژه است
آزادی!

کاش می‌شد نادر کاری بکند؛ چیزی بگوید، حداقل چیزی بنویسد. حتی هنگام حضور و غیاب نیز چیزی نمی‌گفت. فقط با نگاهش نشان می‌داد که حضور دارد! اوایل آذرماه بود که کلمات هم‌آغاز و هم‌پایان اول ابتدایی را تمرین می‌کردیم. گفتم: «بچه‌های خوب! با دقت به کتابتان نگاه کنید و بگویید تصویر چه چیزهایی را در آن می‌بینید؟»

دانش‌آموزان کلاس اول که شش نفر بودند، پنج نفرشان جواب دادند: «آب... آتش... آهو...» و نادر باز ساکت بود.

پرسیدم: «این کلمات هم‌آغازند یا هم‌پایان؟»
نادر، ساکت بود و بقیه پاسخ دادند: «هم‌آغاز، صدای اول آن‌ها «آ» است.»

ناگهان صدای غربی به گوشم رسید که بریده بریده می‌گفت: «آقا، اجازه؟ من بldم آتش روشن کنم.» اولین جمله‌ای بود که از نادر می‌شنیدم. با تجربه‌ای که داشتم می‌دانستم زمانی که دانش‌آموز کلاس اول می‌خواهد کاری بکند و به اصطلاح استعدادش را نشان دهد، نباید درنگ کرد؛ نادر که جای خود دارد. من که شدیداً منتظر بودم تا به علاقه‌ها و توانایی‌های نادر پی ببرم، بی‌درنگ گفتم: «بچه‌ها! کتاب‌هایتان را ببندید تا با هم برویم و ببینیم نادر چطور آتش روشن می‌کند».

من به روستا و مناظر کوهستانی آن نگاه می‌کردم. بعد از چند دقیقه متوجه شدم که نادر چوب‌ها را با نظم خاصی کنار هم چیده طوری که بخواند بگوید که او می‌تواند «بداند». در مورد قشنگی کار نادر هر چه بگویم اغراق به نظر می‌رسد؛ فقط اینکه، هر لحظه که به آتش نگاه می‌کردی، انگار همه چوب‌ها به یک اندازه آتش گرفته باشند.

من دیدم شعله‌های استعداد نادر را که از درون آتش بالا می‌زد.

بسیار متعجب شدم و خیلی تشویقش کردم تا مژه

الان نخوانید

عفت صوغانی

آموزگار بندر ماهشهر خوزستان

رتبه دوم فراخوان خاطرات معلمی

نقاشی بکشید و یا یک شاخه گل از منزلتان بیاورید، بالاترین ارزش‌ها را دارد و مرا خوشحال می‌کند.

یکی از بچه‌ها گفت: «نه خانم، مادرم گفتند این را برای شما بیاورم».

دیگری گفت: «خانم قابل شما را ندارد».

ولی من که از اوضاع زندگی آن‌ها باخبر بودم و می‌دانستم پدر و مادرهایشان با چه سختی می‌کوشند تا آن‌ها درس بخوانند، نمی‌خواستم کادوها را قبول کنم اما با اصرار زیاد بچه‌ها مجبور شدم بپذیرم. البته تمام کادوها از چند جفت جوراب و دستمال و حتی شامپو و صابون تجاوز نمی‌کرد. با این همه برای آن‌ها بسیار سنگین بود و برای من بسیار بارز.

آن روز گذشت. طی دو سه روز دیگر هم، باز تعدادی از دانش‌آموزان برایم گل و جوراب و شامپو و حتی خوراکی و چیزهای مشابه آوردند و من برای اینکه چنین صحنه‌هایی را در کلاس برای از دست رفتن روحیه شاگردان دیگر مشاهده نکنم، از آن‌ها خواستم که دیگر به فکر تهیه و خرید کادو نباشند و فقط اگر دوست داشتند برایم یک نامه بنویسند و یا یک نقاشی بکشند. در آخرین روزهای هفته معلم بود که وقتی وارد کلاس شدم، باز یاسمن را دودل و مضطرب دیدم. احساس کردم می‌خواهد چیزی به من بدهد یا حرفی بزند. رفتارش طبیعی نبود. مرتب سرش را به اطراف می‌چرخاند و دست‌هایش را به زیر میز می‌برد و خالی برمی‌گرداند. بالاخره در آخرین ساعات درس، یاسمن، در حالی که قدم‌هایش می‌لرزید، با دستی لرزان پاکتی را به من داد و آرام گفت: «خانم تو رو به خدا الان نخوانید».

خندیدم و گفتم: «چشم یاسمن جان».

در موقع رفتن به خانه، التهاب داشتم و دلم می‌خواست هر چه سریع‌تر پاکت را باز کنم و بخوانم، ولی چون همکارانم همراهم بودند، نمی‌توانستم پاکت نامه را باز کنم. وقتی به خانه رسیدم، قبل از هر چیز پاکت را گشودم. با کمال تعجب چیزی را مشاهده کردم که هرگز انتظارش را نداشتم. در پاکت، یک نامه طولانی بود و دو اسکناس هزار تومانی، یکی

سال ۱۳۷۷... وقتی وارد کلاس شدم میز تحریر کهنه و چوبیم را غرق در گل‌های وحشی و زیبای طبیعت روستای محل خدمتم دیدم. بچه‌ها با صدای بلند و لبخندی پاک و معصوم سلام کردند و صبح بخیر گویان روز معلم را به من تبریک گفتند. با لبخندی متقابل پاسخشان را دادم. دیدم بچه‌ها آرام و درگوشی با هم صحبت می‌کردند و زیر چشمی هم مرا از نظر می‌گذراندند. اگر هم ناغافل نگاهمان با هم برخورد می‌کرد لبخندی تحویلیم می‌دادند و باز سر به زیر می‌انداختند و به پیچ‌پچ‌هایشان ادامه می‌دادند. بالاخره به آن‌ها هشدار دادم که زنگ ریاضی است و باید حواسشان جمع باشد و دیگر درگوشی صحبت نکنند!

طبق عادت وقتی داشتم چشم می‌گرداندم تا ببینم آیا کسی غایب است یا نه، او را دیدم؛ یاسمن را می‌گویم. با چشمانی سرشار از غم و لبخندی محزون نگاهم می‌کرد. تعجب کردم. چون او معمولاً سر کلاس ساکت بود و همیشه نگاهش را از من می‌دزدید. با وجود اینکه شاگرد نسبتاً زرنگی بود، ولی باز هم احساس می‌کردم که از تلاقی نگاهش با نگاهم شرم دارد. با مهربانی و لبخندی بالای سرش رفتم، دستم را روی سرش کشیدم و گفتم: «یاسمن جان خوبی؟»

گونه‌هایش سرخ شد. سرش را پایین‌تر برد و خیلی آرام گفت: «بله خانم».

گفتم: «چیه؟ مریضی»

گفت: «نه خانم».

گفتم: «پس چرا این‌قدر مضطربی؟»

گفت: «من؟ نه نه خانم، هیچی نیست».

دیگر سر به سرش نگذاشتم. رفتم پشت میز تحریرم تا درس را شروع کنم که اولین نفر، چیزی را از زیر میز بیرون آورد. یک بسته کوچک کادویی بود. به دنبال او چند نفر دیگر کادو آوردند و بعد، همه با هم، گفتند: «خانم روزتان مبارک».

خندیدم و گفتم: «متشکر بچه‌ها، ولی من که به شما گفته بودم برایم کادو نیاورید و همین که درس بخوانید و اگر دلتان خواست، برایم یک



عروسک‌های قشنگی را که وقتی بچه‌های شهر برای گردش به ده ما آمده بودند و دست آن‌ها دیده بود و با التماس از آن‌ها خواسته بود تا عروسک‌شان را بدهند و او بازی کند و آن‌ها نداده بودند و او بسیار گریه کرده بود تا خوابش بُرد، بخرم. ولی نه راه شهر را می‌دانستم و نه جرئت داشتم بدون اجازه پدرم این کار را بکنم.

برای همین، هزار تومانم دست‌نخورده باقی ماند و بعد هم امسال در روز «سیزده به در» یک آقای پولدار با خانواده‌اش که برای تفریح به نزدیکی ده ما آمده بودند، وقتی من برایشان از چشمه آب بردم و در پهن کردن و جمع کردن وسایل‌شان به آن‌ها کمک کردم و تمام اسباب‌ها را به کنار ماشین بردم، یک هزار تومانی نو نو به من داد. از آن روز به بعد، خیلی خوشحال بودم و دلم می‌خواست با این پول یک کار خیلی خوب انجام دهم. تا اینکه دیروز بعد از کلی دودلی تصمیم گرفتم آن پول را به‌عنوان هدیه روز معلم در پاکت بگذارم و بدهم به شما. آخر خانم پدر و مادرم می‌گویند: «معلم بیشتر از پدر و مادر حق به گردن آدم دارد».

آخر می‌دانید، اینجا که مغازه و فروشگاه بزرگ و تمیزی ندارد تا از آنجا برایتان چیزی بخرم. فقط بقالی آقا حسن است که او هم خیلی گران‌فروش است و تمام چیزهایی که در دکانش دارد پر از خاکند و کثیف؛ و من دلم نمی‌خواهد پول نو نو خودم را به دست او بدهم. برای همین پول را در پاکت گذاشتم تا خودتان در مغازه‌های شهر یک چیزی بخرید.

دیگر حرفی برای گفتن ندارم، خدا حافظ.
مرکب در قلم مانند آب است
خجالت می‌کشم خطم خراب است
شاگرد شما یاسمن...

با خواندن نامه یاسمن منقلب شدم و اشک چون سیل از چشمانم سرازیر شد. با خود گفتم: «کوتاهی در حق این بچه‌های محروم و ساده‌دل و پاک روستایی خیانت است».

مچاله شده و دیگری نو نو. شروع به خواندن نامه کردم. یاسمن برایم نوشته بود:

«معلم عزیزم سلام، مدت‌هاست که می‌خواهم برایتان نامه بنویسم، ولی نمی‌دانستم آیا شما نامه مرا می‌خوانید یا نه. تا اینکه چند روز پیش خودتان در سر کلاس گفتید به جای کادو برای شما نامه بنویسم. من هم کاغذ را برداشتم تا برایتان بنویسم که: «آموزگار عزیزم روزت مبارک» چون در گرفتن تصمیم دودل بودم، بعد این کار را کردم؛ منظورم گذاشتن پول در پاکت است. آخر می‌دانید خانم! در تابستان گذشته من به گاوچرانی همسایه‌مان می‌رفتم و مشغول چراندن گاوها در مزرعه می‌شدم. روزها در زیر این گرمای سوزان تابستان با یک کلاه بزرگ حصیری کهنه که مال سال‌های گذشته پدرم بود می‌گذراندم. آن روزها به خاطر مادر بیمار و پدر بی‌کارمان این کار را می‌کردم و در پایان تابستان وقتی صاحب گاوها مزد و حق‌الزحمه مرا داد همه آن پول را به پدرم دادم و او هم «هزار تومان» از آن پول‌ها را به خودم داد تا چیزی بخرم.

از آن روز به بعد برای آن «هزار تومان» هزار نقشه کشیدم. دلم می‌خواست هزار تومان را بدهم و برای مادرم یک پیراهن نو و قشنگ بخرم، ولی یادم آمد که مادر بزرگ پیرم را چند وقت پیش که بردند در مانگاه روستا، در آنجا گفتند باید او را به شهر ببرند و به دکتر نشان بدهند، ولی چون پدرم آن قدر پول نداشت که این کار را بکند، بیچاره مادر بزرگم ناخوش در خانه افتاده بود. برای همین دلم می‌خواست که با این هزار تومان مادر بزرگم را پیش یک دکتر خوب خوب در شهر ببرم، ولی نمی‌توانستم. بعد تصمیم گرفتم که با این پول برای خواهرم یکی از آن

آجرهای محبت

فاطمه مسعودی

شهرستان اقلید فارس، استان فارس

رتبه دوم فراخوان خاطرات معلمی

آخرین تیر هم به سنگ خورد. پس، از آخرین حربه «گریه» استفاده کردم.

همسرم که طاقت دیدن اشک‌های نوعروشنش را نداشت، بادی به غیغب انداخت و با صدای بلند گفت: «بابا! جمع کنید، دو سال تربیت معلمش را می‌خرم، رهایش کنید تا برویم...»

معاون اداره که تا آن لحظه خودش را توی ورقه و ابلاغ گیر داده بود صندلی چرخ دارش را به طرف ما گرداند، عینکش را بالا برد و گفت: «دادای من! ختمی کلام اینکه، خانومی شوما تعهدی محضری پنج ساله دادی...! نیمی‌توند به این زودی از اینجا خلاص بشد...»

بله! این ختم کلام آغاز کلام دبیری من در روستای محروم کهرویه شد...

صدای هن‌هن مینی‌بوس و صلوات مرا به خود آورد، آری به روستا رسیده بودیم.

اما نه حسی، نه حالی، نه شعری، نه شوری، هیچ، هیچ، هیچ

فقط روزها را یک‌به‌یک به انتظار آخر هفته طی می‌کردم تا بلیط بگیرم و به اقلید (شهرستانی در شمال استان فارس) بروم آخر! زندگی، همسر و خانه و ریشه‌ام آنجا بود.

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش

باز جوید روزگار وصل خویش

نمی‌دانم، شغل پدر - تولدم در استان اصفهان - یا گرفتن دیپلم در اصفهان کدام یک باعث بروز این مشکلات شده بودند.

باز ابرهای غم بر آسمان سینهام سایه افکند و فقط یک تلنگر برای غریدن و

در حالی که منتظر بودم راننده تاکسی بقیه پولم را بدهد، نگاهی به ساعت انداختم. بله! باز حسابی دیرم شده بود. سریع تاکسی را به طرف ایستگاه مینی‌بوس ترک کردم. راننده مینی‌بوس با دیدن من چراغ زد، می‌دانستم تا که وارد ماشین شوم صدای غرغر همکاران بلند می‌شود. پس گره‌ای به ابرو انداخته و با چهره‌ای حق‌به‌جانب وارد مینی‌بوس شدم.

خدا را شکر، کسی چیزی نگفت.

صندلی تکی کنار در مال من بود؛ چون اولاً از همه دیرتر می‌آمدم و درثانی: هیچ هم‌کلامی برای کوتاه کردن مسیر پیدا نکرده بودم. البته ناگفته نماند خودم هم حوصله مشایعت و همراهی نداشتم.

[گویا دیشب از شب‌های پیش سردتر شده است] مینی‌بوس به سختی روشن شد و بالاخره با صلوات همکاران به طرف روستا سر خم کرد. احساس سرمای شدیدی کردم. با پاشنه کفشم یواشکی، پیک‌نیک جلوی مینی‌بوس را به طرف خودم کشیدم.

باران شروع به باریدن کرد. آهی از ته دل به سینه شیشه ماشین هدیه دادم و روی آن نوشتم «وای» [با خوردن باران به شیشه خاطرات برایم بار دیگر زنده می‌شد]

روز اول مهرماه سال هفتاد و دو، برای پرتاب آخرین تیر ترکش، با همسرم به اداره کل آموزش و پرورش اصفهان رفتیم تا من تقاضای خود را برای انتقال به استان فارس برای صدمین بار تکرار کنم.

تا وارد اتاق معاون شدیم یکی از آقایان هم استانی گفت: «فایده ندارد، اصلاً سابقه ندارید».

گفتم: «تبعیت از همسر چی؟!»

گفت: «باید برای آن هم حداقل دو سال سابقه داشته باشی».



«ساکت! چه خبر است؟!»

یکی از بچه‌های شیطان گفت: «خانم! چرا امروز چادر و پوتین شما گلی نشده است؟»

گفتم: «به تو مربوط نیست، بشین!»

باز در کلاس سکوت برقرار شد، اما سکوتی سنگین و بغض‌دار... از زیر چشم همه را نگاه کردم یک لحظه ترسیدم. یکی از بچه‌ها از گوشه کلاس انگشت چپش را بالا گرفت و به طرفم آمد و گفت: اجازه خانم! شما خیلی بدجنس هستید. تا خواستم دهن پر کنم و چیزی بگویم، در حالی که انگشت دست چپش را به اتهام به طرفم گرفته بود با صدای بغض‌دار گفت: «خانم ما دیشب توی سرما و باران از پشت خانه بهداشت (خانه بهداشت را تازه برای روستا ساخته بودند) نیمه آجرها را درون لباس‌هایمان کردیم و از ایستگاه مینی‌بوس تا دم مدرسه توی گل و لای فرو کردیم تا شما پاهایتان را روی آن‌ها بگذارید و دیگر گلی نشوید. شما چرا ما را نمی‌بینید؟ به دستان ما نگاه کنید ...»

[وای! من چه کرده بودم و آن‌ها چه کردند] ناخواسته از جا برخاستم. دستان سردش را در دستانم فشردم. با قطره‌های اشکش اشک ریختم. انگار سد نفوذناپذیر قلبم را سیل یک محبت خراب کرده بود. آن روز در کلاس، نه تنها من و مریم بلکه تمام دانش‌آموزان و حتی آسمان با هم گریه کردیم. گریه‌ای که غرید و بارید و شست. هنوز بعد از ۲۶ سال انگشت تنبیه و تأدیب و انگشت بیداری و آگاهی آن دانش‌آموز روستایی را فراموش نکرده‌ام.

انگشتی که تمام غلظهای زندگی‌ام را خط زد، و بر روی ابرهای سیاه و سنگین قلبم با گچ سفید مهربانی نوشت «معلمی یعنی عشق، یعنی چیدن آجرهای محبت کنار هم.»

باریدن می‌خواست و چه تلنگری بهتر از بچه‌های ساده و بی‌رنگ و ریای روستایی.

جلوتر از همه وارد مدرسه شدم و بدون رفتن به دفتر به کلاس رفتم. بچه‌ها با سلام‌های شیرین و با نگاه‌های گرم به استقبال آمدند، اما من، با توپ پر، منتظر همان یک تلنگر بودم. در حالی که لباس‌هایم را می‌تکندم شکایت را آغاز کردم و گفتم: «خدا این تکه از جهنم را برای شکنجه من بر روی زمین فرود آورده است، و ادامه دادم لباس‌هایم با گل یکی شده است.»

یکی از بچه‌ها با مهربانی گفت: «خانم! چادران را بدهید تا بشویم»

گفتم: «لازم نکرده، برو بشین... اگر می‌خواهید کاری کنید به خانواده‌هایتان بگویید برای آسفالت اینجا اقدام کنند، ما که گناه نکرده‌ایم اینجا معلم شده‌ایم.»

تلنگرها، بچه‌های ساده و معصوم روستا فقط دست به سینه به چهره پر از غضب من چشم دوخته بودند، اما مگر ابر غران این آسمان خاموش می‌شد؟! ...

تا اینکه صدای زنگ، رهایی از اسارت و شکنجه را خبر داد. دست‌هایم را به هم مالیدم و گفتم: «خدا مرا نجات دهد.»

شب آن روز هم آسمان خیلی دلش پر بود غرید و بارید و شست.

فردا صبح وقتی به روستا رسیدم چون می‌دانستم باز همان آش و همان کاسه است چادر و شلوارم را بالا گرفتم و از مینی‌بوس پایین آمدم.

خوشبختانه همین که پایم را پایین گذاشتم یک آجر زیر پایم احساس کردم. تا آمدم گام بعدی را بردارم آجر بعدی و همین طور تا دم مدرسه. نگاهی به چادر و شلوارم انداختم. لبخندی از روی رضایت زدم و وارد کلاس شدم. بعد از سلام، بچه‌ها پیچ‌پیچ می‌کردند. گفتم:

قبول الدّم

ماشاءالله فرماني

مدیر مدرسه شهرستان بیجار، استان کردستان

رتبه دوم فراخوان خاطرات معلمی

در حیاط مدرسه را که باز می‌کنی دوباره او را می‌بینی. همان جای همیشگی‌اش کنار دیوار، روبه‌روی مدرسه ایستاده است. برایش دستی تکان می‌دهی، اما باز هم مثل روزهای قبل، پاسخت را نمی‌دهد. اما تو اهمیت نمی‌دهی و همچنان مشغول تماشایش می‌شوی. لحظاتی که می‌گذرد بچه‌ها به طرفت می‌آیند، سلام می‌کنند و از کنارت می‌گذرند و وارد حیاط مدرسه می‌شوند. خیلی کنجکاو شده‌ای. یکی از پسرهای کلاس پنجم را نگه می‌داری و درباره‌اش می‌پرسی؛ می‌گوید: «اسمش حسینه، معلول مادرزاد و ...».

زمان شروع مراسم صبحگاه است. به داخل مدرسه باز می‌گردد، بچه‌ها را به صف می‌کنی و برنامه‌های صبحگاهی را اجرا می‌کنید. اما تمام فکرت پیش آن پسرک است. در طول این ده روزی که به این روستا آمده‌ای هر روز او را روبه‌روی مدرسه دیده‌ای که ساکت و بی سروصدا کنار دیوار مشغول تماشای بچه‌هاست. دلت را غمی جانکاه در برگرفته است. می‌خواهی کاری برایش انجام دهی. بعد از ظهر که می‌شود ناخودآگاه شعری در ذهنت به جنب‌وجوش در می‌آید. آن را می‌نویسی:

هر چند توی سینه، یک قلب مهربان داشت
اما میان قلبش، صد غصه او نهان داشت
آن‌جا کنار دیوار، آهسته آه می‌کرد
هر روز بچه‌ها را، با غم نگاه می‌کرد
وقتی که بچه‌ها باز، خوش حال و شاد بودند
آن‌جا میان کوچه، در جیغ و داد بودند
وقتی کتاب و دفتر، در دست‌هایشان بود
یک جفت کفش زیبا، در هر دو پایشان بود
وقتی که با هیاهو، پیوسته می‌دویدند
از جوی آب کوچه، با شوق می‌پریدند
حتی برای آن‌ها، دستی تکان نمی‌داد
آخر به دست‌هایش، غصه توان نمی‌داد
تنها به سمت آن‌ها، بی‌میل خیره می‌شد
دنیا برایش آن‌وقت، تاریک و تیره می‌شد
کم‌کم که قلب نازش، خالی ز شور می‌شد
از بچه‌های کوچه، آهسته دور می‌شد
با آن دو تکه چوبش، با اشک دانه‌دانه
آرام و بی‌هیاهو، می‌رفت سوی خانه
در خانه پیش مادر، از غم گلایه می‌کرد

مادر بگو چرا شد، پاهای من چنین سرد
از کیف و درس و دفتر، اکنون چرا جدایم
آخر چرا توان نیست، در ساق هر دو پایم
این چوب‌های بی‌روح، در دست‌های من چیست
مانند من در این ده، آخر چرا کسی نیست؟
آن وقت مادرش باز، قلبش شکسته می‌شد
آهسته اشک می‌ریخت، دلتنگ و خسته می‌شد
می‌گفت کودک من، تنها خدا کریم است
تنها حبیب ما اوست، تنها خدا رحیم است
تنها به یاد او باش، با من بیا دعا کن
یک بار دیگر او را، از عمق دل صدا کن
تا قلب کوچکت باز، شوری دوباره گیرد
تا آسمان قلبت، نوری دوباره گیرد

شب‌انگاه با خودت قول و قرار می‌گذاری و صبح، زودتر از همیشه - قبل از آمدن بچه‌ها - از حیاط مدرسه خارج می‌شوی و کنار در مدرسه منتظر آمدنش می‌مانی. چند دقیقه‌ای که می‌گذرد لنگ‌لنگان با آن دو تکه چوب عصا مانند زیر بغلش به طرف جای همیشگی‌اش می‌آید. معطل نمی‌کنی، به طرفش می‌روی، به محض دیدنت کمی دست‌پاچه می‌شود. یک لحظه نگاهت‌ان در هم گره می‌خورد. بریده بریده سلامت می‌کند. جوابش را می‌دهی. وقتی به نزدیکش می‌رسی دستی به موهایش می‌کشی و سر صحبت را با او باز می‌کنی: «اسمت چیه پسر؟» چهره لاغرش سرخ می‌شود و می‌گوید: «ح... س... حسین»

می‌گویی: «حسین دلت می‌خواد بیای مدرسه؟»
و او به تنندی با اشاره سر پاسخ مثبت می‌دهد. به او می‌گویی: «برو خونه و با مادرت بیا مدرسه تا ثبت‌نامت کنم.» چهره حسین غرق شادی می‌شود و بریده می‌گوید: «می... می...»
می‌تونم بیا... پیام مدرسه.» و تو می‌گویی: «آری.» با شنیدن کلمه آری؛ حسین به جنب‌وجوش در می‌آید. و با دو تکه چوبش، لنگ‌لنگان و خوش حال، شتابان رهسپار خانه می‌شود. به مدرسه باز می‌گردد. در کلاس درس هستی و تازه می‌خواهی برنامه درسی‌ات را شروع کنی که در کلاس به صدا در می‌آید. در را باز می‌کنی، حسین را کنار مادرش می‌بینی. مادرش با فارسی لهجه‌دار شروع به صحبت می‌کند: «آقا شما به حسین گفته بودین می‌ذارین بیاد مدرسه؟»
- «آره»



تکرار واژه‌ها مشکل دارد. ناچار می‌شوی بعد از ظهرها هم او را نیم ساعت در مدرسه نگه‌داری و در خواندن آن‌ها به او کمک کنی.

امتحانات نوبت اول را برگزار می‌کنی. وقت نوشتن کارنامه‌ها که فرا می‌رسد ورقه‌های امتحانی حسین را جلوی دستت می‌گذاری و می‌بینی حسین در همه درس‌ها به غیر از املا قبول شده است. ورقه املاش را جدا می‌کنی تا آن را دوباره بررسی کنی. می‌بینی که در یک صفحه املائی ۱۲ اشتباه دارد و تو برایش نمره هشت گذاشته‌ای.. می‌خواهی نمره هشت را در کارنامه‌اش بگذاری اما از این کار متصرف می‌شوی. دلت نمی‌خواهد کارنامه تجدید به او بدهی، به خصوص که در این چند ماه متوجه شده‌ای که حسین روحیه حساسی دارد و امکان دارد با این نمره تجدیدی روحیه‌اش را از دست بدهد و دیگر به مدرسه نیاید. با خودت زمزمه می‌کنی: «خدایا چه کار کنم، اگر حسین بقیه تجدید شده خیلی ناراحت می‌شه.» مستأصل و درمانده به فکر فرو می‌روی. دقایقی می‌گذرد با خودت می‌گویی: «کارنامه‌اش که کارنامه رسمی نیست! ۲ نمره اضافی بهش می‌دم و به جاش بیشتر باهاش کار می‌کنم.»

کارنامه‌ها را که به بچه‌ها نشان می‌دهی، صدای هیاهویشان بلند می‌شود. حسین با اشتیاق فراوان به تو چشم می‌دوزد و می‌پرسد: «آقا من قبول شدم؟» و تو کارنامه‌اش را جدا می‌کنی و به دستش می‌دهی و می‌گویی: آره قبول شدی پسر!

حسین با دیدن کارنامه قبولی، شروع می‌کند به خندیدن و کف زدن برای خودش، بچه‌ها از جایشان برمی‌خیزند و از هر طرف حسین را احاطه می‌کنند و حسین با زبان مادری رو به بچه‌ها بلند می‌گوید: «قبول الدُم قبول الدُم»

و تو خوش حال و راضی به روزهای آینده می‌اندیشی و می‌دانی که اگر وقت بیشتری به حسین اختصاص دهی حتماً بیش از این موفق خواهد شد.

روزها یکی پس از دیگری سپری می‌شوند و بالاخره بعد از ۹ ماه تلاش و کوشش بی‌وقفه، حسین موفق می‌شود سال تحصیلی را با موفقیت به پایان برساند و همراه دیگر دانش‌آموزان پایه اول به کلاس دوم برود.

- «خدا بهتون سلامتی بده آقا ولی شرایط حسین رو که می‌بینید.»

- «عیب نداره خودم بهش کمک می‌کنم. این چند روزه متوجه شدم خیلی دلش می‌خواد بیاد مدرسه.»

- «آره ولی، ولی چه کار کنم که...»

نمی‌گذاری زن حرف‌هایش را ادامه دهد. حسین را به کلاس می‌بری. او را در صندلی جلو پیش کلاس اولی‌ها می‌نشانی و به مادرش می‌گویی: «فردا شناسنامه حسین را برام بیار تا تو دفتر آمار ثبت کنم.» و مادرش راضی و خوش حال از تو تشکر می‌کند و می‌رود. به کلاس باز می‌گردد و به بچه‌ها می‌گویی: بچه‌ها حسین هم امروز کلاس اول می‌خونه. باید همه‌تون بهش کمک کنین. بچه‌ها یک صدا قول کمک می‌دهند. زیر چشمی حسین را می‌پایی و می‌بینی هیجان‌زده و با اشتیاق به تو نگاه می‌کند و به زبان مادریش با بچه‌های کلاس اول حرف می‌زند و می‌خندد.

فردا روز که مادرش شناسنامه‌اش را می‌آورد. با دیدن سال تولد حسین آه از نهادت بلند می‌شود و متعجبانه به مادرش می‌گویی: «حسین یازده سالشه؟!» و مادرش با سر پاسخ می‌دهد. می‌گویی: «سنش به کلاس اول نمی‌خوره.» با شنیدن این حرف چهره مادرش در هم می‌رود و با ناامیدی می‌گوید: «آقا پس نمی‌داری بیاد مدرسه.»

در یک آن فکری به ذهنت می‌رسد می‌گویی: «صبر کن با اداره صحبت کنم ببینم می‌ذارن غیر رسمی کلاس اول بخونه؟» پس معطل نمی‌کنی و همراه مادرش به مخابرات می‌روید. و با اداره تماس می‌گیری و ماجرا را برای رئیس اداره تعریف می‌کنی. رئیس اداره قبول نمی‌کند و تو آنقدر صحبت می‌کنی تا بالاخره راضی می‌شود تا با مسئولیت خودت او را به مدرسه بیاوری.

یک ماه از آن روز می‌گذرد. بچه‌های کلاس اول لوحه‌ها را تمام کرده‌اند و تو تدریس بابا آب را شروع کرده‌ای، اما حسین هنوز در



کسر خوش مزه

علی اکبر صادقی

آموزگار شهرستان سبزوار، خراسان رضوی

رتبه دوم فراخوان خاطرات معلمی

گفت: آقا ما گفتیم بچه‌ها همه رو می‌خورند و آقا برای شما نمی‌مونه. اینو تو سطل قایم کردیم آقا که عقل جن هم بهش نمی‌رسه!
حالا من مانده بودم با این قاچ خربزه چی کار کنم!

تیر آهن الفبا

دو تا برادر دو قلو سر صبح هن‌هن کنان در حالی که سر یک تکه تیر آهن نمره چهارده، پنجاه سانتی را گرفته بودند به کلاس آمدند. همه با تعجب به آن‌ها خیره شدیم. پرسیدم: اینو برای چی آوردین؟ دوتایی باهم گفتن: هر دو سر تیر آهن شبیه «ب» است خودتون گفتین هر چی شبیه حروف الفباست بیارین. باید الان هم اینو ببریم چون قول دادیم که زود برگردانیم. با بیچارگی گفتم: بابا نمی‌خواد چیزی بیارین. از این به بعد فقط نقاشی چیزها را به کلاس بیارین. یکی شون گفت: «ب» ی این سر تیر آهن مال منه و «ب» ی اون سرش مال داداشمه. گفتم: خیلی خوبه، فهمیدم...

حرف زدن کتابی

سال ۷۵ به اتفاق دوستم تصمیم گرفتیم به دیدن دوست مشترکمان که تقریباً ۱۲۰ کیلومتری با ما فاصله داشت برویم. آنجا دیدیم که این دوستان در پیرون از کلاس هم با دانش‌آموزانش کاملاً کتابی صحبت می‌کرد. به نظرمان کار خوبی آمد. پس دوتایی تصمیم گرفتیم در سال بعد با دانش‌آموزان کاملاً کتابی حرف بزنیم.

سال بعد من کلاس اول داشتم و طبق تصمیمی که گرفته بودیم از همون روز اول کتابی حرف می‌زدم. اما بعد از یکی دو ماه، دیدم چه تصمیم خرابی گرفته‌ام.

از جلوی هنرستان رد می‌شدم. علی یکی از دانش‌آموزان چند سال پیشم را دیدم. کلی عوض شده بود. قد کشیده بود. بعد از سلام و احوال‌پرسی گفتم: آقا می‌خوام یک اعترافی بکنم گفتم: بگو! گفت: یاد تو نه می‌خواستین کسر رو بگین، بیسکویت آورده بودین؟

گفتم: نه، یادم نیست.

گفت: من همون اول کسر رو یاد گرفتم ولی به خاطر اینکه بیشتر بیسکویت بگیرم می‌گفتم یاد نگرفتم و شما هم بیسکویتا رو تکه‌تکه می‌کردید به من می‌دادید من هم می‌خوردم و می‌گفتم یاد نگرفتم تا عاقبت بیسکویتا تموم شد!

گفتم: بالاخره یاد گرفتی یا باز برم بیسکویت بگیرم؟! خنده‌ای کرد و گفت: نه آقا من همون اول یاد گرفته بودم دیگه عالم بچگی است چی کار کنیم. با هم خنده جانانه‌ای کردیم و خدا نگهدار

عقل جن

در اولین روز زمستان وارد کلاس شدم. محمد و علی روی میزشان نایلونی پهن کرده بودند و یک خربزه را تند و تند قاچ می‌کردند و به بچه‌ها می‌دادند. عده‌ای خربزه می‌خوردند و عده‌ای هم تو نوبت بودند سهمشان را بگیرند. به محمد گفتم: چی کار می‌کنین؟

علی گفت: بابا بزرگم چند تا خربزه برای شب چله آورده بود من هم یکی شو برای کلاس آوردم.

گفتم: حرف نداری علی! همیشه از این کارا بکن. محمد گفت: آقا برای شما هم نگه داشتیم، و با سرعت به طرف سطل اشغال رفت. اشغال‌ها را که از روز قبل مانده بودن و خالی نکرده بودن جابه‌جا کرد و یک نایلون سیاه را بیرون کشید و فوری داخل نایلون دست برد و یک قاچ بزرگ خربزه بیرون آورد و گفت: آقا بفرما.

گفتم: حالا چرا توی سطل اشغال قایم کردی؟!

بچه‌ها بین من و خودشان دیواری حس می‌کردند. انگار من از کره دیگری آمده بودم. بنابراین تصمیمم را عوض کردم و فقط موقعی که درس می‌دادم کتابی حرف می‌زدم و بقیه اوقات مثل خودشان صحبت می‌کردم. مدتی گذشت تا بچه‌ها مرا قبول کردند و آن دیوار فرو ریخت.

اردو در مدرسه

کلاس اول داشتم. زمستان بود. سر صبح که وارد کلاس شدم حسین جلو دوید و گفت: تو هم معلمی؟! برو از آقای پنجم یاد بگیر که چه آقای خوبی است!

گفتم: آره؛ او که خیلی خوبه. حالا آقای پنجم چی کار کرده که می‌گی خوبه؟! گفت: اون آقا همیشه بچه‌هاشو به اردو می‌بره تو هیچی، همش درس می‌دی! گفتم: این که کاری نداره ما هم هر وقت شما بگین به اردو می‌ریم. پس فردا خوبه؟

بچه‌ها که انتظار چنین حرفی را نداشتند یک صدا گفتند: خوبه خوبه!

پس فردا باران می‌بارید. همین که وارد سالن مدرسه شدم مدیر و معاون جلو در بودند. گویی منتظر من بودند. تا مرا دیدند با شتاب آمدند و گفتند. مگر نمی‌دانی که رفتن به اردو مجوز می‌خواهد؛ هزینه دارد، باید از والدین رضایتنامه بگیری و...؟

گفتم: چرا می‌دانم. می‌هوت ماندند چشمانشان می‌گفت تو که می‌دانی پس چرا بدون این چیزها به بچه قول اردو می‌دهی. خیلی خونسرد گفتم: من بدون این چیزها به اردو می‌روم چون اردوی ما همش تو مدرسه است! و به کلاس رفتم.

ساعت اول با نان و ماست صبحانه خوردیم. زنگ دوم به نمازخانه رفتیم نمایش حروف الفبا را بازی کردیم. زنگ سوم را به حیاط رفتیم. باران ایستاده بود. در قسمتی که خاکی بود گل‌بازی کردیم. ساعت آخر را هم ورزش کردیم و به این ترتیب هم درس‌مان را خواندیم، هم به اردو رفتیم، هم زبان دانش‌آموزان را کوتاه کردیم و هم...

جادوی تشویق

مجید تنها دانش‌آموز مردودی کلاس بود. معلم سال قبلش می‌گفت: «کله مجید پنجر است.» و راست می‌گفت: همه‌ش روی لبه پنجره بود. پاهایش را از پنجره آویزان می‌کرد و فوتبال تماشا می‌کرد. وقتی هم می‌گفتم بیا پایین ابروهایش را بالا می‌انداخت که نمی‌آیم. هر کاری بلد بودم انجام دادم. بی‌فایده بود. تا یک روز مادرش آمد. مجید طبق معمول فوتبال تماشا می‌کرد. مادرش پرسید: این مجید ما چطوری است؟ من به مجید اشاره کردم و گفتم که می‌بینی! همیشه آن بالا است، واقعا جا دارد که بچه‌ها براش دست بزنند. ناگهان بچه‌ها شروع به دست زدن کردند. من هم گفتم بله باید هم براش دست بزنیم و شروع به دست زدن کردم. مادر مجید که این رفتار را دید ناراحت شد. هیچ نگفت و رفت. من هم ناراحت شدم که این چه حرف زدنی بود. هنوز مادر مجید از مدرسه بیرون نرفته بود که مجید کتاب بنویسم‌اش را آورد که آقا از کجا بنویسم؟! نوبت اول که سر صف اسم مجید را برای گرفتن جایزه شاگرد دومیش می‌خواندند اصلا باور نمی‌کرد. من خودم دستش را گرفتم و جلوی صف بردم تا جایزه‌اش را بگیرد.

وسوسه

امتحان هدیه‌های آسمانی نوبت آخر داشتیم. ورقه‌ها را بین بچه‌ها پخش کردم. چند لحظه نگذشته بود که مصطفی کتاب هدیه‌اش را بالا آورد و گفت: آقا این کتابو لطفاً بگیرین؛ دستتون باشه. با تعجب پرسیدم: برای چی؟! من کتاب نمی‌خوام!

گفت: من خیلی وسوسه می‌شم که آن را باز کنم و از روش جواب سؤال‌ها را بنویسم. شما کتابو بگیرین خیالم راحت باشه.

کتاب را گرفتم و گفتم: نمره تو بیسته. چه به سؤال‌ها جواب بدی چه ورقه‌ات رو سفید بدی!

همه تعجب کردند و سر و صدا برخاست.

گفتم: بچه‌ها! همه این درس‌ها برای این است که ما بتوانیم خودمان را کنترل کنیم و مصطفی همین کار را کرد. بنابراین مصطفی بیسته، بیسته!

← قدیمی ترین جشنواره کشور

محمدرضا حشمتی

کوتاه و فیلم‌های بلند در موضوعات آموزشی، علمی و تربیتی در ۱۰ محور است.»



امروزه استفاده از رسانه‌های پر شمار در محیط‌های یادگیری امری اجتناب‌ناپذیر است. در ادبیات برنامه‌درسی مفهومی به نام «بسته آموزشی» داریم. رویکرد آموزش و پرورش در تحول بنیادین این است که کتاب درسی تنها وسیله آموزشی نیست و برای آموزش می‌توان از سایر رسانه‌ها نیز استفاده کرد. هنر هفتم - سینما - مدت‌هاست که در فضاهای آموزشی حضور دارد و به زیبایی تمام نقش ایفا می‌کند. ویژگی جشنواره اقتضا می‌کند که در تهیه فیلم‌های آموزشی به جنبه‌های فنی و هنری بیش‌تر توجه شود. از سوی دیگر به نظر می‌رسد با توجه به امکاناتی مانند موبایل‌های دارای امکانات فیلم‌برداری، که اکثر ما معلمان در اختیار داریم، حرکت به سوی تولید مستندهای آموزشی می‌تواند در توانمندسازی معلمان تاثیرگذار باشد. بر این اساس افزوده شدن این بخش به جشنواره می‌تواند سهم و مشارکت معلمان در تولید، بهره‌برداری و نقد آثار را بر اساس رویکردهای تعلیم و تربیت بیش از پیش افزایش دهد. بنا بر نظر رئیس سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی «تولید فیلم برای معلمان امری است بین رشته‌ای». یکی از مهم‌ترین رشته‌هایی که باید مورد توجه تولیدکنندگان آثار قرار گیرد دانش تربیتی در محیط‌های مدرسه‌ای و کلاسی است که معلمان نسبت به دیگران پیش‌تازان این امر هستند.

آدرس سایت جشنواره بین‌المللی فیلم رشد:

<http://festival.roshd.ir>

شد که از این تعداد ۲۶۱ اثر به دلیل برخورداری از شرایط و ویژگی‌های فنی لازم، تأیید و برای داوری انتخاب شد. شفق گفت: از مجموع ۲۶۱ اثر در راه‌یافته به بخش داوری، ۱۱۲ اثر در بخش بین‌الملل ایرانی، ۶۶ اثر در بخش بین‌الملل خارجی، ۳۵ اثر در بخش دانش‌آموزان، ۴۱ اثر در بخش فرهنگیان و هفت اثر نیز در بخش دانشجو معلمان است.»

او افزود: «آثار ارسالی به صورت مستند، پویانمایی و انیمیشن، فیلم‌های

جشنواره فیلم رشد قدیمی‌ترین جشنواره کشور است و امسال چهل و هفتمین سال تولدش در سومین روز از سومین ماه از سومین فصل سال ۱۳۹۶ در پایتخت فرهنگی جهان اسلام، مشهد مقدس، جشن گرفته شد.

محمود شفق، معاون پژوهشی آموزش و پرورش استان خراسان رضوی و دبیر چهل و هفتمین جشنواره بین‌المللی فیلم رشد در مراسم افتتاحیه این جشنواره گفت: یک هزار و ۲۵۷ اثر هنری به دبیرخانه این جشنواره ارسال





مستندسازان معلم؛ معلمان مستندساز

محبت اله همتی

زیسته معلمان در تعلیم و تربیت امروز کشورمان بود. قدرت مستندسازی این فعالیت‌ها و زمینه‌ای که برای ثبت تجربه‌های ناب معلمان در قالب فیلم مستند ایجاد می‌کند، تأمل برانگیز است. شاید بعضی از فیلم‌هایی که دیدم از لحاظ ساختار فنی کاملاً مطابق با استانداردهای فیلم مستند نبودند اما به خوبی توانسته بودند بخشی از مسائل تعلیم و تربیت ایران را به تصویر بکشند. مسائلی را که شاید ریشه در متن جامعه دارد و به نحوی خود را در مدرسه نشان می‌دهد. معلمان همیشه در عرصه اجتماعی پیشگام حل مسائل و مشکلات جامعه خود بوده‌اند. این معنا را به خوبی می‌توان از دیدن این فیلم‌ها دریافت.

گرچه فیلم‌های دیگری هم بودند در ژانر داستانی یا انیمیشن، اما ظرفیت فیلم مستند در گزارش آنچه که در مدرسه و کلاس می‌گذرد ظرفیت بسیار بالایی است و معلمان می‌توانند از این ظرفیت به خوبی بهره بگیرند.

شاید در آینده نزدیک همه ما در سینماهای کشور به دیدن فیلم‌های مستند معلمان مستندساز بنشینیم.

فیلم دیگری هم دیدم که ماجرای آن درباره تلاش‌های مدیر مدرسه‌ای در یکی از مناطق محروم استان فارس است که در آن از حضور نهاد یا سازمانی جز آموزش و پرورش خبری نیست. در اینجا مدیر مدرسه به تنهایی باید بار همه را به دوش بکشد در حالی که مدرسه با مشکلات زیادی دست به گریبان است. او چگونه می‌تواند با این همه مسئله، مدرسه را اداره کند؟

فیلم مستند «در خانه چه می‌گذرد و مدرسه محلی برای زیستن» روایتگر این ماجرا است.



این دو فیلم از میان نزدیک به صد و چهل فیلم، که معلمان مستندساز ساخته بودند، از نظر موضوع توجه مرا به خود جلب کرد و در جدول انتخاب‌های من جای گرفت.

نگارنده که در هیئت انتخاب جشنواره چهل و هفتم فیلم آموزشی و تربیتی رشد بودم همه فیلم‌های معلمان و حدود سی فیلم از دانشجو معلمان را دیدم. آنچه برایم آموزنده و تأمل برانگیز بود قدرت بالقوه فیلم مستند در ارائه تجربه‌های

چندی پیش فیلم مستندی از تجربه زیسته معلم کلاس ششم دبستان از استان بوشهر را دیدم؛ معلم کلاس ششم دبستان دخترانه، اما ماجرای فیلم:

روزهای اول سال تحصیلی است. معلم هر روز که وارد کلاس می‌شود با درگیری بچه‌های ایرانی و دانش‌آموزان افغانی - که نیمی از دانش‌آموزان کلاس را تشکیل می‌دهند - مواجه می‌شود. در نتیجه مجبور است عمده وقت خود را به حل و فصل اختلافات و رسیدگی به دعوای نعمتی و حیدری دانش‌آموزان ایرانی که شیعه هستند و دانش‌آموزان افغانی که عموماً از اهل سنت‌اند بگذراند. معلم در این فیلم می‌گوید که بچه‌ها حتی هنگام برپایی نماز در نمازخانه مدرسه، همزمان دو نماز جماعت جداگانه برگزار می‌کنند. از آنجا که ادامه این وضع در کلاس ممکن نیست معلم تصمیم می‌گیرد با طراحی فعالیت‌های فردی و گروهی و گروه‌بندی دانش‌آموزان به نحوی که در هر گروه طرفین ماجرا حضور داشته باشند به مرور فضای همدلی و همکاری را در کلاس حاکم کند و...



ولادت حضرت مسیح (ع)

شنید: من فرستادهٔ پروردگار توأم. آمده‌ام تا پسر پاکیزه‌ای از نظر خلق و خوی و جسم و جان به تو ببخشم. گفت: چگونه ممکن است من صاحب پسری شوم، در حالی که تاکنون انسانی با من تماس نداشته و هرگز زن الوده‌ای نبوده‌ام؟! * فرستادهٔ خدا با صراحت گفت: «مطلب همین است که پروردگارت فرموده، این کار بر من سهل و آسان است».

* فرازهایی از سوره مریم

می‌خواست مکانی خلوت و فارغ از دغدغه پیدا کند تا به راز و نیاز با خدای خود بپردازد و چیزی او را از یاد محبوب غافل نکند، به همین دلیل طرف شرقی بیت‌المقدس را برگزید. در این هنگام، ما روح خود را به سوی او فرستادیم و او در شکل انسانی بی‌عیب و نقص بر مریم ظاهر شد. صدا زد: من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم، اگر پرهیزگار هستی.

مریم با گفتن این سخن در انتظار عکس‌العمل بود، انتظاری آمیخته با وحشت و نگرانی. پس از لحظاتی او چنین پاسخی را



روز ایمنی در برابر زلزله و کاهش اثرات بلایای طبیعی

است. روز ملی ایمنی در برابر زلزله و کاهش اثرات بلایای طبیعی، فرصتی است تا با مروری بر ظرفیت‌های موجود و چالش‌های پیش رو در این عرصه، دانش و آگاهی‌های عمومی را ارتقا بخشیده و با تدوین اصول و قوانین ارتقادهندهٔ پایداری اجتماعی و الگوهای توسعه و نظارت دقیق بر اجرای این اصول و قوانین، زمینه‌های کاهش آسیب‌پذیری و بهبود و ارتقای ایمنی را فراهم آوریم.

ویژگی‌های خاص جغرافیایی، اقلیمی و زیست‌محیطی کشورمان، موجب شده است که ایران یکی از ۱۰ کشور سانحه‌خیز جهان محسوب شود؛ به نحوی که بنا به آمار، از ۴۱ نوع حادثهٔ طبیعی شناخته شده در جهان، ۳۱ نوع آن در ایران به وقوع می‌پیوندد. در این میان، سیل و زمین‌لرزه بیشترین سهم را به خود اختصاص داده و سبب بروز آسیب‌ها و خسارات مالی و جانی بسیاری در شهرها و روستاها شده



ولادت حضرت امام حسن عسکری (ع)

پسر بزرگ امام هادی (ع) از دنیا رفته بود. همه سردرگم بودند. می‌گفتند: «دیگر جانشینی ندارد!» مجلس ختم بود. شیعیان می‌آمدند و به امام تسلیت می‌گفتند.

در این میان جوانی وارد شد با قدی متوسط، اندامی متناسب، چشم‌های درشت و سیاه و ابروهای کشیده؛ زیباتر از همه.

آمد و نشست کنار امام. علی‌بن محمد رو به مردم اشاره کرد به او و فرمود: «بعد از من حسن امام شماست».





وفات حضرت معصومه (س)



پیش از آنکه دیدگان مبارکش به دیدار برادر روشن شود، در دیار غربت، با اندوه فراوان دیده از جهان فرو بست و شیعیان را در ماتم خود به سوگ نشانید. مردم قم با تجلیل فراوان پیکر پاکش را به سوی محل فعلی که در آن روز بیرون شهر و به نام «باغ بابلان» معروف بود تشییع نمودند. همین که قبر مهیا شد در اینکه چه کسی بدن مطهر آن حضرت را داخل قبر قرار دهد دچار مشکل شدند. ناگهان دو سوار که نقاب به صورت داشتند از جانب قبله پیدا شدند و به سرعت نزدیک آمدند و پس از خواندن نماز یکی از آن دو وارد قبر شد و دیگری جسد پاک و مطهر آن حضرت را برداشت و به دست او داد تا در دل خاک نهان سازد. آن دو نفر پس از پایان مراسم بدون آنکه با کسی سخن بگویند بر اسبهای خود سوار و از محل دور شدند.



آغاز سال نو میلادی

براساس سنتی دیرینه، مسیحیان ابتدای سال را اول ژانویه می‌دانند و مبدأ تاریخ نزد آنان تولد حضرت عیسی مسیح (ع) است. جشن گرفتن سال نوی مسیحی یکی از بزرگ‌ترین رویدادهای جهانی به شمار می‌رود. بسیاری از فرهنگ‌ها در این شب از آتش‌بازی و دیگر روش‌های پرصدا برای جشن گرفتن استفاده می‌کنند.



روز بصیرت و میثاق با ولایت

حماسه نهم دی‌ماه و حضور عاشورایی مردم حماسه‌ساز و ولایت‌مدار ایران اسلامی در راهپیمایی ۹ دی‌ماه ۱۳۸۸ نقطه عطفی در تاریخ انقلاب و برگ زرین دیگری در افتخارات مرد و زن ایرانی به حساب می‌آید. حماسه ۹ دی نماد عزت، استقلال و بصیرت مردمی است که تا پای جان برای حفظ اصول اسلام و آرمان‌های انقلاب ایستادند و با صدای رسا اعلام کردند که اگر دشمن در برابر دین آن‌ها بایستد در برابر تمام دنیای آن‌ها خواهند ایستاد.



قیام خونین مردم قم

قیام ۱۹ دی سال ۱۳۵۶ با از جان گذشتگی شهدا و حرکت روحانیت و مردم به بار نشست و حرکت‌ساز شد. پیام حضرت امام (ره) روح تازه‌ای در کالبد مجروح ملت دمید و انقلاب آهنگ و شتاب تازه‌ای به خود گرفت. نوزده دی‌ماه در میان روزهای انقلاب همچون خورشیدی در آسمان نیلگون می‌درخشد؛ خورشیدی که در فصل سرما نهضت را گرمایی دوباره بخشید و امید به فتح را در دل‌ها زنده کرد.



بیمه آقا صفر

بیمه آتش سوزی

حسین نامی ساعی

دبیر ریاضی، شهرری

یک ماشین صفر برای پسرش می‌خرد و برای بیمه شخص ثالث آن به یکی از شعب شرکت بیمه در ارسباران مراجعه می‌کند. کارمند شرکت بیمه به آن‌ها پیشنهاد خرید بیمه آتش سوزی را می‌دهد. حاج عباس و آقا صفر پیشنهاد را می‌پذیرند و پسر با مبلغ ناچیزی بیمه‌نامه آتش سوزی را خریداری می‌کند. درست دوازده روز بعد در گمیش آباد زلزله می‌آید در حالی که متأسفانه هیچ یک از اهالی بیمه آتش سوزی ندارند به جز پسر حاج عباس، یعنی آقا صفر، که جوانی ۲۵ ساله است.

خلاصه آقا صفر با استفاده از این بیمه‌نامه که خطر زلزله را نیز تحت پوشش داشت مبلغ ۲۰ میلیون تومان از شرکت بیمه دریافت می‌کند در حالی که بقیه اهالی مشغول نجات جان عزیزانشان و اسباب و وسایل خود بودند. اما حاج عباس و آقا صفر کمی

وقتی گزارش کارشناس روابط عمومی بیمه، علیرضا بندری درباره داستان واقعی حاج عباس و آقا صفر را خواندم تصمیم گرفتم که خودم و اموالم را بیمه کنم.

اما داستان چه بود؟

آن روز قرار بود کارشناس تازه استخدام شده برای یکی از شرکت‌های بیمه گزارشی درباره زلزله ۲۱ مرداد ۹۱ (آذربایجان شرقی) بنویسد. اما او می‌گفت که حالش از نوشتن‌های سفارشی به هم می‌خورد از طرفی دلش هم نمی‌خواست کاری را که با آن همه دردسر پیدا کرده بود از دست بدهد.

نزدیک غروب به گمیش آباد رسید. روستایی فراموش شده در کوه‌های مخروطی سبلان که ماتم از دیوارهای کاهگلی و دلگیرش بالا می‌رفت.

شک نداشت که اینجا هم نمی‌تواند درباره «بیمه» چیز دندانگیری پیدا کند. از آقای فرماندار و مسئولین شهر گمیش آباد که حتی ساختمان فرمانداری و خودروهایشان را هم بیمه نکرده بودند چه چیزی راجع به بیمه می‌توانست در بیاورد.

خیلی از اهالی «گمیش آباد» شاید اولین بار بود که اسم بیمه را می‌شنیدند، اگر هم شنیده بودند چیزی درباره آن نمی‌دانستند. از این روستا هیچ قصه‌ای درباره بیمه در نمی‌آمد به جز قصه واقعی حاج عباس و پسرش آقا صفر!

قصه این بود که: در گمیش آباد، حاج عباس





با مجله‌های رشد آشنا شوید

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و نه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد کودک برای دانش‌آموزان پیش‌دبستانی و پایه اول دوره آموزش ابتدایی

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دوره آموزش ابتدایی

رشد دانش‌آموز برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دوره آموزش ابتدایی

مجله‌های دانش‌آموزی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد نوجوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه اول

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

رشد جوان برای دانش‌آموزان دوره آموزش متوسطه دوم

مجله‌های بزرگسال عمومی

به صورت ماهنامه و هشت شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

♦ رشد آموزش ابتدایی ♦ رشد تکنولوژی آموزشی

♦ رشد مدرسه فردا ♦ رشد معلم

مجله‌های بزرگسال تخصصی:

به صورت فصل‌نامه و سه شماره در سال تحصیلی منتشر می‌شود:

- ♦ رشد آموزش قرآن و معارف اسلامی ♦ رشد آموزش زبان و ادب فارسی
- ♦ رشد آموزش هنر ♦ رشد آموزش مشاور مدرسه ♦ رشد آموزش تربیت بدنی
- ♦ رشد آموزش علوم اجتماعی ♦ رشد آموزش تاریخ ♦ رشد آموزش جغرافیا
- ♦ رشد آموزش زبان‌های خارجی ♦ رشد آموزش ریاضی ♦ رشد آموزش فیزیک
- ♦ رشد آموزش شیمی ♦ رشد آموزش زیست‌شناسی ♦ رشد مدیریت مدرسه
- ♦ رشد آموزش فنی و حرفه‌ای و کار دانش ♦ رشد آموزش پیش‌دبستانی

مجله‌های رشد عمومی و تخصصی، برای معلمان، مدیران، مربیان، مشاوران و کارکنان اجرایی مدارس، دانشجویان دانشگاه فرهنگیان و کارشناسان گروه‌های آموزشی و... تهیه و منتشر می‌شود.

♦ نشانی: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان شماره ۴

آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۶.

♦ تلفن و نمابر: ۰۲۱ - ۸۸۳۰۱۴۷۸

♦ وبگاه: www.roshdmag.ir

خیالشان از دیگران راحت‌تر بود.

چقدر خوب بود که در روستای گمیش آباد همه مثل حاج عباس و آقا صفر فکر می‌کردند و...

بله، من با خواندن این داستان واقعی تصمیم گرفتم که بیمه را بهتر بشناسم و خود و اموالم را بیمه کنم.

بیمه آتش‌سوزی چیست؟

بیمه آتش‌سوزی نوعی از بیمه است که بیمه‌گر طی آن در قبال دریافت حق بیمه، جبران خسارت‌های وارد شده بر ساختمان‌ها و دارایی‌های بیمه‌گذار را، اگر دچار آتش‌سوزی و صاعقه شود، تعهد می‌نماید. همچنین بیمه آتش‌سوزی پوشش‌های تبعی همچون سیل، زلزله، طوفان و تگرگ و سرقت نیز تحت پوشش قرار می‌دهد.

تاریخچه بیمه آتش‌سوزی

در سال ۱۶۶۶ میلادی آتش‌سوزی بزرگی در معبر باریکی در کنار رودخانه تیمز لندن رخ داد. سهل‌انگاری مردم در مهار آتش‌سوزی و اطفاء به موقع آن باعث شد لحظه به لحظه آتش‌سوزی گسترش یابد و همه آن‌چه را که در مسیرش بود نابود کند. مردم شهر را ترک کردند و در نهایت لندن به تلی از خاکستر تبدیل شد. مردم خسارت جانی و مالی سنگینی متحمل شدند، این آتش‌سوزی سرانجام پس از سه شبانه‌روز در اثر بارش باران‌های موسمی خاموش شد. بعد از ۴ ماه مردم به لندن برگشتند. در شهر لندن که در آن زمان مرکز تجارت بود، به‌خصوص تجارت حمل‌ونقل دریایی، حراجی‌های بزرگ در قهوه‌خانه‌ها انجام می‌شد. یکی از این قهوه‌خانه‌ها متعلق به شخصی به نام آداورد لوید بود که به دلیل موقعیت آن، که نزدیک به نیروی دریایی انگلیس بود توسعه یافت و امروزه به آن مؤسسه لویدز گفته می‌شود. بعد از آتش‌سوزی لندن صاحبان سرمایه و اولیای امور، از دانشمندان خواستند نحوه پیش‌بینی و جلوگیری از وقوع آتش‌سوزی را مورد بررسی قرار دهند. نتیجه بررسی این بود که هر لحظه امکان دارد آتش‌سوزی رخ داده و فاجعه به بار آورد و امکان پیش‌بینی آن وجود ندارد ولی تا حدی می‌توان احتمال تحقق آن را کاهش داد. علاوه بر عوامل انسانی، عوامل طبیعی هم می‌تواند منشاء آتش‌سوزی باشد نظیر صاعقه، زلزله، طوفان و غیره. بنابراین تنها راه‌حل برای مواجهه با خسارت‌های سنگین تقسیم خسارت بین تعداد زیادی از مردم است، چون دانش زمان قادر به پیش‌بینی و پیشگیری از وقوع آتش‌سوزی نیست. بدین ترتیب بیمه آتش‌سوزی بعد از حمل و نقل دریایی (کشتی و کالا) به‌عنوان دومین رشته بیمه بازرگانی متولد شد.

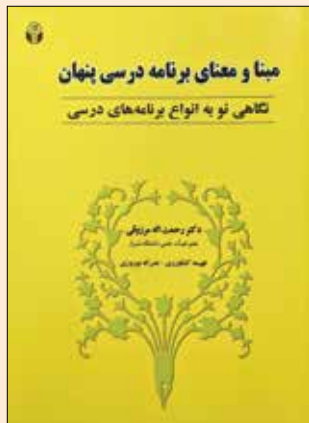
جدول و نحوه محاسبه بیمه آتش‌سوزی

فرمول محاسبه بیمه آتش‌سوزی، برای پوشش‌های اصلی شامل آتش‌سوزی، انفجار، صاعقه، و همچنین پوشش‌های اضافی (تبعه) عبارت است از:

ضریب (نرخ حق بیمه) × سرمایه مورد بیمه = حق بیمه
این ضریب با توجه به تراکم ریسک متفاوت خواهد بود.

معرفی کتاب

مبنا و معنای برنامه درسی پنهان (نگاهی نو به انواع برنامه‌های درسی)



نویسندگان: دکتر رحمت‌اله مرزوقی، فهیمه
کشاورزی، نصرالله نوروزی
ناشر: آوای نور (۶۶۹۶۷۳۵۵-۰۲۱)
سال نشر: ۱۳۹۵
قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

مفهوم برنامه درسی پنهان از جمله مقولات بسیار
مهم، پیچیده و چندبعدی است که به نحو گسترده‌ای
مورد توجه و اقبال صاحب‌نظران و محققان رشته
مطالعات برنامه درسی قرار گرفته و پیرامون آن
دیدگاه‌ها و مواضع گوناگونی مطرح شده است.

کتاب «مبنا و معنای برنامه درسی پنهان» تلاش
می‌کند نخست تبیین و تعریف دقیقی از مفهوم
برنامه درسی پنهان بر اساس بنیادها و بنیان‌های
فلسفی و نظری آن ارائه کند، سپس دسته‌بندی
جامعی از رویکردها و مواضع مرتبط با آن‌ها را به
دست می‌دهد و سرانجام روند توسعه، این مفهوم را
در رشته مطالعات برنامه درسی، در محافل علمی
داخلی، بررسی می‌نماید.

این کتاب در ۸ فصل رهیافت‌ها و رویکردهای
جدیدی را برای آموزش و پژوهش به صاحب‌نظران،
محققان، مدرسان و دانشجویان رشته‌های مطالعات
برنامه درسی، علوم تربیتی و انسانی عرضه می‌نماید.



اقتصاد مقاومتی؛ تولید و اشتغال

رشد و آگاهی

نحوه اشتراک:

پس از واریز مبلغ اشتراک به شماره حساب ۳۹۶۶۲۰۰۰ بانک تجارت،
شعبه سمرا، آزمایش کد ۳۹۵ در وجه شرکت افست، به دو روش زیر،
مشترک مجله شوید:

۱. مراجعه به وبگاه مجلات رشد به نشانی: www.roshdmag.ir و تکمیل برگه
اشتراک به همراه ثبت مشخصات فیش واریزی؛
۲. ارسال اصل فیش بانکی به همراه برگ تکمیل شده اشتراک با پست سفارشی
یا از طریق دورنگار به شماره ۸۸۴۹۰۲۳۳۳ لطفاً کپی فیش را نزد خود نگه دارید.

♦ عنوان مجلات درخواستی:

♦ نام و نام خانوادگی:

♦ تاریخ تولد:

♦ تلفن:

♦ نشانی کامل پستی:

استان: شهرستان:

خیابان:

پلاک:

شماره فیش بانکی:

مبلغ پرداختی:

♦ اگر قبلاً مشترک مجله رشد بوده‌اید، شماره اشتراک خود را بنویسید:

امضا:

♦ نشانی: تهران، صندوق پستی امور مشترکین: ۲۳۳۱-۱۵۸۷۵

♦ تلفن بازگانی: ۸۸۸۶۷۳۰۸-۰۲۱

♦ Email: Eshterak@roshdmag.ir

♦ هزینه اشتراک سالانه مجلات عمومی رشد (هشت شماره): ۳۵۰/۰۰۰ ریال

♦ هزینه اشتراک یک ساله مجلات تخصصی رشد (سه شماره): ۲۰۰/۰۰۰ ریال

الگوهای فعال تدریس - الگوی شبکه ای





سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی برگزار می کند:

جشنواره تجلیل از

شهید حججی

هنرجوی دیروز، هنرآموز مدافع حرم امروز

از علاقه مندان دعوت می شود آثار خود در این زمینه اعم از

متن یک درس برای کتاب فارسی پایه دوازدهم، مقاله، کتاب، شعر، نقاشی، عکس، فیلم و ... را

را حداکثر تا ۱۵ بهمن ماه ۹۶ به دبیرخانه جشنواره به نشانی ذیل ارسال نمایند:

● صندوق الکترونیک (ایمیل): oerp@roshd.ir ● کد پستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹ ● تماس (فاکس): ۸۸۳۰۹۲۶۵

| شایان ذکر است پس از بررسی آثار برگزیده در جشنواره به نحوی شایسته تقدیر به عمل خواهد آمد |

تلفن تماس: ۸۸۸۳۱۶۱-۹ (تلفن مستقیم دبیرخانه جشنواره: ۰۲۶-۸۸۴۹۰۵۹۵)

نشانی دبیرخانه: تهران، خیابان کریمخان، خیابان ایرانشهر شمالی، ساختمان ۴ وزارت آموزش و پرورش (شهید موسوی)، سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی